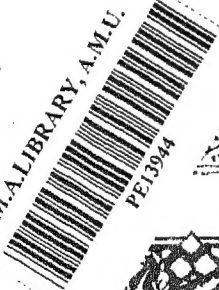




مکتبہ کائنات لاہور



M. A. LIBRARY, A. M. U.



PE13944

مکتبہ کائنات لاہور

تأثير الحنين في الحياة

*[Handwritten signature]*

74 09

CHECKED-2902

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على سيدنا الصادق الوالحين خاتم الانبياء والمرسلين محمد وآل الطيبين الطاهرين  
عليه السلام ابد الابدين حمد وشكر خداوندی را شکرست که خالق جميع مخلوقات ورازق تمامی عز و زوقات است متغنی است از  
احتیاج و غنا شمره است از موت فنا میر است از غفلت نوم مر است از تنقصت نوم نیست ایلی و جانه ما در و پروردگار  
و دل پر گیر کننده ساز عالمیان است خداوند واجب الوجود واجب الوجود که آن عبودیت متصف به کج محامد و مناسبت  
و پاک شمره از تمامی انقاص است بر مخلوقی ناچیز ذات و صفات از خالق خود جدا است از همه بر و برتر  
ارض سراسر است زود و دو سلام نام در پر اوج انبیا علیهم السلام فی الجمله و فی الاخره سلام خداوند که سلام علیهم الصلوٰه و السلام  
است علی ائمه و صحابه و جناب محمد مصطفی علیه آلاف الصلوات و الثناء که بفضل رسولان خالق کیست نه ختم  
النبيين و مفتح المذنبين از شهادت نخل رئیس تمام دنیا و لقب بقیس سلسله و فخره عطا کردی به سیدم که از جناب  
عالمی قیاسی است برین مطهر و زاین و اران حضرت مستحی بهشت عمر بر شرف آن لائق و احسن است که

الحق که باجری انعام نصاری بخیران حقیقت نبوتشان فضل پیغمبران دلیل قاطع است کمال حضرت  
و بلاغت قرآن بصدر حق تعالی آن پیغمبر خا کران صلی الله علیه و آله وسلم تحت ساطع و صلوة و سلام  
بران با هم عرش مقام که داماد و جانشین بر او پیغمبری العز و الاحترام است نام پاکش علی بن ابیطالب  
بر پاکشده دین مبین غالب کل غالب است از جمیع کائنات خطا یا منزله و معصوم و جلالت شانست سیم  
معلوم است پیش از زبان شمشیر شیران آنعالی جناب راج مذہب حق سلام حاصل کردید و بلا ریب  
آنجناب هدایت یاب این بن مسین را در اطراف انکشافی زمین شایسته منتظر گردانید و راعی آنجناب  
و هر دو فرزند آنعالی قبا جناب سالک صلی الله علیه و آله وسلم کسی را بخله صاحب ای مبالغه  
اختیار نمود و جناب خالق سبحان در حق آن جان نفیس پیغمبر حق جان کلمه انفس ندارد آیه مبالغه  
نازل فرمود و درود و تحیت بر ای زده فرزندان آنحضرت که هر یک از ایشان بعد از دیکر امام بحق و صی پیغمبر  
و مثل پدر بزرگوار و جده عالمقدار خود دازند کنا بان عیبها پاک پاکیزه و طاهر و مطهر **بعد حمد صلوة**  
راقم این کلمات حق سمات چنان بر صفات و خواص اخلاقی و حافی و او دای میانی می نگار که چون ساله نماید  
المسلمین من اثبات نبوة خاتم النبیین صلی الله علیه و آله الطیبین در جواب ساله هندی بعضی نادریان ملت عیسوی  
بر عایت شلی مشهور جوابی تبرکی و مقتضای کلمه الناس علی قدر عقولهم در زبان هندی بمعرض تجرید  
محمد الله تعالی بطالب لائقه و مضامین لائقه قابل ملاحظه و استماع زمره شائعه مشتعل و محتوی کزیده  
لیکن بسبب اینکه مقاصد جليلة بهمیه آن نقیضات هندی بهاسل نظام پیوسته در نظر ظاهر بنیان حق و زینت  
و هم که عجم و مثال شان که مانوس بنان فارسی مطلع بران میباشند و بر زبان هندی اقیقت الطالاع  
از ان ساله و بهره مند نمیکردند لند احسب قراح بعض اجله ماجد احباب اعز عماد الطیاح استم که  
تصامین لایزاله اخبارات اضحی و تقریرات لائحه در زبان فارسی نگارم و در آنطالع سبامیه اینان تبیان  
منهل و اسان در زبان بن کوزیر سبک نظام در آورم بنا علیه بجانب مخر این ساله را لئعه برانی طی ملاحظه مذکور

متوجه گردیدیم و در اینجا البسیع مضافین مندرج رساله هندیه را سواى بعضى موری که تعلق تمام بر سائده بهی  
نه که در پیشته و غیر این رساله فارسى نوشته است بمن عایت مطابقت الخطی و تطبیق تمام اسلالم اکثر  
اینها کتابانی لطافه الکلام بسبک گیر شدیم و رعایت مطابقت طرز جوابا طرز سوال بمناسبت این  
رسالت عبارات فارسى جواب فقرات هندیه بمجانبه نظر شدیم تا هم زبان فارسى را بیادیم و این رساله را بعد از تنظیم  
و کمال نام سائده اند که در حال اعیان ما **سید المسلمین** لاجل الطالب المضامین منسى کردیم و الا ان شرع  
فی مقصود مستغنا باللعین او دود مخفی نمائیم که قبل از جواب اوال رساله یاد صاحب فضل مکرر میشود **مفضل**  
**اول** در بیان این بود که از سبب آنکه لاجل عالم گردید **اول** اینست که با وجود دیگر آیات  
و آیه صحیح الفاظ و اعراض این است اسهل آسان است بلکه درین نامه صد بار قرآن مجید که وصف بوصف  
صحیح الفاظ و اعراض آنجا در بعضی عالم موجود یاد و یاد صاحب رساله خود جایجا نقل آیات منقول خطا و  
غلط نمودیم در الفاظ و هم در اعراض بر همین پنج رساله خود را بمرض طبع در آورده در اطراف و اکناف عالم  
مشایخ و مشرفین فرمود و طبع شریف شان خیال طبع غلط نامه هم نگذشت که احتمال صد خطا از ایشان بخاطر  
همچنان عقل لایح نگذشت و همچنین جرات کردن خیال بنوعی که هرگاه عقلا مطلع خواهند گردید چه خواهند گفت  
و با اینحال سائده خود را منطبع فرموده بمرض تشبیه کردن از مرد عاقل نمیدم و موجب تعجب و غلظت عاقلان  
در این رساله در نظر گذرد و واقع گردیده از انشاء الله العزیز جایجا در لاجل اوال کات استمالی ما فتح  
خلاصه این امر دریافت میکرد که جایجا یاد صاحب در علم خود و صرفه هم بخوبی مهارت حاصل نیست و برتر از  
مخویم صرفه نیز اطلاع ندانند بلکه در مزاج ایشان صلا احتیاط و اندیشه مال کالیم نیست که از قرآن صحیح نیز  
عبارات صحیح قرآنی را نقل نفرمودند و این امر را دشوار عرض نموند **و هم** اینست که معمول عقلا  
چنین است که در هر بابیکه خلل آشته باشند اوقاتیکه بخوبی در آن غلبه هم رسانند کتاب از زبان تصنیف نمایند  
یاد و یاد صاحب خلاف این عمل نمودند که رساله خود را در زبان هندى تصنیف نمودند و بعضی الفاظ عربی هم در آن مندرج  
فرمودند

از خود در الفاظ و زبان کورجا بجا نهند و لفظهای بسیار که خلاف محاوره و غلط باشد معین  
 تحریف کرده پس اگر بادی اراده این مرفوده بود و لازم بوده که اول از مردی فهمید و سبب عقل و دانش  
 زبان عربی و هندوی انجمنی تحصیل میکرد و بعد از آن رساله خود را تصنیف نمود که موجب اعتراض نمیکرد  
**امر سوم** آنست که در حق پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم انبیاء و بندگان درشت و سخنان با سزا  
 که شایان شان جایبائی شان صلی الله علیه و آله و سلم نبیاستند که فرمود و این امر از آن مدعی عقل و  
 انصاف خیلی مستبعد نمونید که ابتدا کردن بدشتی نزدیک عقل است و مناسبت و در تحقیق حق صواب  
 از چنین امر چه کار خصوص بکاه امرو که موجب ایمان فتنه و فساد و سبب بیاد عداوت و عداوت بوده باشد  
 و بر هر حال نصف ظاهر و باهرست که اگر کسی فقط من حیث الدین صاحب تبه بوده باشد در حق وی هم در  
 گردن بیوجنا مناسبت جای انقیام نیر که انجمن فیه الشان مخیر عالم و عالیشان ایشان جهان جهانیا  
 میباشد در مقابل کلام نافرجان میتوانستند که مقتضای **مصرع** کلون انداز را پادشاه سنگ است  
 ما هم در حق آن پادری کلمات درشتی خوشنوت آفریند که سازیم لیکن ما که فقط تحقیق اظهار حق صواب  
 منظور و منظور از اینجست از ارتکاب درشتی و تخشیم کلام با کلیه اعراض کردیم و هیچگونه کلمات درشت را  
 در رساله خود نمیدرج نمودیم مگر اینجا که جایی قلم را تابانید پس اینجا عفو و صفح ملتزم و درین رساله انشاء  
 الله العزیز بجانب دشمنیهای پادری نیز اشاره و ایما خواهد نمود **امر چهارم** آنست که عبارت  
 سوال که پادری صاحب آنرا در رساله خود نمیدرج فرموده و قریب است که در رساله ما هم منقول شود و شمل است  
 بر اظهار اینکه در تحلیل عبارات پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم مذکور و وجود است چنانچه آن عبارت نیز  
 بترجمه فارسیه برین پنج است بلکه در اکثر جاها در تحلیل اشاره و کنایه حضرت عیسی بحقیقت نبوت  
 محمد صلی الله علیه و آله و سلم حرف زده است اینجکلام سائل نکور الحال صدق و راست است چه بگفته  
 حضرت عیسی و دیگر پیغمبران علی نبیا و علیهم السلام اشارات پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را بیان فرموده اند

[illegible]

و اولاد اطیاب آنجناب از من خود و مانند تحقق که مظهر بیت المقدس که ملا علی نسبت دهانیکه  
 زیارت مقامات نموده اند و دیگر اموریکه مثلاً امور مسطور است سبب تحقق همین بقرین و نیز تحقیق ثابت  
 یعنی می باشد حتی که هیچ متفق در صحت تحقق آن نورشک و شهباه نمی نماید پس معلوم گشت که قوا ترغیب  
 نقیض است با حمله حجیت قوا از امر دیگری است حاجت با قیامت است دلالت احتیاج و دلیل تطلو لعل از قوا  
 اهل اسلام ثابت است که آنجناب کمال قابلیت دعوی پیغمبری ده و مرد و از جانب شریعت خود دعوت  
 میفرمود بلکه تواتر و اعتراف تمام اهل ملل و خلل شکی و غیر هم این امر فی الجمله ثابت است پس دعوی اولی  
 ما ذکر نموده بودیم آنکه محمد بن عبد الله بن ابی طالب دعوی نبی آنهم تواتر ثابت است زیرا که  
 تمام اهل اسلام تواتر نقل قائل این امر هستند و قاطبه برین امر اتفاق جماع دارند که آنجناب  
 معجزات بسیار ظاهر فرموده بلکه حق نیست که جمیع معجزاتی که حق سبحانه و تعالی پیغمبران سلف را  
 متفرق داده بود یکی پیغمبر اصلی الصلوة علیه آله وسلم مجتمع عنایت فرموده بود بلکه چنین میشد که قول  
 و فعلیکه متصف بصفت اعجاز نبوده باشد از آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم صادر گردد پس معلوم  
 باید نمود که یکی پنجمه معجزات آنجناب صلی الله علیه و آله وسلم قرآن مجید است که متواترترین معجزات  
 است و تا بقیام قیامت باقیست پوشیده نماند که حق سبحانه و تعالی قرآن مجید را از جنیت  
 معجزه آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم گردانید که غالب معجزه پیغمبران مشابه بجنس فعلی مقرر شده  
 که مردمان عموم و حضرات ایشانرا از ان مهارت حاصل بود چنانچه هرگاه در عهد حضرت موسی  
 علی نبینا و علیه الصلوٰه و السلام سحر و جاد و راج بود حق تعالی آنجناب را اعجازید و معجزه از او  
 شدن عصا عطا فرمود که ساحران از اقیاع و ابرار مثل آن عاجز و حیران شدند و در زمان  
 حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام چونکه طبعیان حادثی مثل حالیهوس غیره موجود بودند و درین  
 طایف کمال داشتند که مساجحه امراض مرفعه و مملکه بخوبی می نمودند مانند حق سبحانه و تعالی



انفست در چنان مجر و عطا فرمود که شایسته این افعال و اعمال اطباء می گورین بوده لکن آنها چه رفت  
بر آن نمی گفتند بر آن نیست که حضرت عیسی در آن زنده بماند و از بر ص کوری مانند آن شفای شایسته شد  
الی غیر ذلک من امثال او که این چنین طبعی بر کاه جناب سالک صلی الله علیه و سلم در عرب مبعوث شد  
و اینها از فضیلت بحال فن فصاحت و بلاغت انشاء عبارات فصیح و بیخ و نشا و شمار آید بار بوده و  
عربین بسیار از صنف نو می آورند و در کتب مخطوطه و نیزان کرده ایم فخر و مباحثات میگردانند و  
حق تعالی بر جناب سالک صلی الله علیه و سلم قرآن مجید را که بدرجه اتم فصاحت و بلاغت ارد و طحسوت  
برگزید و نظم و صیغه و سبک و این چنین سید می گردید که چنانکه شش ل آخن بهتر از آن آوردن نمیتواند نازل فرمود  
و از آنجا که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود و بنا بر جناب سالک صلی الله علیه و سلم از پیش عرب  
ملکوت فرمود و وحی کرده ارشاد نمود که در نبوت من شکلی در پیش نظر آن یارید آنهمه عاجز شدند بعد  
فرمود که و سورته که قرآن مجید یارید بر این قدر تم فاد و نشد پس فرمود که شکلی یارید این هم از این  
مکمل نشد و در شکلی که سوره کوچک نام نموتند چنانچه خدا خود در قرآن مجید ارشادی فرماید **قُلْ لَّيْسَ الْاِسْمُ الْاِلهَ**  
**وَالْحَقُّ كَلِمَاتُ اَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا** یعنی  
بلوای محمد صلی الله علیه و سلم که را ایند هم و او میان و حدیان بر اینک بیاورند مانند این قرآن را نیابند  
مانند آنرا و اگر چه باشند برخی از ایشان مریض و بیم نیست و در کار و در مقام دیگر میفرمایند **يَقُولُونَ**  
**اَفَرَأَيْتُمْ اِنْ قَالُوا بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِّمَّنْ فَعَرَّيَاكُم مِّثْلَهُمْ فَتَبَرَأَ مِنْهُمْ وَادْعُوا هَؤُلَاءِ اَنْ يَسْتَلْعَمَ مِنْهُمْ وَنَالُوا بِاللهِ اَنْ يَكْفُرَ**  
**بِمَا دِينُهُمْ فَاِنْ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَكُمْ فَاعْلَمُوا اَنْنَا اَنْزَلْنَا عَلٰى مُحَمَّدٍ الْقُرْآنَ لَعَلَّكُمْ تَهْتَفُونَ** و آن که الله هوفصل آنهم  
مستحق است که نبی بلکه نبی گویند که خود برافته است و آنرا که بوی محمد صلی الله علیه و سلم پس یاریده و سوره  
مانند آنکه ساخته و برافته بوده باشد و بخوانند و خود و هر که اعتقادیند از غیر خدا اگر نیستند پس شکو  
پس اگر اجابت کردند سوال شما را یعنی سوره نیابور و ندیس بدانید که آنچه فرستاده شده بدانش الهی است

اعتدال نیست بوی شریک است که او پس ای شاگرد بنده کاینده و تیرخی سبحانه و تعالی محاسب  
بجانب کفار شده ارشاد فرماید و ان کنتم فی شب مما نزلنا علی عبدنا فافوا السورة من مثله  
واذعوا شهكواکم من دون اللہ ان کنتم صادقین فان لم یفعلوا وکن یفعلوا فافوا الذنار  
الذی وقیها الناس وحریمه اعدت للکافرین یعنی و اگر بوده باشید شک شبیه احتیضه  
فرد و مستاده ایم بر بنده خود پس باریک سیوره که مانند آن باشد و بخوانید بد خود و روی را که چنان  
نزد شما و غیر خدا اگر هستید نه سکویان پس اگر نکردید یعنی مثل سیوه نیا و دید و هرگز نیتوانید که مثل آن  
بیاری پس پر پرید از آتش و فرخ که نهیم آن آدمیان اند و شکما داده و همیا کرده شده است بخین  
برای کافران غرض غرض ظاهر و آشکار است که در میان عرب مضاعف و بجا بکثرت موجود بود و پس اگر آوردن  
مثل آن از ایشان ممکن نیست چرا که انداخته جنگ جدال تعویج حرب قتال باکتاب احباب و اقربا و  
اطفال ضیاع نفس ابدان اموال منسوبت سبابا لاف منال و محبوبیت و بیت سنون و محارم و اطفال  
خر و سال اگر اینهمه برایشان قوع یافت کوارامی نمودند و چگونه بقدر علای ایود و نصارتی غیر هم  
من الملل و الخک در آن عهد موجود بودند و پس از آن در از مننه ما بعد بهر سینه الی الان باشد از انیا و رند  
و این معجزه را باطل کردند و اکنون چه از این امر اعراض نمایند پس معلوم شد که قرآن مجید کلام شریف  
نیست بلکه کلام جناب ب لایا ب است و معجزه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله لا طایب با بخله  
اعجاز قرآن مجید بسیار است که اگر جمیع آن را بنویسند بسیار بطول بخشد اما از ذکرش عرض می کنم که  
اشتیاق آن بوده باشد در کتاب لایا ب اهل اسلام ملاحظه نماید که در آن تفصیل آن سندج و مذکور است  
من جمله معجزات جناب صید کائنات نیست که آنجناب بیک شاربخت بسیار که در شوق و محبت  
و نشاط این بود که شکرین کفایت بکمال تعجب و کجی حق اوستید بجانب جناب صلی الله علیه و آله و سلم  
در معجزاتی که ظاهر میفرمودند نهاد و بحر می نمودند پس حضرت صلی الله علیه و آله و سلم معجزه مذکوره را از آنها فرمود

تا که در بیان کلام شان بر بعضی اهل مرثیه شنو و چه که سحر آسان است یا آسمانی از نیکی این سخن  
انتخاب نیز تا ازل اسلام ثابت است علاوه برین حکایت شوق فخر که در قرآن مجید مندرج است دلیل  
صیح است بلکه مشبه برین امر واقع شده بلکه از مؤلفین و محققین کسی ننویسد که انکارش نماید بلکه در دل  
هیچکس شبهه شک هم در مقدمه وقوع امر مذکور خطور نکند تقریر دلیل اینکه در قرآن مجید صریح این  
سخن مندرج که ما متاب شوق گردید و کافران هرگاه بخیزد می بینند میگویند که این جادو و سحر است که  
مستم بر شایس اگر در واقع شوق و شوق نیستند در قرآن مجید این قصه مندرج میگردید فوراً جمیع  
لغاج کج گشته اند پیغمبر خدا می گفتند که از خدا تبرئید جو چنین و غلوئی معاذ الله عوی پیغمبر می گویید  
که ایم و شوق قلمرو افتد بود که شما این قضیه بی اصل در قرآن که با حق آنرا کلام خدا می دانید اصل  
که باید بدین جوین نیز فی القوالین کلام کفار ایام را شنید از اسلام است برادر نشیند بلحاظ اینکه  
واهی هر که چنین حرف دروغ را بر زبان آورد بطور او را پیغمبر گوئیم بلکه این حکایت تمام عالم مشهور است که  
شخصی عوی پیغمبر بخورده بود و مردمان بگوایان آورده بودند که چنان سخن کذب زبان آورد و چنان  
امر دروغ را در قرآن مندرج کرد که اثرش هیچ جان نودند در زمین نه در آسمان هرگاه از امور مذکور هیچ  
واقع نگردید و پیغمبر کفار سخن بگویند ساکت ماندند باز در وقوع ماجرای مذکور که کدام مقام شک  
و اشتباه ماند و جمله حجات حضرت صلی الله علیه و آله و سلم اخبار اخبار غیب اظهار نمود آنچه در قرآن  
و وقوع آن چنانچه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم خبر داد که ابوالسبیت فلان فلان از کفار اشرار هرگز از  
نخوانند و در آخر چنین و آنجا صلی الله علیه و آله و سلم خبر داد که ایو و عنود همیشه دلیل خوانند اینها  
مطابق همین واقع شد چنانچه از حد کمرست و پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله تا این بان یگانه یاست در  
یخویم نسیم پیما و دلیل خوانند و حالیا هم همین حال است بخلاف رضاری که بقضای بعضی اصوات  
منقول اهل اسلام است فاد و شیو که بری و نشان بقا و تهداد است تا این مرشدان و این انجاست

و آنجناب خبر داد که اهل و موم بر کفای عجم غالب اند و نیز آنجناب خبر داد که مسلمین ماک و ملاد  
را مفتوح خواهند کرد موافق همین واقع گشت و ایضا بنحله خبر غیب که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
بیان فرموده خبر ورود لشکر ظفر بکیرت در کاتبستان و انتساب بکله منظره از راه اند شرفا و مکر تیرا  
بخا آوردن عمره و خبر وصول فتح قره که منظره است در عهد کمرست مهد آنجناب این خبر است که در  
ان مقام محترم بار و دیکه ورود آنجناب صلی الله علیه و آله و سلم خواهد شد و هم از جمله اخبار غیب است  
که آنجناب صلی الله علیه و آله و سلم همواره بتائید و حفاظت جناب حافظ حقیقی عز اسمه از شرفا و کفای  
اشترار و هیو و غیر هم من اهل ایضا و الحبوب محفوظ و مصون خواهند بود و لی غیر ملک من الاخبار  
و اگر ما همه آن اخبار را تحریر کنیم بسیار طول خواهد شد لهذا از ان اعراض کردیم خلاصه این امور  
بتواتر اهل اسلام ثابت پس پیغمبری و رسالت آنجناب صلی الله علیه و آله و سلم بدرجه ثبوت رسید  
چرا که پیشین کوی با عترت این پادری نیز از علامات پیغمبر است چنانچه این امر با آنجا پادری میقام  
تقلید کرده است عنقریب خواهد آمد و بنحله معجزات آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بدون سایه است  
برای آنجناب تا پیش و تواتر اقارب کلام کرده است در همه زبانها و الا که آنحضرت صلی الله علیه  
و آله و سلم از یکچیز هیچ چیز تعلیم نیافته بود و اصلا از سخن نده بود و پیر از آب گردیدن بعضی از ان چاه  
است که خشک شده بود بسبب افتادن آب من مبارک آنجناب صلی الله علیه و آله و سلم در ان وسیع  
گردن جامعیت گشیرت از طعام پیغمبر چنانچه در جنگ خندق از ناخن و ترش یک ناله و ناله یکصاع  
جو که بحساب سیر دار السلطنت که مشهور است و سیر و سیر ربع سیر شد مقصد کن سیر فرمود و در  
این معجزات معجزات که از آنجناب صلی الله علیه و آله و سلم بوقت ولادت و اوقات دیگر بیاید شده پس  
بیرون از حد عدولها را که اگر اهل عالم همه آنها کرده شود یک مجله ضخیم مضاعف این ساله بلکه از  
این فایده نماند بوقت قرب کرد و لهذا ازین امر اعراض کردیم خلاصه کلام هم بنحله بالا اجمالاً

سجرات ارجباب سید کائنات صلی الله علیه و آله و سلم بتواتر اهل اسلام ثابت است و اجماع و  
اتفاق اینگونه جماعت کثیر چنین هم غفیر را فراد و اشخاص آن اکثر عمار و دهور از کلمه که و کر و متجاوز  
وص با در آن علما و عقلاء اصحاب یاس و اتفاق و از باب فهم و فطانت و ذکا موجود برام باطل و کذب  
و دروغ و قبیل محالات است اگر اینگونه تو اتر که در هیچ زمانه نمایان منقطع نگردد و تو از جنین اشخاص  
که مثل جناب امیر المومنین علیه السلام و اولاد معصومین آن امام عالمیقام که موصوف کمال اوسع تقدس  
و صلاح و سدا و بوده اند و نهایت مهتارم سبالتعد و مانعت کذب افترا و دشمنی و از کذب در و غلبه  
و هیچ کس با آن معصوم و مبر بوده اند چنانچه جمیع اهل عصر این حضرت دوست و دشمن و موافق و مخالف  
بیتقدس اتفاقا ایشان اقرار و اعتراف داشتند و همین یک صحابه کرام و تابعین فاضل و زاهد و عباد عظام  
و علما و اعیان ذوی الغر و الاحرام که هیچ منصف در و مع و تقدیرشان محال گفتگو نیست در ایشانند  
و اهل می باشند منصفین قابل احتجاج نیست پس از کلام تو اتر قابلیت فاده یقین بیاقت عمل خواهد بود  
پس سبب اتفاق چنین تو اتر و اتفاق بر و منصف را واجب لازم است که بحقیقت نبوت جناب سالتم  
علی الله علیه و آله و سلم عقدا کند و از تعصب عسافیت بردار شود و با جمله بر شکر ما موافق از احوال  
است و او را خوبی معلوم است که در عهد یک جناب سالتم صلی الله علیه و آله و سلم دعوی پیغمبری نمود و یکس از عالم  
علوم و شریع انبیای سابقین و ائمه اخبار و ائمه سابقین قرین موجود بود و اکثر افراد ایشان صیوت  
بصفات و صیغه صفت جلال نادانی بودند و در فرق یکا اگر علما موجود بوده اند از جناب سالتم با ایشان  
اسلام رسوم ملاقات آمد و شد بیان نبوده و اگر کسی آنجناب هیچ علمی باوچی من الوجوه تحصیل نفرموده و  
هیچ چیز را یا موصوف هیچ کتاب یا خوانده یا وجود این جناب کلام هیچ و هیچ آورده که تمام عرب با از او  
مثلی آن عاجز شدند و چنان کلام سرحدی خلق رسانید که یک یک بموده آن چنین مکارم اخلاق و محاسن  
و اوصاف و آداب کریمه و شریعت و توفیق و تقصیر است که دست و شش از آن مجال انکار و اعراض دارند و در تشریف

شریعت مقدس برای بهتری بندگان موعظ نافع و مناد در معاملات و منکحات و منکحات محدود و  
 احکام جلال و حرام الی غیره که چنین قیاس و عدل و توازن جلیله سدید را منقبض و معین فرمود که هر چند حکم  
 زمان و عقلای جهان تفکر کنند هیچ حدیثه و شبهه در این آوردن نتوانند و بحکیم تبارز قواعدیکه در شریعت  
 انجذاب پذیر شده معین مقرر کردن نتوانند پس مرد باقل نصف بنا بر این امر و بنا بر اموریکه سابقا از  
 بیان کردیم که شمس فی نصف النهار روشن افکار بیکه ذکر آنجناب صلی الله علیه و سلم یقینی مینماید و  
 لاریب غیر فرستاده خدا بوده اند و در اینکه آنعالیجناب بنون حق بود هیچ مقام شک و شبهه نداشت  
 لکن اگر کسی بجهل اعتساف کند و دیده و دانسته را حق منحرف شود پس علاوه بر آنچنانچه توان کرد که چون معلوم  
 باید کرد که اگر رضای چنین کار اهل اسلام را که حالش کنکور شد مسلم نخواهند داشت ایشانرا چاره در اثبات  
 نبوت حضرت عیسی علی نبینا و علیه سلام بر بود و شریکین ملاحظه و چنین فرمایند که نبوت حضرت عیسی  
 قابل نیماشتد هیچ نبی دیگری را و اینچنین نشانها را میخواستند و عاخر و حیران خواهند شد و هم چنین اثبات  
 حقیقت نبوت هیچ پیغمبری اینچنین از انکارشان ممکن نخواهد کرد و بدینرا که حضرت عیسی اینچنین دیگر  
 درین نامه حاضر خواهد بود و میباید که معجزه و اظاهیر فرمایند و حقیقت انجیل و معجزات آنرا تفرق نمیکردن قابل نمیباشند پس  
 لاجرم رضای اسامی ساکت شدن از انفرقه با هیچ تدبیری بهم نخواهد رسید اگر برصد و در معجزات تواتر  
 خود را بنده خواهند آورد و ما هم بتواتر خود بر رضای حقیقت نبوت جناب سالات مآب صلی الله علیه و سلم  
 را ثابت خواهیم کرد و غرض هر چه رضای حقیقت نبوت حضرت عیسی را به حقیقت پیغمبران دیگر در مقابل  
 فرق نمیکردن دلیل قائم خواهد کرد و ما هم مثل آن دلیل را بهتر از آن قائم خواهیم نمود و در مقابل رضای اقران  
 و امثال آنها حقیقت نبوت جناب سید المرسلین صلی الله علیه و سلم جمیع بلکه حق سبحانه و تعالی  
 فضل شریف داده است اهل اسلام را جمیع فرق درین امر که پیغمبران معجزه عطا فرموده است که تا  
 بقیامت باقی است و آن قرآن مجید است چرا که هیچکس در هیچ قوی از اوقات در هیچ زمانی از آن

۱۲  
نیتواند مثل آنچه بهتر از آن بیارد بخلاف فرق دیگر که نزد کسی از ایشان چنین معجزه پیغمبرشان موجود  
نماید بقیامت باقی بوده باشند پس باسلام برادرین امیر فیض حاصل است بر فرقهای اخرو  
اثبات نبوت پیغمبر خود ایشان بخلاف فرقهای دیگر آسان تر و ذلک فصل الله فی تفسیر ایشان  
والله ذو الفضل العظیم و دلیل و حقیقت نبوت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بشارت است  
که مذکور موجود است در کتابها نیکه نصاری آنها را بنام ترجمه انجیل و تورات موسوم کرده و بعض  
انطباع در آورده در اطراف و کناف عالم رواج داده اند و هر چند ثابت نمیشد که آن کتب  
ترجمه کتابهای آسمانی است که از جانب خدا نازل شد زیرا که در آنها چنان امور عجبه و شنیعه مندرج که هرگز  
شایان شان صحف آسمیه و سزاوارتر به کتب سماوی نیست و از سوی اینجانب پیغمبر این کتاب نیست پس  
اندک بکلیس و نیداران چنین امور را بنیاد و ندارد و علاوه برین در ملاحظه آن کتب و اثبات نبوت که  
است مبینقدر است که آن کتابها ترجمه چنین کتب است که بعضی اشخاص حواریین و غیرهم بطرز تواتر  
و سیر در بیان حال حضرت عیسی و غیره انبیاء آنها را جمع و تالیف کرده اند نه اینکه آن کتب ترجمه  
سماویست لی غیر ذلک من اشغال الاحتمال اند که اگر لکن هرگاه نصاری مدعی امر مذکور اند باطل اسلام  
را نفی رسد که مقتضای المؤمنون هم ما التزموا علی انفسهم از آن کتابها بر نصاری مستدلال و حجاج  
نشدند جایا دریافت باید کرد که این ترجمه که نصاری بعضی از آنها را در آورده اند با وجود اینکه از قصود  
ترجمین از درجه افاده و استفاده بسیار قطع میباشد و تحریف و تغییر نیز در آنها واقع شده حتی که تراجم  
عربی و فارسی بهندیدیم در مقامات بسیار با هم اختلاف مبادیت دارد لکن با وجود این نیز بجهت استدلال  
الشرع بشارت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در آن مندرج که احاطه آنها خارج است از نظر این ساله مختصر  
لیکن باتیناً و تبرکاً موافق عدد و تبرک حضرت آل عبا علیهم السلام التحیه النساء از آن بشارت در مقام  
پنج بشارت را بیان میکنیم و این دلیل احتجاج است که کسی از اهل انصاف در تمایز مقام انکار نیست و نزد

و نزد اهل کتاب هم مسلم زیرا که خودشان در اثبات بعضی امور خویش بجانب مثل این که کور حال عثمان  
 اند چنانچه این پادری خودش در همین رساله در بیان علامت چهار چنین افاده میفرماید اول خبر  
 پیدا شدن محمد سیح نبی خدا و که خبر پیدا شدن عیسی مسیح از زمانه آدم همواره منتهی شده  
 است عبارت به ترجمه الفارسیه پس معلوم شد که اگر در انجیل یاد کتابی دیگر از کتاب باقیه خبر پیدا  
 نخواهد نمود پس غیر را وارد شده باشد و بآن استدلال کرده شود پس آن استدلال تمام میباشد و ما  
 در اینجا ثابت میسر میسر کنیم که بنیاد انحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در انجیل غیر مذکور پس ضرور  
 است که پادری صاحب و دیگر نصاری بحقیقت نبوت جناب سالک صلی الله علیه و آله و سلم اقرار  
 و اعتراف کنند و این افاده خود را که اول خبر پیدا شدن محمد سیح نبی خدا و بطلان کذب دروغ  
 بفهمند و در مقام دیگر پادری مذکور چنین می نگارند لکن از قول شدن عزیرا صدیک ستاره نمایان  
 شد آنکه خبرش در تورات بوده است و نه کلامه باله ترجمه الی غیر ذلک این کلام که مذکور شد هم  
 تأیید مطلب می نماید احوال آن بنابر اذکری کنیم **بشارت اول** در فصل بیست  
 و یکم از کتاب نبوت اشعیاء مذکور است و نظرت فارسی که بین احوال و کتب و الاخر را که حمل  
 لیسموا هماعا کثیره خلاصه اش آنکه حضرت اشعیاء میفرماید دیدم دو سوار را که یکی از ایشان  
 سوار بر دوازده کوش است و دیگری سوار بر شتر است که بشنوند نصیحت ما را مردم بسیار و در سفیارت ایشان  
 وضع حضرت عیسی علیه السلام و جناب سالک صلی الله علیه و آله و سلم بود زیرا که سوار شتر  
 در عریضایع و مرصوم بود و معمول انجناب همین بوده که بر شتر سوار میشدند بعد از عبارت طوطی  
 در آخر استعارات کلام مذکور چنین فرمود و قبل از آنکه من الان من انما قال سقطت ابلکم  
 و کل اصنامنا و صنوعات الایدی التي بها انخفت الی الارض حالش آنکه حضرت اشعیاء فرمود  
 چنین منی می بینم که یکی از آن دو سوار میگوید که باطل عظمی میده تهای آن میقتادند و هر چه از صنوعات



ایده ای است و تمام مردمان از دست خود ترسیدند و بنا کرده اند که نه بودند همه زنده ریزه کشت و فرموده و سید  
 دیده و بجا که نیشترند و اظهارش است که شکستی و قلع و دهم صورت و شامل مخصوص من جناب است  
 صلی الله علیه و آله و سلم است زیرا که در عهد همان جناب بر مذکور بقوت سرچیده الهی بقوت و نصرت  
 الهی با حسن جود و واقع کشته با حمله یاده تر از بشارت مذکور که ام بشارت و صریح خواهد بود  
 پس منصفه باید که انصاف نماید و بحقیقت نبوت جناب صلی الله علیه و آله و سلم اقرار و عترت  
 فرمایند **بشارت دوم** و فصل ششم در تفسیر قوله فی القرآن عز و جل یا ایها الذین آمنوا

و در عربی اولاد قید است و این عبارت بشارت صریح است بحقیقت نبوت جناب خاتم النبیین  
 صلی الله علیه و آله و سلمین زیرا که قید را از اجدا و کرام آن پیغمبر عالی مقام است و حسب تفسیر بعضی  
 برین پنج است کما یصح به بعضی روایات محمد صلی الله علیه و آله و سلم پسر عبدالله و عبدالله پسر  
 عبدالله المطلب عبدالله المطلب پسر شام و هشتم پسر عبدالمناف و عبدالله مناف پسر قضی و قضی پسر کلاب  
 و کلاب پسر مره و مره پسر کعب و کعب پسر لوی و لوی پسر غالب و غالب پسر فهر و فهر پسر مالک و مالک  
 پسر نصر و نصر پسر کنانه و کنانه پسر خزیمه و خزیمه پسر مدرکه و مدرکه پسر ایاس و ایاس پسر ضر و ضر پسر  
 نزار و نزار پسر معد و معد پسر عدنان و عدنان پسر لود و لود و ابودیسر و ابودیسر و ابودیسر و ابودیسر و ابودیسر و ابودیسر  
 و مسلمانان پسر نبوت و نبوت پسر جمیل و جمیل پسر قیدار و قیدار پسر حضرت اسماعیل و اسماعیل پسر حضرت ابراهیم  
 علی نبینا و علیهما السلام و حضرت ابراهیم پسر تارخ ضی الله عنه فلا یصدا وجود این بشارت و فهمیده  
 که در حقیقت نبوت آن جناب صلی الله علیه و آله و سلم تمام شتهای باقی ماند لکن وای نا انصافی کدام بشارت  
 مسووم در باب چهارم و پنجم از این بشارت عربی چنین مسطور و اما اسال ابی فاطمه سلام الله علیه  
 معکم الی الا انتمی و بعضی این طریق ترجمه را نموده اند و اما التمس الالب فی سئل الیکم فایضا انکم لیت  
 معکم الی الا انتمی فایضا معنی شافع است و واسطه و سئل و معجمه راجع است بطرف معنی است

احمد و محمد که اساس شریعت پیغمبر است و در انجیل فارسی چنین قوم و من از پدر خواهم بگویم که او تسلیم  
 و بند و دیگر شما خواهد داد و که تا بیدار بشوید با شما خواهد ماند انتهای و این بشارت نیز بشارت صریح است بجا  
 حقیقت نبوت جناب محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم زیرا که مسلمانی بود آنجا که باطل در شمس است و کسی  
 از انبیا همچنین تشبیه با هست خود داده که آنجا نبی است خود را فرموده و از همین جهت لقب جناب  
 بشیر و نذیر است که بشارت دهنده است و دوستان خود و مخالفین کنند. مخالفان خود میباشند و دو  
 و است که است که آنجا نبی است بشارت داده است است موجود خود را باین امر که یکی و از جهت خبر سر  
 داخل این شد حتی که از دست خود ساقی را که بن تو به میرند هم شای باین کلام شفقت الیام من بعد خود که  
 از خود شفقتی که اهل الکباژن منقبتی یعنی ذخیره کرده ام شفاعت خود را برای این کتب بکار  
 است خود که کتب باین اصرار بر کتب باین من غیر از ایشان شد و قبل از تو به مرده اند خلاصه سالی  
 حدیث که در سخنان سید مرتضوی است که شفای ارشاد فرموده جان من ای چنین پیغمبر من جان را که شفقت  
 و عایشه من حال است باسان شفقت پدر و مادر شفقت نسبت باطفال خود و بوده بلکه از منم زیرا پیش مسلمانی بود  
 آنجا نبی است که در آن سوی صوفی است که یک از کدام کس می دانند و اینم ظاهر است که بخود آنجا نبی که  
 قرآن مجید است و احکام آن ایستام قیامت باقی و درای آنجا نبی هیچ پیغمبری نفی خود که من علم است  
 ایا و دین من پیغمبر باشد و بعد از من پیغمبری نباشد بخود آنجا نبی است که حضرت عیسی بود که آن مسلمانی است  
 خواهد بود تحقیق این امر در جناب سالک است صلی الله علیه و آله و سلم که خودی و کلام سلام است  
 موجود و حضرت صاحب العصر الزمان علیه السلام که نائب خلیفه و وارث هم پیغمبر است و دین نامه است  
 پیغمبر است یعنی غیر از انبیا علی میارنده موجود میباشند و اقبال قیامت باقی خواهند و غیرت کاه که در آنجا  
 و خلوت ظاهر آنجا نبی که و در همان وقت حضرت عیسی نیز از آسمان شریف آید و از دست سرستان بخوانند که  
 را که پیغمبر منم و عیسی است زیرا که هر دو یک حقیقت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم است همان بعد از عیسی است





صلی الله علیه و آله و سلم کدام خلاف نزدیکی عقل و محال پیدا شود و اگر شما نبوت محمد صلی الله علیه و آله و سلم  
از وی نقلی بطلان بکنید پس باز گشای پریم که در انجیل از یوزنا توراتی کدام جان نوشته است که محمد صلی الله  
و آله نبی بر حق نخواهند بود بلکه در اکثر جاها در انجیل شایسته و کما چه حضرت عیسی بحقیقت نبوت محمد صلی الله  
حرف زده است و این کس را سبب کفر صحتی و خوف طول آن اشارت را نوشته است هر شخصی که درین  
شک شک باشد و این چنین بگوید از نظر انظار فاسد بپزد و آئین این امر پس هم که جواب این کلام  
عالمای بطریق مناظره بپسید الله الهادی الی الصواب از خواندن این پارچه در شروع از مولود  
مثلاً یک نقطه است عینی شما مردم را نظرانی میکرد و اینها مردمان که نصرتی نسیم که عیسائی هستیم  
در انجیل متقدمان مسیحی او و عیسی مسیح اکفت چه که جناب در شهر حاضر و روشن فاضل تمام شد  
از ترجمه کلام پیری افتد که نوشته اینچنان مقلوب بوده **جواب سراب صواب**  
ما و اینکه این پادشاهی است که هرگز از مجرد ادعای او بدرجه نبوت نمیرسد که مولوی نعمت علی در  
جواب طلب دلیل حقیقت نبوت جناب سالتاب صلی الله علیه و آله و سلم از این پادشاه نشان نقل  
گرفته است نوشته فرستاد و زیرا که می تواند شد که فقط ندانند که حقیقت و اطلاق نبوت جناب سالتاب  
صلی الله علیه و آله و سلم ایامی یکدانشا نوشتن کلام مذکور و فرستادن آن شده باشد پس و وجود حق  
این جهالت نوشتن کلام مذکور از اختلاف اب و مناظره نباید دانست که احیاناً هم چنین واقع گردیده است  
پس معتدل که مولوی مذکور از ان کلام با نظر مستدلال کردن و مقلوب باشد که هیچ امر که بطل نبوت  
جناب سالتاب صلی الله علیه و آله و سلم بوده باشد در انجیل تورات غیر همان مذکور نباشد و نبوت  
انجناب از عبارات انجیل ثابت میگردد و هیچ دلیل عقلی هم برستحاله آن قائم نیست چه وجه انکار امر مذکور  
و که نام سبب نام اعتبار در مسطور است عرض هر چند که مولوی مذکور اسباب علم فرستاده غیر  
چنانچه در عبارت مذکور مصرح اتفاق نوشتن آن عبارات نشده لکن با آنرا در سخن بیان کرده اند

و نبوت جناب سالت آب صلی الله علیه و آله و سلم را از ان بشارت بدو در جبرئیل و سائیدام و ملازم  
ان بشارت دانی میکرد این عقرب حجت آیه نبوت پس هرگاه که موجود بود ان بشارت در کتاب است  
جواب کلام مذکور علی و نصاری را می باشد که هر عایت جانبی بصادق و تقصیری را در او تحقیق حق  
و صواب حسب الاستیحا و مولو صیاحت کو چنانچه در کلام سابق می آید و معلوم شود و میر حجت علی  
و تحقیق تحقیق این بشارت کردیده جواب با صواب بیان میگردد و لا اقل که از روی اندیشه  
هنگام ملاقات خواه بذریعہ تحریر از حال ان بشارت مستفسر شد نه بیکادری صیاحت غیره  
تقرض اندک و نیز در پیش علم نهضت که اگر این از خلاف طریقه نهضت مخالف طریقه تحقیق  
پس در یک صحت برین طریقه معلوم باید که که تا هنگامیکه ما بدو در جبرئیل و سائیدام و ملازم  
نعمت علی که شخصی از علماء و عقیدین مین هلام بوده اند می باشد کلام مرقوم البینه و صیاحت  
نوشته فرستاده اند ما را جوابی از جانب ایشان در مقدمه لفظ نصرانی و غیره هیچ نه و نیست ملازم  
مقتضایین حق طریقی اسلامین نیست که جانبی طرفدار کسی باشد و آید لکن ای شیخ زامانی و ملازم  
مال مبلغ فهم و ادراک پادری صاحب بهجت طهارت که خطامی گویند که در امر مطواریت نیابت احتیاط حق  
نوشته می آید که لغوین محمدین متوکلین بر بشارت تحقیق الفاظ بیکونه جانبی را بعراف عقلا و صاحبان  
بصاف پیش نهاد و خا بر نیاید تصحیح نموده اند که نام قرینه صوره نصران هم هست برانسان قرینه صیاحت  
بر نسبت میکنند چنانچه محمدی فیروز آبادی که معتقدترین لغوین است در کتاب قیاس در بیان اسلام  
در بیان این در نصر نوشته و در قاسوس منطبق نیز موجود و انصاریه یا فریقیه یا طایفه بطریق اسلام  
و يقال انما ناصرة و لغویة یعنی انما ناصرة الی الله یعنی مصریه قرینه صیاحت انما ناصرة و لغویة  
در طریقه نصرانه قرینه است و شاکم نوشته شود انما ناصرة و لغویة نیز نسبت کرده اند و سائیدام و ملازم  
و حجت ملازم و شاکم که نسبت است بهما و تحقیق او فی سائیدام و سائیدام کافی است این ملازم

نصاری بر او نصاری باشد حق ادنی ملاست هیچ قیامت نیست علما و برین جهالت است که در او و ک  
یکو از عبارت سابقه این بوده باشد که از عالمان مذنبه نسبت انی چنین است که و مشو پس این یکبار در صبا  
مولوی صاحب بونوبت کرده اند که او در عبارت مسئله هلاق نصاری بر قوم نصاری که سخن علی بن  
افانسیس است قطع نظر از نیت مرشود و مقبول قانون مقرر مسلم بن العقیلا و علما است که کاشتا  
فی الاصطلاح یعنی مقبر نمون اصطلاح هیچ کمال مضائقه نباشد و از همین جهت تمام قبایل و اقوام  
صطلاحات اسمی چند طبع و مقرر کرده اند که در زبان یکدیگر استعمال و مرجع نمیشکست پس هر که از قبایل  
یکی دیگر می بیند یا عرض نکند اینهم ظاهر است که در نام نهادن ضرورت تحقق و نتیجه تمیز غیر مضال پس اگر  
بالفرض من تحقق نتیجه تمیزی و وجه نهادن شخصی اصطلاحی مخصوص اعمی و مقرر کرده اطلاق نصاری بر او  
نصاری یا بر قوم مذکور نهاده باشد پس صلا درین امر برای نصاری جای گفتگو و اعتراض و مقام انکار و نقیاض  
محقق نمیشد خصوص نظیر اینکه در زبان عرب هیچ معنی آن لفظی چنان نیست که اطلاق آن خیال ناهوشه منسجم  
نسبت صفی فصیح و استناد امر فنیج بجانب نصاری بوده باشد پس جهالت لفظانه که اعتراض کنی از آن  
اعراض لازم نمودن بوجه و جهالت از حلیه صحت عا و عا طل است هرگاه مخاطب این دریافت کرد پس  
و پوشیده ماند که هر چند گفته فقره از فقرات رساله پادری عالی ازین امر میباشد که عاری از افاده طلب با خالی  
از مضاحت یا بی محاوره یا غلط محل اعتراض نبوده باشد لکن بنا بر رعایت ختم تعارض بقدر فقره انیکه تصریح  
نمودن آن لازم با اقرب بلزوم است و وزیر جمه ذکرش نیز غیر متغیر است که اگر کسی میگوید که در رساله  
پادری صاحب سبب اتفاقا از شخصی عدمین شریعیانی و اگر کسی علم اهل اسلام در بنابر ملاقات شدید  
نهایت مقام تعجب است زیرا که صاف از نیکه مذکور ظاهر میشود که این پادری از احوال مولوی نعمت علی و آن  
پادری که از مولوی کوروی مذکره بسیار آمده بود جهالت ناواقف می باشد حال آنکه عدم و قضیت  
یعنی چه آیینی می که خود نام مولوی نعمت علی را در ضمن عبارت شان نقل کرده افاده پادری از خواندن این

این پاره پاره و ده چه حسن بیانت بر خواندن تحقق تکرار و موقوف داشته اند سبحان الله یا اکر  
 پادریصا حبیب مرت مولوی مسطور یکم خود پندیدند کی می گویا ایشان را می شنوایند پس هم مکرر میگوید  
 و اینکه افاده پوری است که عیسیائی هستیم پیش پدید نهانند که عیسیائین انگسار کفین نزار است که  
 موافق طرز و طریقه حضرت عیسی علی نبیا و علیه السلام و مطابق ارشاد و حضرت جناب شازانه  
 خدا و عبودیت و موافق ارشاد و بشارات آنجناب چنانچه قدری از ان بگویند جناب  
 محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم را پیغمبر حق بدانند و پیروی اطاعت ایشان را در افعال اقوال  
 واجب الایمان بشمارند نه آن مردم را که برخلاف ارشاد حضرت عیسی ایشان را پروردگار و خدای خود  
 می فهمند و شکر است که این را بجانب حقیقتی اعتقاد خود کرده اند چنانچه از کلام پادریصا حبیب هم  
 چند جا درین رساله ظاهر شود که باو بیت حضرت عیسی قائل هستند و ملازم برین برخلاف حضرت عیسی  
 از نابعداری جناب قائم البینین است بردارند و انکار حقیقت نبوت آنجناب گردند و خدا را صاحب  
 میدانند پس حاشا که چنین مردمان صدق عیسیائین بوده باشند و هرگز عقل هیچ عاقل کواری نمیکند که  
 حضرت عیسی الیاذ با بعد آشنایان شراب که فریل عقل شعور و مورث صد بافتند و شرور است  
 درست میدهند و گوشت خوک را که حیوان نجاست و غلاطت خوار است میخورند و میخورانند و خود  
 خود را یکسانی میگزیند از محارم معاذ الله کشته و روبا آن لباس که از ان بکلیه حجم و مقدار عفتانیکه  
 پوشیدن آن در تمام عقلا و ارباب جمیع لازم و مناسب است ظاهر نمایان بوده باشند میان  
 نامحرم می آورند و از خندان که سنت و طریقه حضرت ابراهیم خلیل است اعراض و انکار داشته اند  
 پس صاحبانیکه عقاید و عقائد چنان و افعال و طریقهها چنین اختیار کرده اند و این امور را هرگز  
 بدنی فهمند ایشان را بطور عیسائی توان گفت و چگونه تابع حضرت عیسی می توان شمر خلاصه که در نفس الامر  
 این صاحبان را عیسیائین گفتن بوجه بوده باشد لکن هرگاه خوشنودی پادریصا حبیب همین مرستی است



خاطرشان در مقامات آیه در اکثر مقامها بتعبیر و ایشان در قرآن مثال ایشان بلقب عیسیٰ و خواهم کرد  
هم صلاح جلیق بر خواهم نمود که قاعده که مشایخه الاصل صلاح از معمول و مقبول عقلا و علما  
بنیاد و سابق منکر و مسطور شد افاده پادری و تخیل متعبد بن صری خداوند عیسیٰ صبح الی آخره در وقت  
ایده که که اطلاق تخیل آن کتاب که ترجم آن عیسیایان بمعرض طبع آورده اند اصلا وجه و حسیه ندارد  
زیرا که نزل آن انجیل ثابت نیست چه که در آن کتاب چنین مضامین عجیه و امور شنیعه مندرج که شبیه  
کتاب آتیه سر و اسحق بنما و نیست از دیدن ترجم آن صاف ظاهر و عیان میشود که آن کتاب  
کتابی از عوالم غیبی بطرز تواریخ در بیان حال حضرت عیسیٰ جمع و تالیف کرده است طرزان هرگز نشناختند  
مجهله که از آن صاف ظاهر شود که کلام حدیث مثل تقصیر چنین و مرواوی که تجا طلب تحمل علیه  
شده و مثل اخبار رسال و تنزیل سول مرسل کتاب نزل الی غیر ذلک مر کمال الضمات و البلاغه و علم  
التقمن علی التماس الیها فیه الامور شنیعه لفضیحه بنیادین و یصاحب لازم است که بدین قلم  
ثابت کنند که آن کتاب انجیل است نه بیکه بدون اثبات مرذکور اطلاق تخیل مقدس آن نماید سبحان  
الله آیا تقدس این کتاب شما همین است که آن مصدق کتابی کردید که در آن کتاب شامیدن شراب و کباب  
امر شنیع بخران و دایلا و اولاد از آنها العیاذ بالله من کل کلمه سندی بجان بعضی بنیا است حیاه  
ایحال عنقریب کوز و خون بکریدید بعد از این پاف باید کرد که اطلاق خداوند حضرت عیسیٰ نیتقام  
در مقامات آیه اگر از این بگذرست که پادری صاحب پیش از اندامی خود بنشینانند چنانچه در بعضی اوقات  
ایند نشان این امر صریح هم هست پس سر سر بوجه مستقیح است زیرا که اگر حضرت عیسیٰ العیاذ بالله  
بوده اند سپر منی دارد پیداشدن نشان از شکم میم علیها السلام و مردن مصلوب مقتول شدن باز  
زنده کردن پس سوز که خود این پادری اقرار و اعتراف ننموده و نموده است چه اینهم چیز بار خدا  
محال است علاوه برین تمام لوازم بشریت در آن حضرت موجود بوده پس چگونه عیسیٰ بنما است انجیل

انتخاب عتقاد کرده اند و برین تقدیر سنا و تقاضا عیوب بسیار بجانب خدا لازم می آید مثل طعام  
 خوردن آب آشامیدن بول کردن و غیره اینها ازین جهت محتاج بودن بجانب مکان جهت کسب  
 و طعام غیره الی غیره لکن من التقاض البشیر لکن بخدا محتاج هیچ چیز نمیباشد و هیچ امر عیوب تقاضا و محتاج  
 نیست به بلکه حضرت عیسی اخذ و استغن شرک صریح و ظاهر نظر بر سنا و قبیح است هرگاه با عتراف این امر  
 نامری گفتن حضرت عیسی ازین بگذرد که در ناصره پرورش یافته بود هیچ شکی اگر آن افراد ضاری را که  
 در انقریه پرورش یافته اند خواه در اینجا متولد شده ازین مکر که نام ناصره نصران هم هست نصرانی گویند  
 چه قباح است بلکه هر یک از اشخاص منیر از قوم نصاری بنا بر آنکه مثل و شرکیت و سیم شخص من که در الحال اند در  
 و شرب یا نیاید و چه کسی بیک از وجوه اتحاد و مشابهت اطلاق نصرانی کنند پس سبب آنکه در جواز استحقاق  
 مناسبت ملاست فی الحکله کافی میباشد هیچ مقام بحث اعتراض نخواهد بود و پوشیده نماند که آنچه با عیسا  
 اطلاق لفظ شهر بر قریه ناصره نموده اند پس غیر مسلم و محتاج با ثبات است چرا که بیشتر قتیح بعضی کلامی  
 لغویین معلوم کردی که مقام مذکور قریه است نه شهر ترجمه قول بی ثبات پادری  
 چونکه مولو یصاحب انجیلیان آنرا مل میخوانند که از ان و نشان نبوت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را  
 بطلان میکنند و خود سوال می نمایند که اگر ما مردم نبوت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را از ذیل نقلی اطل  
 می کنیم پس میخواهند که در کتب باقیه خدا بکدام جا مکتوب است که محمد صلی الله علیه و آله نبی برحق نخواهند  
 بودند پس در کلامهای سابق خود نوشتن این سخن هیچ ضرر ورنموده چرا که چنانچه در تورات انجیل و غیره  
 مرقوم نیست که رام و کرشن بجای و تا نخواهند بود و چنانچه در حق سبیل که در زمان خلافت ابوبکر  
 خود را رسول الله مقرر کرده بود و مکتوب نموده همچنان در حق محمد صلی الله علیه و آله و سلم هم نوشتن ضرر  
 نبوده که ادبی برحق نخواهد بود و ذکر از ویلها بیکه نبوت او باطل میشود از من در شش حصه بیان می کنم  
 جواب حق سادات سالکان مسلک حنفی

نعمت علی کجا در کلام مرقوم ادعای بیخرف کرده است که اگر پیغمبر خدا العباد بالپیغمبر حق نمیباشد  
 بالضرور در تحریف توریت مکتوب بود که محمد صلی الله علیه و آله وسلم پیغمبر حق نخواهند بود که در جواب  
 آن پادری صاحب بیفایده این تطویل لطایل نموده اند و اول مطلب لوی مرقوم مقصود وی هر چه  
 است آنرا بفهمد بعد از آن هر چه خواهند خواست از شما خواهند فرمود در آنکس ظاهر است که اگر نصاری  
 از دلیل عقلی ابطال نبوت میکنند آن تمام است بلکه نزد عقل حقیقت نبوت جناب سائمان صلی الله علیه و آله  
 وسلم مستلزم محالی و مستحالی نیست اگر است پس ناید که نصاری آنرا ذکر کنند تا اهل سلام جو این پیغمبر  
 اگر از دلیل نقلی بطلان می کنند این هم ممکن است بلکه ظاهر است هر عقل خشی آنکه از آیات قرآن که خود نموده  
 امر مرقوم است نبوت بطلان امر مذکور غیر ممکن است چنانچه ظاهر سبب همین ظهور و ظهوری که تکرار  
 این شوق نمود باقی ماند استدلال تغیر و تحریف غیر همایس نصاری بیان کنند که در آنها کلام جا  
 مرقوم است که محمد صلی الله علیه و آله وسلم نبی بر حق نخواهند بود بلکه در اکثر مواضع بشارت نبوت صلی  
 الله علیه و آله وسلم در تحریف و در پس حقیقت نبوت آنجناب کلام جا شتابه و اریایه جوابین سخن پادری صاحب  
 لازم بوده که شکی را از شقوق مذکور اختیار می نمودند و تصریح میفرمودند که از دلیل عقلی نبوت آنحضرت  
 صلی الله علیه و آله وسلم ابطال میکنند یا از دلیل نقلی بهر طریق تا کلام بی سرشته نمیدانند بلکه باطل  
 و اختیار شقوق عرض فرمودند و زیاده از آن نیست که تعرض حال و رو بشارت مضطرب و غیره  
 اینک که در کلام لوی مذکور صحیح است صلا نموند و احوال بشارت را نیز از مولوی عزیز بردیافت نفرمودند  
 از عجیب غریب است غرض هرگاه پادری صاحب اعتراف کردند که در تحریف مقدس این امر که محمد نبی بر حق  
 نخواهند بود و هیچ جا مذکور نیست پس کس عدم کلام مذکور از جهت عدم ضرورت بوده باشد لکن این مقدمه که در  
 استدلال لوی مذکور در شوق ثانی تردید ما خود است قوت حاصل که در پس این تطویل لطایل پادری صاحب صادر شده  
 که از جهت کجایی مطلب لوی را نفی اند و اطراف جواب کلام مذکور را که بعضی محامد فرموده فلان نقل قول

عیسیائی که ترجمه شد این عبارت چونکه مولود عیسا حب الی آخر هذا اللفظ صحیح ضروری بوده ای پادری صاحب  
 این مقام مقام چون چنانست مطلب نوی نمیت علی هر چه هست ظاهر است پس بطلان این سخن  
 مناسب ده و مولوی مذکور در کلام مسطور صحیح جا نمیدوخی نگردد که بر تقدیر بطلان نبوت جناب  
 سالتماب صلی الله علیه و آله و سلم ایضا بعد منتهی شدن او مذکور بخیال نمیدوید و بر بوده باین معلوم  
 که بجای لفظ بطلان نبوتین لفظی بل می بایست هم پوشیده نمائید که در کلام مولوی و شوق مذکور شده باشد  
 پس عیسیائی احتجاج بلیل نقلی پس جواب این جناب پادری صاحب است تعرض شوق اول هم لازم بود و بعد  
 هیچ بر نه نشان تعرض حال اشارات انجیلیه ضروری و متختم بوده و الا قتل مولوی که در طلبیله زانی حال  
 بشمار است را خواه بوسیله تحریر و کتابت دریافت میکردند که مقتضای تقاضای اوصاف همین بوده پس  
 چرا این امور اوصاف نبودند انچه معنی دارد و از این اوصاف انغماض ظاهر شود که از ادعای عقیده عبارت  
 انجیلیه ثبات بطلان نبوت جناب سالتماب صلی الله علیه و آله و سلم غیر ممکن است از جواب بشارت  
 جناب پادری صاحب عاجزانده الحمد لله علی کل آنکه افاده فرموده که در کلامهای فوق متوجه شدن  
 این سخن صحیح ضروری بود و جواب آن بحقیق جواب فاده آئیده ظاهر خواهد شد قول عیسیائی مذکور  
 که منقول شد باین عبارت چرا که چنانچه در تورات انجیل الی هذا اللفظ نخواهد بود پوشیده نمائید که ما فقط  
 از نبوت نبوت جناب سالتماب است پست پیغمبر حق بودن آنجناب بنا بر این قبول دارد و اندک کفر است  
 این که چنانکه مطلب نوی نمیت علی همان بوده باشد که این پادری فحیدر و اگر چه بغیر از کلام ایشان  
 غلط و نامم بود و باشد لکن از این امر بطلان نبوت جناب سالتماب صلی الله علیه و آله و سلم لازم  
 نمی آید حال آنجناب بعد از نبوت حال ام و کرشن وسیله غیر هم نبود و دریک اشارت های نخست  
 صلی الله علیه و آله و سلم خود در انجیل و تورات جوید پس جوابی از جناب مولوی مذکور جناب پادری صاحب  
 صحیح ضروریست که تحقیقاً لکن و بر عاقلانست و بشود که اولاً بنا بر این فادهم پادری بر عدم فهم مقدم است

نمایانگاه انجیل آگاه نمودن مخلوقات خود از حقیقت حال انبیا را کول لدن و غافل گذاشته که راه  
 را ایندن نسبت بنجانب باری غریبه مرتب نمائید تا نشانای تمام عقلا و مصنفین نشان است و چشم بین این امر  
 برای انجیل است و مستقیماً با ذکر و اعتنا بر این پادری چنانچه خواهد آمد و هم با عترت تمام را باب  
 عقل و انصاف متعالی از قلم مشهور است و هم چنین جمیع پیغمبران از صفات و سمیه میسر هستند لاجرم ضرر  
 است که عواض و مباحثه و کلامیه بهر است و فیصله شایسته شخصیکه دین او بعد از پیغمبری ظاهر شدنی  
 باشد اگر آن شخص حق بوده باشد باطلان و خلاف حق بودن طریق و اگر آنکس بر طریق باطل بود و در  
 در کتب سابق و کلمات الهیه که بود و زبانی پیغمبران است نشان ظاهر شود چنانچه از همین جهت نشانها  
 پیغمبر کثرت در خیل غیره آورده پس اگر عیاداً با امانت شریعت و طریقه جناب رسالت صلی الله  
 و آله وسلم اطلاق بود البته تعرض باطلان این امر عظیم که عت کردید که هزاران بندگان خدا بلکه که رو برادر و  
 بلکه از نیم یاد و قیام قیامت شد در کتب سابق و صحف الهیه در مکالمات نبویه بالا جمالی با تفصیل نکر  
 میکرد و دیگر که عترت این پادری که محال باطلان نبوت انجیل کتب سابق و نیکو که مسطور نیست بلکه خود  
 بشارتهای جناب رسالت صلی الله علیه و آله و سلم در آن ماند که وجود چنانچه معلوم کردی لاجرم  
 ثابت شد که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم پیغمبر حق هستند و این انجیل بر اساس حق و صوابت اینکه  
 در ترجمه عبارت مولوی نعمت علی موافق نقل پدر صاحب گذشته که در خیل از پور باتور است بکدام  
 جا نوشته است که محمد صلی الله علیه و آله و سلم نبی حق نخواهند بود پس چنانچه می بینی شامل است اینهمه  
 را که ذکر بالا جمالی و به بنده خواه با تفصیل با اشاره بوده باشد با بصیرت زیاده که کلام مسطور بر عین عموم  
 اطلاق است پس کلام مذکور را از آنچه ما نوشته ایم منافات ندارد فلا تغفل مذکر را هم و کرشن که پادری در  
 مقام موده جویش نیست که اول پدر صاحب را ثبات این امر میاید که آن امر و کرشن که بطلان  
 شکرین کفار آنها را بر حق و ما میفهمد بعد از آنکه حضرت عیسی علی نبنا و علیه السلام مخلوق بود

شده اند و حال شان مثل حال هماد بود که مشرکین از آن حضرت آدم را قصد میکنند غیبا شده چنانچه اهل  
 رام که اکثر انقوم مستحقین لوح بر خدا می نمایند پس اول با و بصاحب لازم است که این بر آن این کرده  
 بدرجه نبوت رسانند بعد از ثبات آن ما خود هیچ گفت که اگر اینجا هیچ بدی شان در اصل تورات  
 و غیره ما قوم نیست الا قبل این قدر که مذکور است که شرک است پرستی کفر است و حضرت عیسی و غیره این  
 سلسله همه بر حق اند و مگر شان کافر است بطریق طایفه پس هرگاه که رام و کرشن مشرک و مکرور  
 و مجتلی انبیا و رسول بوده اند و عموم کلام مذکور داخل خواهند بود چنانچه در تصریحات فوقان حمید  
 اعنی قرآن مجید که در بیان سوره مال مختصران حال کفار و مشرکین منکرین انبیا و سلیسین آمده تمام  
 مشرکین کفار داخل می باشند و حال سید که ابائیت که از عیون انجیل غیره بطلان طریق مذکور  
 نمایان چنانچه افعال که همیشه از انجیل نقل کرده ایم برای حضرت عیسی فرموده و اما اسالی فی عظیمک مسیحا شریب  
 معلوم الی الا بدین معنی اخبرم که در او بر خود پس عطا خواهد کرد و همواره استیلا پسندیده و دیگر که همیشه با شما خواهد ماند  
 مصحح امر قوم است بلکه مال کار سید این شده که شمشیر بل سلام در عهد خلیفه شهاب مع اتباع و انوار  
 خود برودی و اصل کلام که در گذشته و نشان هم باقی نیست پس که غیر بر حق می بود  
 البته دین و اوقایع است باقی می ماند پس عبارت مذکور ظاهر شد که او غیر بر حق بوده و همچنین از دیگر عبارات  
 انجیل نیز بطلان طریق و ظاهر میشود و از خصیصات و تصریحات قرآنی احادیث مصححیه بطلان نبوت  
 و دعا و فاسد کاسه و اظهر من الشمس است پس مطلقا و عموما این کار که در کتاب و صیلا و قوم نیست که را  
 و کرشن حق و ما نخواهند بود و سید غیر بر حق نخواهد بود و معین است از عقل فطانت پادری و تشبیه جناب  
 رسالت صلی الله علیه و آله و سلم بحال سید رام و کرشن و تحریف و فاسد که تحریفه فاسد است چندین گونه شده چنان  
 در حق محمد صلی الله علیه و آله و سلم هم گویان ضرور نبوده که دینی بر حق نخواهد بود و او و انکی از عبارات انجیل و غیره  
 که در کتاب و ادله و بدین کیفیت نبوت انجیل است نهایت تفسیح و بعد از اضافات و تفسیر و تفسیر

کجا آید آن کجا رسد چنانکه اگر با عالم پاک یا محکم که ایم درستی زانده و با او از نیکه یا بدی تشبیه داده است  
 آنجا است که فضل اوصدین بوده و از ایم و کوشش یا نیکه آنقدر و در او در مشرکین داخل میدانند و خود با سمن علمیه  
 را در حق آن درستی ترجیح فارسی کرده و از سبها نیکه ازجمله الیه و با سمن آن کجاست کلمه ترجیح را فوج هم حاشا شام  
 و این دلیل ال بوده باشد بر بطلان ثبوت جناب سالک صلی الله علیه و آله الاطیاب بلکه از اوله و بر این  
 نیز رسالت نبوت آنجا ثابت که منکرین جواب بی آن محمداً عاجزند چنانچه در ویل و پاسین منکر  
 شد و شخص کل ادعا داشته باشد و جوابی آن بشود **مشعر** خوش و کرمک شجر یا دیدن آیه و شی و  
 هر که در غش باشد و این پادری حصه های ششگانه خود و دیلما نیکه بزم خود نوشته است بمقریاد و  
 بر این آیه با جهاد بنیاد و کافیه آنها را بطل خواهم نمود و تمام بودن آنها را کاشن من رابعه الشان و ششگانه  
 خواهم کرد و ترجمه **قول نی ثبات** در صله اول پنج نشان اندان نشانها نیکه از آنها  
 نزد عقل نی بر حق ثابت و میان خواهم کرد در حصه دوم ششگانه را خواهم کرد که آن نشانها در حضرت موسی  
 حضرت عیسی و ده در حصه سوم از دیلما های قرآن از فعلهای محمد صلی الله علیه و آله و سلم ظاهر خواهم کرد که این  
 نشانها در محمد صلی الله علیه و آله نبوده بلکه خلاف این حصه چهارم خواهم نمود که بعضیهای محمد خاتم در قرآن و  
 حدیث مندرج اند از کلامهای سابق خدا بر خلاف اند در حصه پنجمی که خواهم کرد که در اوج مذاب سلام در  
 دنیا از خوبی و عقل این خلاف است و حصه آخری خلاصه نموده را بیان خواهم کرد **جواب حق شما**  
 اول جواب حصه اول این مقصد را آشکار نموده که موردیکه این پادری در بیان نشانها ذکر کرده بعضی از آنها  
 چنین است که در پیغمبر تحقیق آن ضرورت تحقیق بعضی بر نمیکند این پادری را منظور مقصود است هرگز ضرورت در  
 جواب حصه وی این پادری ظاهر خواهم کرد که این فاده فرموده است که آنکه نشانها در حضرت موسی حضرت  
 عیسی علی نبینا و علیهم السلام تحقیق بوده در مقابل ال سلام نشستن آن بیفاده زیرا که ایشان خوب بودند  
 حضرت مذکورین قائل به ثابت بودن ایشان را با و باطله و این لامع ثابت نمایند که بسیار است

است که با طریق یهود یا نصاری برخلاف حق و ثابت کنند اگر بمقابلیه یهود که منکر حقیقت نبوت حضرت عیسی  
 هستند یا در مقابلیه کفار و مشرکین غیر هم که هر دو جناب راسخ و یکدلی بسیار بر حق نمیدانند ذکر کرده است  
 پس آنها را نیز با عاوی بیدلیل کی ساکت خواهند شد میبایست که بر آنها بدلیل قاطع این امر را ثابت میکرد  
 پس قاضی بر این قاطعه مسکته که مثبت امر مسطور بوده باشد بر زمین پا چری لازم است هرگاه  
 نبوت حضرت موسی و حضرت عیسی بر اینها ثابت خواهد کرد و هر دو کتاب را بداند و اینها را طرز بلکه  
 بهتر از ان حقیقت نبوت جناب رسالت صلی الله علیه و آله و سلم را بر سنگین مخالفینشان ثابت خواهیم  
 و الله اعلم علی ذلک در جواب جمعی مابیان خواهیم کرد که نشانه صفاتیکه در پیغمبر عیسیا بدیکی در  
 پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بوجه حسن متحقق بوده و انکار این امر سر بر بی انصافی است و از بیج است  
 قرآن مجید و از بیج فعل آنجناب ظاهر میشود که در آنجناب صفاتیکه در پیغمبر عیسیا موجود بود و در  
 حصه جاری خواهیم نوشت که مواعظ و نصح و اوامر و احکام و اقوال و افعال جناب رسالت  
 صلی الله علیه و آله و سلم هرگز مستلزم کذب ابطال کتب انبیاء سابقین نبوده بلکه بارها مواعظ و نصح  
 و اقوال و افعال آنجناب متضمن میبود بر اظهار اینکه پیغمبران سلف همه بر حق بوده اند و درین  
 طریقه نشان تمام حق مصلوب بوده است و کتابهایشان همه بر حق و منزل من جناب الله بود  
 بلکه هر کس بنگرد امر مرقوم بوده باشد بروی جناب رسالت صلی الله علیه و آله و سلم حکم کفر جاری  
 فرموده باقیمانده آنجناب صلی الله علیه و آله و سلم با معصومیت حکمت پروردگار بعضی احکام  
 انبیاء سابقین و احکام الهی نسخ فرمود پس آن اصلا مستلزم انکار و کذب نیست چنانچه بر عقل منصف  
 ظاهر و آشکار و بقرینه عقرب انشاء الله تعالی تفصیل مکن خواهد شد در ابطال حجتی  
 بیان خواهیم کرد که نزوح مذہب سلام هرگز بر کفر منافی عقل مخالف عدل و خوبی حق سبحانه و تعالی  
 نیست بلکه طریقه حق دین متین از پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله و سلم افضل دین و ترجیح آن دین



عدل سر بر تقضای معذرت چیست خالق ملک منان است در جواب حصه آخری خلاصه جواب یکی سخن را  
را و ضمن جواب خلاصه سخن را در ترجمه قول پادری حصه اول از عقل مردم میدانند که

بنا خلق است با انواع صفته ها و این نیز هست یعنی که دو مقدس صادق القول است و این عیان  
که او بهتری مخلوقی دیگر ندارد و او انسان را از هیوش و عقل که به ده بین ای نیست که آنها فرخنده

بلکه بر مقدس که در عقل کجی آنرا از روی عقل یافت کنند چرا که عقل و شنی حدت جواب  
واجبی الحمد لله و الله که تمام اهل حق با جمیع مقصد و مقدره فاین امر اند که جناب واجب

بیچ شریک مثل خود ندارد و واحد حق جمیع الوجوه است که اگر بچیم بزرگ بیخیزد و مبرست و اجزای  
عقلیه و جسمیه هم در وی غیر تحقق مقدس منزه است از جمیع امو قبحه و صفات ذمیقه عقول القول

و مبر از کذب است و در حق بنده کان خود همان میکند که در حق شان است و هیچ باشد چنانچه این امور  
کتابی ایشان توضیح تفصیل میداند که هیچ قابل نصف احوال انکار نیست بهم چنین را با عقل اهل

عقل را دلیل قطع می شناسند و تمام عقائدات صلیه خود را با دلیل عقلیه است می نمایند لکن تعجب است  
از رضای که ایشان را بویست حضرت عیسی علی نبیا و علیه السلام قائل شدند و از عقائد و توحید و صفات

عقل شمع است بر دار گردیدند و قانیم ثلثه را خدا شمرند و بطریق مشرکین اختیار کردند و نقص هیچ  
را که لازمه شریعت است بر حق تعالی جائز داشتند حضرت عیسی از پیروانند حال آنکه مثل و معنی و

اطلاق عاقل و دن آن اظهر من الشمس است اعوذ بالله من تکلم لا قول اهل الاعتقادات مسطور و کلمات  
پس با درصیا حسب لازم بود که اول خود بر کلام مرقوم عمل میکردند بعد از آن بمقابل قوم خویش کلام

مسطور بطریق و عطف و نصیحت بیان میفرمودند تا اینکه در مقابل اهل اسلام که خود بکمال اشد و مدقائل جمیع  
اسور مرقوم میباشند از تمام فرق در بیان یاد و تر نشد و مبالغه اند بیافایند که کافادات مذکور  
پروا خسته اند و عجب نیست که در ذیل همین افادات مسطور اشاره این مردم کردند که مذمه اهل اسلام است

است خلاصه یاد رصباح و درین ساله در ذیل حصه و چنین می نمایند و خداوند عسی سبح قدرت و  
مجتبی که و بروی دوست و دشمن و ده بن بشمارند و آنها صفت بر نبوت و نه بلکه بر الوهیت و نه کو اسی  
تید میند انتی اردنا نقله پس اگر مقال سابق یاد رصباح که پیشتر مینشست حق صلوب است اطلاق بمقال  
لازم می آید و اگر بمقال است است ضرورت که مقال سابق باطل دروغ بوده باشد زیرا که مراد از رصباح  
نه مقال که عتق منقول شد نیست که العباد و الله حضرت عیسی انتخابی بری غریبه جدا خدای نصاری هستند  
مشترک و نه اثنان بطلان این فاده که نقل مسمی می دانند که کجالی است لازم می آید و اگر بطرف فضا  
صوفیه قابل این می اند که خدا و حضرت عیسی حلول کرده است یا از جناب نسبت حدت خواهد نسبت اتحاد دارد  
پس قطعاً بطلان این موضوعی که لازم می آید از این است که بجانب حق تعالی نسبت می بیند خود  
و آشنا شدن رسیدن ناشیدن الی غیر ملک من اللوازم والاحداث البشریه کرده شود پس تا برین عقاید  
حق سبحانه تعالی منزه و مقدس باقی نخواهد ماند و بنای فاده فرموده اند که مخلصه صفات حق تعالی نیست که او متقدر  
است کذب دروغ خواهد شد علاوه برین هرگاه عیسایان حضرت عیسی را بجهنم لعن خود نموند و حدت  
حقیقه که عدم تجسیم ترکیب است برنی آید و شتالان اجزاء و اعضا و کثیره اعتیاج بجانب آنرا که سراسر  
عیب نقصان و تلزم مکان است لازم خواهد آمد و حجم چنین فعل محلول اتحاد و غیره مستلزم قبول بقول تجزیه  
و ترکیب است العباد و الله منزه چرا که حقیقت قابل نیست که هر چیزیکه حالت مرکب است یا متحد است یا انبساط  
مانند و تجزیه را قبول میکند و هرگاه او تجزیه را قبول کرد و لا جرم مرکب بودن او نیز ثابت شد فاده عیسائی که  
و مساوی القول است که حق تعالی البته صادق القول منزه از کذب دروغ می دانیم لکن یاد رصباح بنام مقدس  
آن در باطن نمیند که ظاهر قرار آن نموده اند زیرا که با وجود موجود بودن اشارات کثیره در کمال دلالت  
بر حقیقت نبوت جناب سالتاب صلی الله علیه و آله و سلم چنانچه قدری از ان اشارات در سابق گویند و قدری  
الکون مذکور خواهد شد از آنحضرت انحراف اعوجاج دارند و آنجناب عیاداً با الله پیغمبر حق نشمارند و در شان حق

در بیان تقدیمه مسأله در میان بخیل غیره مذكور و فرمود است از اسعاذ الله کذب دروغ می فهمند قول او چنانچه  
 فایده و انسان را دیوش بعقل مرکب ده از روی دیوش نشستن اشال انبساط بحاط اطراف و جواب  
 کلام نشستن بعید است چنانچه تحریف لفظ یعنی در مثال فقره سابقه عقل و ارباب ادراک مستبعد و مستحق  
 پادری از روی عقل الخ هرگاه حقیقت حال نیست پس تا ای که ده نصاری لازم که عقل داخل صهیبه نصیحت  
 و اعتقاد الوهیت حضرت عیسی بطلان آن با وجود ظهور آثار بشریت احتیاج اظهر من الشمس است دست بردار  
 شود و بحقیقت نبوت جناب سالک صلی الله علیه و آله و سلم که با دله قطعی بر این قیاس است و قرار داد  
 نماید ترجمه **قول نبی ثبات** چنانچه مرقوم است که خدا پاکیزه و صادق بقول است همچنان  
 نزدیک عقل ثابت است که ناپاکی لغو زلات و بعید است اینهمه معلوم است که اگر خدا از سوی شخصی  
 نزد مسلمانهای گمراه آدم نفرستد که آنها را تربیت کند پس البته الله تعالی آن نبی اقدس علامات سالت  
 خواهد بخشاید که برای خلق الله گواهی بوده باشد که او فرستاده الله تعالی است اگر چنین نباشد مردم از  
 عقل انصافی آن ناصح را پسندند و او را طاعت کنند و خواه بر یقین آورند پس مقرر آنها فرج آیند و نصیحت  
 چرا که وقتها قییم فرستند با جا بجا ظاهر شوند و یک حلقه معتقد خود گردانند پس رسولان الله تعالی  
 این امور کم و بیش شرط اند **جواب حق سمات** اهل اسلام خود قائلین بامور مذکور هستند  
 پاکیزه و منزه است از لغو و کذب دروغ بلکه از تمام قبایح و نقائص حق تعالی ابر می دارند و غیر مقرر و معترف  
 اند باینکه پیغمبر رسول که از جانب خدا بسو خلق مبعوث شود ضرورت است که در وی شطری از معجزات خوارق عاده  
 چنان مستحق بوده باشد که اشخاص بکرازا و ردن مثل آن عاجز بوده باشند پس اگر این امور در مقابل اهل اسلام  
 و تصریح نکردن باینکه نه شبان هم همین است بی انصافی و طولیل بلاطال است علاوه بر این هرگاه باوریه  
 الوهیت حضرت عیسی قائل باشند و اسناد و شواهد که خروج منی و مصلوبیت و غیره الی غیر ذلک جاری است  
 علی الله تا باکی عیاذ الله منزه باقی ماند افاده پادری و صادق بقول است که این ضعف صفت پاکیزگی در

درین مقام که ارم ضرورت داشت که پادری صاحب از با وجود نیکه در سابق تخریر آورده اند باز دیگر  
 ذکر کرده اند و از لزوم تکرار اندیشه بفرموده افاده پادری هم چنان در یک عقل الخ هرگاه که نیکو نگین خدا  
 بسین شد نظر هر کردید که آن باری تعالی از ناپاکی اینگونه میرست پس این که ارم امده است که پادری صاحب  
 از ارجاع بیان کرده اند افاده عیسائی و این همه را الخ بود وجود و غیر هم هم همین تقریر است و تکرار  
 بر نظیر که هرگز اخذ سبب است که چند علامات رسالت و حجرات او باشد اگر چنین  
 نبود و مردم عقل خود سندها را از ان صحیح طلب کنند و خواه بخواه برویقین و از پس مقرر آنها  
 خواهند یافت چو که در وقت های قدیم فریب بنده با جابجا ظاهر شدند و خلق را مستحق خود  
 از پس این تغییر محقق امو که در ترجمه کلام این پادری عنقریب خواهد آمد یا دیگر امور مانند  
 آن بالضرور میاید و در حضرت عیسی العیاض با سیدین امور متحقق نبوده بلکه امور که برخلاف  
 است در ایشان متحقق بوده پس آنحضرت عیاضا با سید پیغمبر رحمت نبوده و این پادری  
 ادعای موری که در حق ایشان نموده همه عوی بدلیل با سلم است پس چنانچه نصاری  
 جواب این کلام پیوده خواهند داد همان جواب تغییر سیرا بمقابل نصاری باین حکم  
 گفته عیسائی پس رسولان الله تعالی الخ ای پادری صاحب لفظ بر در مقام پیغمبر  
 پس چه از عبارت بندی خود لفظی را تخریر کرده اند که ترجمه فارسیه آن عبارت چنین شده  
 و صفتش آن لفظ بندی را تخریر کرده اند که عبارت مذکور کمال سبب تمنع و در بیان لفظ  
 بر ترجمه فارسیه چنین مترجم میشد پس در رسولان الله تعالی این امور کم و بیش شرط اند و لفظ  
 کم و بیش هم که بطرز خواهم در مقام مذکور شده نهایت لغو و بی محل است زیرا که اگر ما ادب است  
 که در یک شخص فی رسالت میاید که صفات آینه کم و زیاده یافته شود پس بطلان این  
 است چرا که می زایدی که از قبیل نقائص است و مخصوص یک مقام چگونه متحقق خواهد کرد و اگر

مراد نیست که هرگاه اوصاف آیند و چند صفت بهم یافته شود تا بهم رسد به ثبوت بقول اندر رسید  
 پس از آن اوصاف چنین عبارت که تحقق هر یک از صفات با برائی ضروری معلوم میشود و لغو دیگر  
 نخواهد کرد و این افاده اینده هم که در کسانیکه این چیزها یافته شوند پس بلا شک نزد یک عقل  
 پیغمبر ثابت اند و در کسانیکه آنها موجود نیستند بی اندویشان نامکن است نه تنها بطریق  
 خود که پشت علاوه برین بیان فرمایند که برین تقدیر صورت تحقق پیش کدام و اگر بادی حساب  
 سواي این شقوق شقی دیگر از کلمه مسطور مراد گرفته اند پس آنایان فرمایند تحقیق حال ظاهر  
 و آشکار شود ترجمه قول **بی ثبات اول** که پاکیزگی و پرهیزکاری ~~شماره شده~~ شده بود  
 باشد و در همین شخصها اطاق قدرت و کرامات بوده باشد سوم آنها لیاقت آن پیشین  
 لونی داشته باشند که در مقام است آینه یارم دینوت شان نه طرفی خود و نه دیگری بوده باشد  
 اکنون تعالی پیش از زمانه شان الهام فی سنی یا کتابی را نازل کرده باشد پس کلام این انبیاء کلام  
 انبیای پیشین را بطریق دروغ نمیکند مطابق آنایا که قدری زیاده از آنها ظاهر کنند و آنها را  
~~تکلیف نمایند~~ در کسانیکه این چیزها یافته شوند پس بلا شک نزد یک عقل پیغمبر ثابت اند و در کسانیکه  
 آنها موجود نیستند بی اندویشان نامکن است **جواب حق سمات سبحان**  
 چه حسن بیان است که یاد ریاضات مرحله اول و اول از اموریکه تحقق آن در پیغمبر ضروری  
 میدارند چنان بیان کردند که در حقیقت نبوت حضرت عیسی خلل ندارد و نشاند و اینکه میگویند که  
 جسم الله غلط پس الحق که در شان پادری صاحب مقام صادق و متحقق است زیرا که در زمانه  
 حضرت عیسی کثرت نبود مگر برای یهود و فرقه هاییکه آنحضرت را پیغمبر میدانستند و تابعان عیسی  
 اقل قلیل بوده اند و وجود و انفرق جوئی آن حضرت را العباد با بد و دروغ و مغتری شمردند  
 و اکنون هم همین میشناسند بلکه بخوارا نوقت الان در محنت است آنحضرت عبادا باشد کلام سکینه

میکنند پس کجا پاکیزگی پرستکاری حضرت عیسیٰ امروشود و دریافت و هرگاه که پاکیزگی پرستکاران  
 انحضرت مصداق امروشود باشد بنا برآنچه برپا در دنیا حساب لازم آنکه آنجناب لغو و بابت تمیز بر حق  
 نباشد و اگر مراد اینست که غیر محقق تقوی و صلاح و محفوظ و معصوم بودن از ستم و جور و غیبت است  
 و نوازی جناب باری عزیمه نفس الامری و سرور است شهر بوده باشد یا نه کویا در دنیا حساب سبب بقصور  
 و تحریف و ذکر این را بخوبی توانسته اند بلکه خلاف آنرا بیان فرموده اند پس این را البته در پیغمبر  
 زوال حق هم محقق و یا بد بلکه عصمت از جمیع گناهان صغیره و کبیره در دنیا شرط است پس  
 الحمد لله که از جناب سالت ابی سلمه علیه السلام میگوید که خلاف امر مذکور نموده باشد  
 خشنده و هر چه پادری در اثبات عدم اتقای آنجناب کرده است آن تمام طلب و تمام است  
 چنانچه عنقریب تفصیل واضح خواهد کرد دید باجماع اتقا و صلاح آنجناب با هم مرتبه بود که کفار آنحضرت  
 صلی الله علیه و آله و سلم را قبل از ادعای نبوت بمقط صادق و امین یا میکیدند و کاتبی بنام  
 از آنجناب صادر نکردید که آنها را سنا و عیوب قباح بمرسد و الا قباح بسیار بر بسوی آنحضرت  
 اهلبت میکردند چنانچه این امور بمراس علم تواریخ و سیرت و طهر و اخلاص علی بنما را نمیکند  
 فرقه حق را اهل اسلام است که در دنیا عصمت هم ضروری میدانند چه جای خبر و اتقا و صلاح  
 لکن خلاف شان حال اهل کتاب است که اینقدر تحقیر و ذلیل نبیا و رسل و محسن البیت  
 نموده اند که چنان مضامین و عبارات در آن کتب مندرج فرموده اند که از آن ظاهر میگردد که اصل نبیا  
 دختران شان غریب خوانیده اند و ایشان بی تکلف خورده اند و در حالت سستی از دستران  
 خود آن امر شایع کرده اند که ناسخ بر ما نموده اند پس تعذر الله و اعوذ به من شر شیطان انعم الله  
 چنانچه در حق حضرت لوط امین فرموده اند و در حق حضرت ابراهیم نوشته اند که ایشان و جمعی ساری  
 بنشیند خود گفته العباد ما بعد در محل فرعون پندار فاجر و ستاد و مذکور بود خود و سبزه و شیرگاه او مارانی

و سپس که پس با وجود همیشه داشتن باز بر ایشان متصرف شدند و در حق حضرت او و مندرج کرده اند  
 که از زوجه و دیای جاثانی در حین حیات او مقاربت کردند تا اینکه و جامه شد پیش هر زن عجمی او را و  
 مکرر بار بر سر حنک فرستادند که مقتولی کردید بعد از آن زن مکرر را در محل خود داخل کرد و زنی گرفتند و  
 مورد عتاب الهی بعباده باشد شدند چنانچه این همه امور عنقریب تفصیل بعضی صحف آئینه کور و منقول شده  
 پس هرگاه حقیقت حال بر عین الاست موافق مرسوم قصاری کجا پاکیزگی و بر بنیر کای حضرت لوط  
 و حضرت ابراهیم و حضرت داود علی نبینا و علیهم السلام باقی ماند و هرگاه این حضرات مصداق پاکیزه و  
 بر بنیر کای باشند بقصصای از آفات الشرط فان اکثر و طوبی بنای نبوت حضرت نینوا و  
 تحریر یاد بر صاحب بر هم کرد و دانیکه یاد بر صاحب در بیان امر دوم افاده فرموده اند که چنین  
 شخصه با لطافت قدرت هم کرامات بوده باشد انیم فاصه از افاده مقصود و مهمل است زیرا که تحکیم  
 انبوی نوع انسان از وصف قدرت کوفی بجمله باشد خالی نیست پس بر تحقق پیغمبری قدرت را شرط  
 دانستن یعنی چه که ظاهر امر و پادری از قدرت و کرامات معجزه و امر خارق عادت است پس چنین است  
 علوم و عدم مهارت چنین الفاظ بخیال نشان نگذاشت غرض تحقق معجزه البتة در پیغمبر و نیست و  
 این امر با حسن کج و انجذاب سالکات متحقق بوده چنانچه معجزات آنجناب صلی الله علیه و سلم بیشتر  
 مذکور شده و اگر آنحضرت صلی الله علیه و سلم صاحب معجزه نبود پس چرا کفای و معاندین بتبوی آنجناب  
 نسبت سجود و تهنیت و تسبیح بر عاقل انصاف ظاهر میکرد و که از آنجناب صلی الله علیه و سلم  
 الله و سلم امور خارق عادت واقع میشد و در بیان امر سوم اینکه یاد بر صاحب افاده فرموده که آنها که  
 پیشین کوفی نه اشتباه شدند پس شوق لفظی یافت و عیال از و بالیاقت استعدت بلکه نشستن ایشان  
 و نزد او که باطل از ایشان است پیشین کوفی صا و ریشده باشد لکن یاد بر صاحب کجا ادراک این بار یکبار  
 مال این امر و معجزه فرموده و داخل زیرا که پیشین کوفی نیز معجزه معجزات است پس اگر کردن آن علیه الغفر

مجتنب و تطویل بلاطال الغرض بعد آنچه که این امر هم در جناب سالک صلی الله علیه و آله و سلم مجتنبی  
 مستحق بوده چنانچه خبرها یکله آنجناب بطرز پیشینگی بیان فرموده اند در سابق بطریق مستفی نموده از  
 خرواری مذکور و سطو شد در این اخبار اخبار لیکه و اظهار معجزات و کرامات تواتر و اتفاق است  
 و انما این احسانا اگر از نصاری صادر خواهد شد پس ابواب اثبات نبوت حضرت عیسی غیره انبیا پیشین  
 بند و مسدود خواهد گردید اکنون باید دانست که در پیغمبر بقدر ضرورت که بر معجزه از معجزات قادر  
 بوده باشد باقی ماند انیکه معجزات آن معجزه پیشینگی نیز برای او مستحق بوده باشد چنانچه از ظاهر کلام  
 پادری ظاهر پیشین این محتاج با ثبات و اقامت دلیل است در بیان امر چهارم انیکه فایده فرموده  
 است در نبوت شان ظرفداری خود و ظرفداری دیگری بوده باشد پس اگر از این مرادش نیست که آن امور  
 حق اخبار صدق است را که در ظاهر نزد بیعتلان شتمل بجانب اری بوده باشد بهم بیان نکنند پس تحقیق  
 این امر در پیغمبر هر ضروری نیست پادری صاحب اگر این امر را ضروری می دانند پس در حقیقت نبوت حضرت  
 عیسی باطل میکنند زیرا که کدام متعلی و ظرفداری نایده از این خواهد بود که بدعو مطلق نصاری حضرت عیسی  
 برای خود دعوی خدائی و انیت خدا میکردند و نفس نفیس در ابراهیم تمام اولین آخرین پیشین مذکور  
 اگر مراد نیست که جانب داری خود و خواهی خود در افعال افعال شان بر بیل کذب و دروغ و بر هیچ  
 باطل نبوده باشد پس تحقیق این امر البته در پیغمبر ضروریست لکن بعد الحمد و الله که جناب سالک صلی الله علیه  
 و آله و سلم دعوی هیچ امر را نمی خواست و بجهت غیبه خود بطرز مذکور نموده و بچگونه جانب داری که فاسد کاسد بوده  
 باشد از آنجناب صادر نگذردیده بلکه هر چه بیان فرموده همه حق و صواب بوده و در بیان امر پنجم که در  
 این عبارت مذکوریم پنجم اگر الله تعالی بیشتر از مائه شان الی هذا اللفظ مستحکم نایند فایده فرموده است  
 پس اثبات نیست که البته در پیغمبر این امر مستحق نیاید که کلام او کلام پیغمبران سابق را باطل و نسخ کند و از  
 مستحکم و مضبوط گرداند لکن از این لازم نمی آید که پیغمبر لاحق بعضی احکام انبیا سابقین را نسخ کند زیرا که نسخ



که سزاوارت مذکور است ابطال و توثیق و تضعیف نمیباشد بلکه حقیقتش اینست که تا هنگامیکه مصلحت  
در امری بوده بقای آن بطلان و هرگاه آن مصلحتی است که گشت آن امر موقوف نموده شد پس ازین  
موقوف ساختن ابطال و فساد و امسابق لازم نمی آید باینچه بر عقلای اخراج بخوبی ظاهر و آشکار است  
ازین امر آنست که هست پیغمبر خود را نمیکنند بلکه از جانب خدا امر مذکور واقع میشود پس بنا بر عموم نصایح ظاهر  
بجهد اینکه خدا کتابی را بر پیغمبری نازل میفرماید از خدای مغفول میشود که باز او را اختیار در تبدیل تغییر حکام  
نما بدست خود حکم باقی بیند خلاصه مد احمد الله که از جانب سالتاب صلی الله علیه و سلم هیچ قول و فعل  
و شکی نیست که در ابطال توثیق و تضعیف انبیا و سابقین بوده باشد صادر شد پس نبوت آنجناب  
پنج جای ثابت است و ادعای تنگی پیغمبر لاحق ضرورت است که همه احکام مطابق احکام تمیمی باین بیان  
و نه سخن متعلق محتاج با قاست دلیل است افاده عیسائی در کسانیکه اینخبر را محقق این مورد پیغمبر الهی  
و علی دلیل الاجماع بر هیچیکه در بر مقصود و منظور بر کمال لازم و ضرورت است اگر مادی مدعی امر مذکور است  
پس آنرا دلیل بر این ثابت کند بان موافق طریقه ما بیان کردیم البته محقق آن مورد پیغمبر این ضرور  
و نه مد احمد الله که از جانب سالتاب صلی الله علیه و سلم آمده ما با حسن توجه تحقیق بوده و الله الشاکر علی ذلك  
**ترجمه قول فی ثبات** حصه دوم اگر چه بر همه انبیا و اوصیایانیکه از معرفتشان صحیفه یادداشت  
نازل شده تا افرامان الانجیل تمیز این کواری بکم پیش یافته میشود و مکرر بر این مختصر من درین ساد صرف بر  
جناب موسی خداوند عیسایین سخن را ثابت میکنم چرا که مسلمانان ایشان را بنی سلم میدانند **جواب**  
**حق سمات** فقط از تحریف این چند کلمات مختصر که ترجمه اش مذکور کردید یاد اصحاب راههای محال  
نخواهد شد مصاف بیان فرمایند که بکفار و ملاحده و زنا و قمار و حکمای یونان و غیر هم که مکرر و مطبل جمیع بزرگان  
الله و اقارب و اعتراف هیچ بنجره و هیچ کتاب صحیفه ندارند چه حقیقت نبوت جمیع انبیا را ثابت خواهند کرد و غرض  
ازین افاد و یادگیری در دعوی استند بر اینست که باینکه از دنیا مصحف کتاب نازل شد و هم آنکه مکرر مادی

پادری محقق آنها را در پیغمبر ضرور دانسته در جمیع پیغمبرانیکه صحیفه کتب آورو نه تحقیق بود و فرق دیگرین  
سنگ این غاوی بستند پس لابد است که پادری صاحب دلیل قاطع که مسکت بوده باشد بیان فرمایند که چگونه  
بر صدر و مخرجات منقول کتب اترادیل خواهند آورد و ما نیز از قوت خود حقیقت نبوت جناب <sup>صلی الله علیه و آله</sup> را  
صلی الله علیه و آله و سلم را ثابت خواهیم کرد و خلاصه هر دو لیکلیکه نصاری و غیرهم برآمدند که قائم نبودند  
بهمان طریق نیز حقیقت پیغمبر خود که بلا ریب بر حق بوده است لال خواهیم نمود و بعد از این در وقت  
باید کرد که این افاده پادری صاحب اگر چه بر همه انبیا و احواریانیکه از معرفت شان الی خدا آید  
الاحتمالین است لهذا ما از غرض مستفسر شدیم که فرعوم شان در نیاب صیبت یا مستقد این امر  
اند که جمیع انبیا کتب خواه صحیفه نازل شده اند و هیچ نبی خالی از امر مذکور نبوده یا انیکه بر عظم شان  
هم بعضی پیغمبران چنین شده اند که صحیفه های کتب بر ایشان نازل نشد بر تقدیر اول و تسبیح و دلیل  
ام مذکور را که جدید است بیان فرموده دلیل مقبول بران قائم کنند و بر تقدیر ثانی این قیامت  
لازم می آید که از مفهوم افاده مذکور پادری بویست که در آنها آن هیچ امر که پادری صاحب متنبه  
نموده و بی پایه اند یا نه است پس چگونه نبوت آنها ثابت خواهد شد و انیکه پادری دعوی فرموده  
که از معرفت حواریین صحیفه و کتب نازل شد پس این را تفصیل بیان فرمایند که در حق انبیا که ام  
در حواریین چنین شده است که از معرفت و حقیقتی کتاب یا صحیفه نازل کرده است این سخن اولی  
و برهان مقبول بذریعہ اثبات رسانند الا از مجرود دعوی چه میشود و حقیقت نبوت حضرت موسی حضرت  
عیسی که پادری صاحب بر خود ثابت کرده اند آن نیز تمام است که اصلا مسکت نگردد این است جناب  
تفصیل بیان خواهیم کرد پس اکنون می آید که برآمدند که دلیل مسکت قائم نمایند اگر چه دامدانی  
می شناسند و الا خود بجز معرفت شده بی زنده و عمده ما این امر را نیز محمول فرمایند که نباید خدا سزاوار  
جو ابدی ایشان نیز نبوی خواهیم کرد و احدی بعد علی نعمان و تمام عنایت میانی که در دنیا تمام پادری صاحب

نمودند و اگر پس باین اثبات الوهیت حضرت عیسیٰ شستن آن سیاحت سبحان ابدان که فصلت  
در حضرت عیسیٰ نبی بود و که از باطن آن پادری صاحب ایشان با القاب خداوند یاد نموده و حضرت عیسیٰ  
را از آن بحر موم داشته الیاد با معدن غلبه انصیدیه با عوجاج و اینکه فاده فرموده چرا که سلمان  
ایشان از نبی مسلم میدانند پس گاه که حقیقت عالی نبوت در مقابل ایشان اثبات امده و در حضرت  
موسی و حضرت عیسی علی نبینا و علیهم السلام بیفاده چمن بوده و اگر باطن پادری صاحب بر منکرین ابرار  
و در مذکور منطوق و منطوق بود پس چرا وجه شبهه با بنظر زیان کردند که اصلا مسکت و معنی نشان نبی  
النبوت یافت باید که در عبارت پادری صاحب فقره که ترجمه این بند بر کشند از ان زمان که لایل  
بسیب بیکدیگر آن فقره و لفظی که آنزد و دال است بر انتهای مدت معهوده آمده و لفظ که  
بدیش هم که مثل سابق از ابطر عوام ارقام فرموده اند مهمل است بجای لفظ مختصر لفظ اختصار نبوتی  
بوده و رای این الفاظ ثقیله غیر فنی که پادری صاحب عبارت سندی خود تخریر فرموده و غلطی که  
در رسم خط واقع شده و موجب مضحکه اطفال سبحان میباشد پس تعرض آن خلاف طراز این سائله

## فارسیده موجب تطویل سبب ملال بل کمال ترجمه قول نبی شبات

اول آن که یکی و پیرنگاری موسی توریت ازین سخنان یافته میشود چنانچه که الله تعالی در ابتدا برای  
آدم مقدر کرد مطابق همان موسی نیز سوای یکشادی زن یکدشست اگر چه زن و صیغی بود و همین  
سبب رول و همیشگی و مریم را و لعن ملعون نداده و صفت اینده اگر چه او حاکم تمام نبی سران آمده و زن خود  
را ترک کرد و نه نازندگی و از دیگری شادی که خدا فی نمود همین طریق موسی بر پیرنگاری با یکی که خود شبات  
و جواب حق سمات و الا که پادری این احتجاج را بمقابل اهل اسلام گذاشته است  
پس بیفاده چمن است زیرا که ایشان خود با یکی که پیرنگاری حضرت موسی مقتضای وجوه و جهات  
مقتضیه قائل اند باز رکن گذر وجه مذکور که ضعیف و ناتمام است اگر در مقابل بمه فرموده ذکر کرده است

پس فرقی شکین کی تورت را حجت نیست که از ان پادری احتجاج نموده و اقول میاید که  
تورت را دلیل قبول ثابت کند تا اثبات این دعوی که حضرت موسی کز و جانی دیگر داشت از تورت  
نیوز معض اشکال است آیا منی یکی که از ظاهر عبارت تورت خلاف آن معلوم میشود چنانچه در سفر ثانی  
تورت که سفر اخروج است در آخر فصل ثانی خدیر کز کورت فلان معنی سی فی المقام عند الرجل وجه  
صفحه لا یفهمه فولدت ابنا و سماه یسوم لانه قال صرت غریبا فی ارض غریبه و ولدت غلاما ثانیافستا  
الینا ذرئتی و در اواخر فصل رابع این عبارت سطور است فاخذ موسی و جده و لیه و اکرهم علی الخیر و بعث  
بهم و حج الی مصر انتی و در سفر رابع که سفر العبد است در فصل ثانی عشر این عبارت که ظاهر است  
مقوم فلما اقاموا بها حکمت یم و مارون موسی سید الامة یحیی الی تروجهما لانه کان قد اعتزل عنها  
انتی و از این عبارت معلوم میشود که این عورت همیشه غیر صفورا بوده است پس کجا بودن وجه واحد بر  
حضرت مکنات کردید تا در سلسله تصرف و تزوج حضرت ابراهیم علیه السلام وزن بوده اند  
در جباله تصرف و تسامح حضرت یعقوب علی نبینا و علیه السلام چهار زن و زنهای حضرت داود و  
حضرت سلیمان نهایت بکثرت بوده اند چنانچه این محال است باقیه ظاهر میشود و عنقریب کز خواهد  
پس بنا برین فاده پادری لازم می آید که پیغمبران مذکورین پاکیزه و پیر کار نبوده باشند البتة  
ذلک المذهب الخیف غرض ازین امور که بیان شد ظاهر کردید که بودن کز وجه فقط چند دلیل  
پیر کار نمیباشد و کثرت از ولج مینا فانی از اتقا و پیر کار می ندارد فلما اعتزل فاده پادری چنانکه  
اسد تعالی را بتدائری اولم الخ جوشن ایا و بصاحب حضرت یعقوب حضرت داود و غیره از انبیا  
مذکورین طلب کنند که حق سبحانه و تعالی که برای حضرت آدم کز وجه مقرر کرده بود پس این حضرت چنانکه  
عورات را برای خود و مباح دانست غرض حضرت آدم و حضرت داود و پیغمبر و جمیع پیغمبران هر چه کز  
یکی باقی حکم خدا بوده پادری صاحب اجمع دیگر نصاری چون چار دان مناسب نیست فاده پادری

از ادبی الحاق این دعای محقق بن اقامت دلیل مقبول دلیل احسن صاف از عبارات مذکوره تورات است  
آن معلوم میشود آفاده عیسائی و اگر چنین است و نیز ظاهر این است که در این عبارت  
نموده اند که حال که اینست نظرا و ظاهر شود که لاکلمه این مقصودشان حاصل نمیکرد زیرا که در ملک  
پیش از آن مردم به صاحب چنین حال هم میباشد ثبوتی تدریجی ترجمه فارسی و همان سبب نام ظاهر این  
مقاله است بر اینکه سبب اینکه زن موسی علیه السلام حبشیه که می نظر بوده اند و هم در آن  
برایشان معاذ الله لعن و طعن کرده بودند حالا که از عبارت مرقومه تورات این امر ظاهر میشود که  
سبب اینکه حضرت موسی از آن عورت حبشیه عزل کرده بود از این سبب هارون می شکوه و شا  
گروه بودند پس باید در اینجا لازم است که امر مذکور ثابت نمایند و الا ظاهر خواهد بود که بخوبی  
مطلب کتاب آئینه را با وجود اینکه ترجمه اش بزبان ایشانست نمی فهمند بلکه بعضی مقالات بالعکس  
می فهمند و طر فترعنیت که نسبت لعن و طعن کردن حضرت موسی علیه السلام نمود با بدمنه بجانب  
حضرت هارون و حضرت مریم علیهما السلام کرده اند حالا که لفظ حکمت که پیشتر در عبارت عزیه  
تورات گذشت اصلا برامند کور و لالت نمیکند بجهان لید باید در اینجا با تمام افترا نیز که کتب الهیه  
و انبیاء و اقیامی کنند غرض ملاحظه بفرمایند که اهل حق تهمیت لعنت کردن را بر مرد مسلمان نسبت  
بمسلمانان کریم درست نیست و نزد این قوم مرتبه انبیاء انقدر است دلیل است که نسبت حضرت هارون  
و حضرت مریم و حضرت موسی علیهم السلام بچنان عبارت مستحکه و بیج که هیچ خلاف تعظیم و توقیر و  
مستلزم دلیل و تحقیق استوجب تحقیق و تکفیر است باید در اینجا بزر زبان افشا آورده اند **مصرعه**  
ببین تفاوت ره از کجا هست تا بکجا او تو هم باید کرد که در نظر این صاحبان هیچ حقیقت و عرضه  
لعن غیره نمیشد که بی پروا در حق هر که میخواهند آزار و کفر نمایند زیرا که حقیقت حال این پنج است  
که بجهاد اینکه پس سلو میت برهوا که بزبان یهود معتبر است از خدا لعنت بزر زبان آورده بود حضرت

موسی را بر امتیاز فرمود و آخر الامر حکم خداورسکسار نمود چنانچه اینحال باب بیست و چهارم کتاب  
الاجبار من کتب التوریه تبیین نمود که در است هر که خواهد ملاحظه نماید پس شناعت امر مذکور بشهادت  
توریت ثابت است آفاده پادری و نه تازیانه کی الخ بدون اثبات این دعاوی از معرض اعتبار  
و دامنستی که صفورا زوجه حضرت موسی پیش از آن حبشیه موجود بوده پس بودن یکزوجه فقط برا  
حضرت موسی غیر مسلم الشوت است علاوه برین کثرت ازواج حضرت داود و غیره انبیای  
مذکورین بشهادت صحیح عتیقه ثابت و متقن است پس اگر نمیری نقض یکشادی که خدا کی کرده باشد  
یا بالکل شادی ننموده باشد پس این امور هیچگونه منافی مطلب با نبی باشد آفاده پادری همین طور  
موسی الخ سبحانه الله مقام کمال تعجب است که آنچه وجوه اتفاق و پربیزکاری در نفس الامر است  
از آن پادری صاحب کیوجه را هم در بی مقام مذکور ننموده و آن امر را ذکر فرموده که اسلاما شرط  
پاکیزگی و پربیزکاری نیست ان هذ الشیء عجاب حالیا معلوم باید کرد که خود همین پادری در  
همین ساله خود در بیان امر چهارم میان فری حال حضرت موسی چنین آفاده فرموده و هر چه  
از وی یعنی از حضرت موسی خود سهواً خطا شد آن نیز در توریت مندرج کرده است و موسی  
خود اقرار میکند که از سبب همان خطا نفس من افتاده خواهد ماند و من از ولایت کفنان  
مخبرم و خوارم ماند انتهت عبارت به بالرحمة الفارسیه پس هرگاه انیکونه خطا از حضرت موسی  
العیاذ بالله صادر شده است کجا پاکیزگی پربیزکاری آنجناب بنا بر فرغوم نصاری باقی ماند کجا  
لازم که پادری صاحب معقول این رایان فرماید و ساله خود را از ناقص تفاوت نجات  
بخشد **ترجمه قول فی ثبات** پاکیزگی پربیزکاری عیسی مسیح بر شخصیکه انجیل  
مقدس را می بیند یا می شنود عیانست چرا که خلق الله میداند که با این دولت عیسی مسیح پاکیزه  
و مبر بوده و پربیزکاری و تقوی و شهنشاین را شمل این کون عالم است چنانچه

این آیه در کتاب  
توریت است  
که یک کس را که در خطای  
موسی دست می زند  
خود را از ولایت کفنان  
مخبر و خوار کند  
و عیسی مسیح  
پاکیزگی و پربیزکاری  
او را از ولایت کفنان  
مخبر و خوار کند

**حقیقت** پادری صاحب مفصل بیان کردن از مذکور لازم و ضرورت هرگز اندک نیست  
 زیرا که ما می‌پسندیم حضرت عیسی را پاکیزه بینداند و علی بن ابی‌قیس یهود مذکورین  
 ملاحظه و غیر هم من الفرق انگیزین پاکیزگی و پاکیزگاری آنجناب صلا متقد نیند و آنحضرت را  
 پیغمبر حق نمی‌شمرد و بحقیقت آنجل با کلیه قائل نیستند و در نقیض الامر نیز اگر چه حقیقت حضرت عیسی  
 و حقیقت آنجل منزل من السماء فی الجملة ثابت لکن این آنجل که از ان پادری صاحب احتجاج  
 استدلال می‌کنند از کتب سماویة منزله نیست پس احب لازم است که پادری صاحب امور  
 مذکوره را کما ينبغي ثبت کنند و الا کلام شان صلاحیت اعتقاد ندارد و هرگاه عیسایین  
 امور مذکوره را بدرجه اثبات خواهند رسانید ما نیز حقیقت قرآن و نبوت و اتقاء پیغمبر آخر  
 الزمان صلی الله علیه و آله و سلم را بخوبی در مقابل شان با ثبات خواهیم رسانید غرض اعتقاد  
 نصاری داخل است که حضرت عیسی بعوض است خود در جهنم داخل شد و اندو توفیق و لف  
 پادری صاحب انگریزی که درین شهر تشریف فرما شده بودند و آخر الامر از افواج حج و بران  
 قاطعه فرزند رسول اعلم بقول الحقول جناب مولانا و سپید نامه ظلّه العالی نیز میت خور  
 ره کرای سمّت و یکدینند ایشان نیز اقرار از مذکور در محضر جماعت کثیر و جم غفیر نموده  
 و علامه و آن خود این پادری در همین ساله خود در او اخر حصه آخر خوش چنین می‌نویسد چاکه  
 در یک مقام کلام الهی مرقوم است که عیسی مسیح بعوض گشته کار ان یعنی شد انهی کلامه  
 بالترجمه الفارسیستین هرگاه که حضرت عیسی متقی و پرهیزکار بوده اند معنی این یعنی شدن العباد  
 با بعد و داخل شدن در جهنم چیست که ام ظلم زیاده ازین خواهد بود که حد بعوض گناهکار  
 دیگر آنجناب را که متقی و پرهیزکار و بیکناه بوده اند معا و الله تعالی نمود و در جهنم داخل کرد پس  
 اکنون با آنکه ما می‌دانیم که حال تعظیم و توقیر نصاری نسبت با انبیاء نیست که در حق حضرت عیسی

که خدا او پسندد و بجان دل و محبتش میزند چنان فقره مستحق و مستکره که نامش تکلف  
 و جبر را از قتل کرده ایم بیخوف و خطر مذکور فرموده اند اغوز باسدن لکس جهان الید وجود  
 این امر حکوینین مردمان عیسائی توان گفت چنان دوستدار و محبت حضرت عیسی می آن نمود  
 منحصراً این محبت نشد قیامت شد قطع نظر از نیت تعجب است که چرا پادری صاحب در اینجا  
 از این امر که برای حضرت عیسی نیز بطریق حضرت موسی فقط یک روجه بوده است بهیچونی فرمود  
 اندک آنکه او شش تن بنا به سنت طریق اثبات اتقا و پرهیزکاری حضرت موسی علیه السلام لازم  
 ضروری بوده باشد اگر این یک را در مذکور را ذکر کرده که بدو عوم پادری آنحضرت با کمال ترویج نمود  
 یا از واج آنجناب چند نایاب و اندیس البته بجایست لیکن درینوقت این قباحات لازم می آید که  
 بهر پادری مخالفت آنجناب از طریق حضرت موسی انبیای یقین لازم می آید پس هر چه پادری  
 جواب این مخالفت را بخواهید که در آنجا جواب مانیر از جانب جناب رسالت مآب صلی الله  
 علیه و آله وسلم تصور فرمایند و اگر حضرت عیسی نیز فقط یکشادی که خدا می کرده بود ندیس باز برای  
 عدم ذکر امر مذکور وجه چینی قرار می آید مگر شاید پادری صاحب از خیال که ترویج و نزدیکی کردن  
 بازن منافی الوهیت است اظهار مذکور را مناسب بنهند **ترجمه قول بی**  
**ثبات** دوم بهر قدرت و کرامات که موسی پیش فرعون و مضریان و پیش بنی اسرائیل  
 بایان تپس سال نویسی عیانست پس بپایان معجزات مردم قائل بخت و بودند **جواب**  
 چشمها شکست چنانکه حکما و ملاحد زناد و قائل انجیرف نمیشدند که از حضرت موسی علی نبیا  
 و علیه السلام معجزات صادر شده پس پادری صاحب بید عاوی بیدل آنچه کرمی نمایند تبسح بیان  
 فرمایند که چگونه بر مردم صد و معجزات را ثابت خواهند کرد غرض اگر پادری صاحب بخوبی امر مذکور  
 را بدیده اثبات خواهند رسانید مانیر نبوت جناب تمهیدین صلی الله علیه و آله وسلم را بر همان طریق



خواهم کرد و اینکه فاده فرموده که چهل سال حضرت موسی قدرت و کرامات نمود پس قطعه نظر از نیکو بجا می نهد  
 و کرامات ششون لفظ معجزات مناسب بوده آن فرق منکرین که بیک معجزه و کرامت هم قائل اند  
 چه جای عقا و اینکه چهل سال از جناب کرهها باور و ظاهر شده است پس اثبات این دعاوی عهد  
 پادری صاحب لزم و مستحکم است و اینکه فاده فرمود بکسب همان معجزات مردم قائل نبوت او بود  
 پس اگر بعد قائل معتقد بودن مردم در نبوت نبوت کفایت میکند پس چرا پادری صاحب هم در بیان  
 شش بیان صحیح نبوت پیغمبر اعتقاد میکنند که سبب صدور معجزات کثیره از آنجناب صدور از  
 مردم قائل معتقد آنجناب بوده اند و میباشند ترجمه قول در اثبات خداوندی  
 مسیح قدرت و معجزاتیکه زود دست و دشمن ده پس شمار اند و آنها صرف بر نبوت او نه بلکه بر  
 الوهیت او نیز گواهی میدهند چرا که او نه خود صرف این کار را کرده بلکه شاکردان خود را نیز اقتدار معجزات  
 بخشیده چنانچه در انجیل مقدس ثابت است **جواب حصصات** ای پادری صاحب کرد دعا  
 بلا دلیل خدایا ب عقل انصاف پس هر لوح و ناشایست پس اگر شما مرین میدانید در مقابل  
 یهود و غیره من الفرق المذكورین که هیچ معجزه از معجزات حضرت عیسی علی نبی و علیه السلام قائل نیستند  
 بیل موسی که سکوت بوده باشد امر مذکور را ثابت کنند بعد از آن ملاحظه خواهید فرمود که ماینر همان  
 طر معجزات جناب سالت باب صلی الله علیه و سلم را با اثبات میرسانیم بانه فاده عیسای بلکه الوهیت  
 او نیز گواهی میدهند اقوال این کل که شکی نیست بجهان بعد از معجزات کار زمین را گواهی بده که بر همان  
 نیز پرداختی معجزات و نبوت حضرت عیسی که بخوبی پادری صاحب ثابت نموده اند اکنون مدعی  
 محقق الوهیت شده اند و در پی اثبات آن میباشند ان نه نشانی عجاب یا حضرت موسی علی نبی و  
 علیه السلام که چهل سال معجزه بانمودند و مردم را هدایت نمودند نهیم محنت شان اکنان شده که در نبوت  
 الوهیت آنجناب در انصاف می بیند فاده و نفی بخشیده الوهیت حضرت عیسی بی تعب و محنت که بر عظم

نصاری ثابت کردید الحق که این ادعا مضحکه نبویان و ملعنه صبیان است این دلیل پوچ و پادرمیوا که در اثبات  
 امر مذکور ذکر کرد؛ اندر چه که او نه خود صرف اینکار را کرده بلکه شاکر ادیان و رانیر الهم پس از این امر که تلازمه  
 حضرت عیسی صاحب معجزات بوده اند محتاج با ثبات است لابد که پادری صاحب دلیل قاطع بر این قائم باشند این دلیل که  
 نصاری ترجمه ای از ابمعرض انطباع آورده اند که سلم و ثبوت است که از ان پادری صاحب احتجاج کرده و ثانیاً  
 اگر سلم هم داریم که همه تلازمه حضرت عیسی علیه السلام قدرت معجزات مبدا هستند پس این کجا ثابت شود  
 حضرت عیسی ایشان را قدرت بخشیده بود و چرا آن قادر حقیقی قدرت بخشیده باشد که در حضرت عیسی  
 هم قدرت بخشیده بود و در او یکیم جناب باری غرسمه را تا آنکه بالفرض در انجیل صبح است که حضرت  
 عیسی قدرت بخشیده بودند پس ازین امر خدائی و الوهیت شان کی ثبوت میرسد از نیکه فقط آیه  
 معلوم میشود که انتخاب مقبول لدعا و برگزیده خدا بوده اند که موافق مرضی شان امر مذکور حاصل  
 گردید و قاعده است که هر امریکه سبب شخصی از هستند عا و طلب می شود پس آن امر بسوی همان  
 شخص است تا و کرده میشود و از ابعاضت موسی تا پیل سال بل عرفان پادری بلکه زیاده از ان معجزات  
 را اظها نموده اند و اتباع خود را ایشان نیز قدرت معجزات بخشیده پس چرا پادری صاحب ایشان را  
 خدای خود می فهمد آن کدام فضیلت است که در حضرت عیسی تحقیق بوده در ایشان محقق  
 نبوده که سبب آن الوهیت حضرت موسی ثابت نمیشود و الوهیت آنحضرت ثبوت میرسد در  
 کتاب العز و توریت در باب یازدهم اجمال مذکور است که در جناب کس از نبی اسرائیل بخوان  
 و مرضی حضرت موسی علیه السلام سبب نیکه از روح حضرت موسی محبتی انو تعالی قدری ایشان را  
 هم بخشید این معجزه بهم رسید که اخبار انجیل را در جناب پادری صاحب انجیل بخوان عباد  
 مذکور است فقالوا له من انت فقال لهم یسوع الی وان كنت قد بدت بخاطبکم فان کی تمیزه انتم  
 و احکم علیکم که ان الذی ارسلنی حق هو الذی سمعتموه به حکم فی العالمه و فی و فصل حای و هم انجیل بخوان و انجیل

است گوئیم تجویزی که تم تفرعون بنحی الی الالب فان الی عظمی و قتل الی عظمی  
عبارتها مؤید مطلب ما بر قوم است از جمله این عبارت کلمه یسوع بنده و رفع یعنی الی السما و قال  
باب قد حضرت الساعة لمجد انک لمجد الی الالب انک کما عظمی سلطان علی کل فی جسد علی کل بعضه  
حیوة الابد و هذه هی حیوة الالب ان یفر فوکل انک الی الابد و هذه الاله الحق الذی رسله یسوع المسيح  
از عبارات صاف معلوم میشود که ایشان فرستاده خدا بوده اند و خود را جدا از خدا می شمردند و خدا را  
را خود عظمی و اصل می شمردند و بخدا نمی خود قائل نبودند و جناب باری عز و جل را او حده لا شریک  
میدانستند علاوه بر عبارات مرقوم حضرت عیسی با جادراخیل نسبت بر ارسال خود و جناب خداوند  
پس علم الوهیت انجناب نبوت رسید قول تحقیق قائم نشد که مستلزم شرک است هم طریقی کردید والا  
تمام این کلمات لغو و بطل میشود قطع نظر از اینکه در فضل نام ازخیل که حضرت عیسی بر خود اطلاق  
انسان نموده پس چگونه فرعون نصاری را بطل نباید دانست بعد آن عبارت مسطوره چنین گوید  
است لکنکم الان تریدون قتل وانا انسان لکنکم باحق الذی سمعتم من الله ولم یقعدا برائهم  
هذه اکنون منصفین بفرمایند که حق دانستن این قول حضرت عیسی که بعد الوهیت است لازم یا  
حق نمردن کلام باید رعایت که سرسخرلاف عقل مشعور است علاوه برین باید رعایت که  
در این سال چنین افاده میفرمایند که ما در عیسی با که بود و از قدرت روح القدس او حامله یافته  
شد و در بیان لغوی طرفداری بدینمقال افاده مینمایند بلکه بر خلاف این در انجیل مقدس مذکور  
است که مادر او زبوسه زرو و کرسوسه شد خود در کاروان سرشته که دید و بقصد انی مسیح  
در آنکه آهسته شد انرا افاد و هم در قول آیه چنین افاد میکنند و بطریقین کوئی خداوند عیسی  
نخنها میسار فرمود و خصوصاً تکلیفات برداشتن خود و قتل شدن زنده گشتن بر توبه و رسوم از انبار  
ارشاد مینمایند که پیش از این زندگی و رسوم از قبر زنده شده برخاسته ای ما را و ان نقله عیسی را بر توبه

بالتحریر الفارسیه الی غیر ذلک من عبارات الهی ذکر با عوی داله علی بیانی الوعیه عیسی علیه السلام پس  
 غالباً در باب انصاف ملاحظه فرمائید که هرگاه حضرت عیسی حق بوده اند این چه معنی دارد که والدینشان  
 بقدرت روح القدس ملکه گردیدند ازیکه تقدیم روح القدس تا حضرت عیسی ثابت میشود و این  
 چه معنی دارد که آنحضرت متولد شده اند مگر خدا بهم قابلیت متولد شدن دارد و حالانکه والدینشان  
 طاهر است که بکدام طریقه مستحکمه واقع می شود پس بجانب خدا حسنا و عیناً فرموده پس چو  
 و اینها بسوی پروردگار حسنا و تکلیفات برداشتن مقتول مصلوب شدن بدوین که بدین  
 وزنده گشتن پس از سه و سه اسیر و مصلوب است و عجباً هرگاه حضرت عیسی اسیر و زنده و فانی  
 مانده اند وقتیکه مصلوب گشته اند پس بجا مطابق فرعون مصری الوهیت شان تپانچه بجا  
 با جمله برین تقدیر لازم می آید که در این ایام دنیا از خدا ناسه و از خالی مانده باشند و چنان باشد  
 ندانند که الهی و واجب الوجود است آیا بر عزم نصاری قابلیت مردن و مقتول شدن بدوین  
 اگر دیدن وزنده گشتن هم دارد و یا اینکه او تعالی بر همه قوی و غالب منزه و بهر از تمام  
 نقائص و معائب است آیا بر عزم شان لائق این هم هست که از دست بندگان خود  
 تکلیفات بردارد و بردار کشیده شود و تعیاد با بعد این چه عقایدات تناقضه و شهادت  
 خلاف عقاید نقل حضرات نصاری اختیار کرده اند پس ایشانرا لازم است که انصاف کنند  
 و عقل شعور را در دل بپذیرند و این عقایدات سرپا دل و شیخ دست بردار نشوند و سواد ایام و روزگار  
 نسبت امور حیویه و قباحتیکه بر تقدیر و عای الوهیت حضرت عیسی علیه السلام لازم می آید  
 و محالات و متناقضاتیکه بران مترتب میشود در ذیل جواب اقوال سابقه مذکور گردید فاجتنبایا  
**مجموعه قوال فی ثبات سوم** بطور پیشین کنی موسی در تورات بیا بختها نوشته  
 اند خداوند متعالی و عیسی و تکلیفات یافتن گفته شدن بر کسی بختش جهان ثبات پذیر نیست

از حضرت ابو داود اندازین همه سخنها کامل شد و چندین سخنهاست که کامل شد نیست آن سخنها که  
 در این سال مندرج کردن طول میشود و بطور پیشین کوئی خداوند عیسی سخنها بسیار فرمود  
 خصوصاً گناهای بد و مقتول شدن و زنده گشتن بر روز سوم و فرستادن روح القدس  
 بر حواریان و غارت کردن بیت المقدس آمدن انبیای کاذب و انتشار و شجره می ایل در تمام  
 رومی من خبر داد از اینها چند سخنها واقع شد و چند تا واقع شد نیست **جواب حشمت**  
 فرقی منکرین تورات و غیره را بجهت نمایند و صد و شصتین کوئی را از ان هر دو جناب بر این طرز که دلیل  
 حقیقت نبوت باشد هر که مسلم نداند پس ما را میگوید یا در یصاحب آرا باده مقبوله ثابت میکنند افادات  
 مذکوره سابقاً از معض اعتبار است و فرقی منکرین بطرز تقریر یا در یصاحب که عنقریب منقول خواهد  
 میماند گفت که بودن و صف پیشین کوئی در حضرت موسی و حضرت عیسی ثابت نیست چرا که  
 این خبرها که از ایشان نقل کرده اند اگر مطابق اخبار کتب و صحف سابقه است بمجموعه سخنها می  
 گفته ایشان شمار نخواهد شد و اگر علاوه آن اخبار است تا هم علامت حقیقت رسالت نیست زیرا که  
 در هر زمان بعضی اشخاص چنین می شنوند که کلامهای پیشین او را یافته فی الجمله خبر آینه هم میدهند  
 پس یا در یصاحب بیان فرمایند که اکنون چه طوری پیشین کوئی آنحضرات را ثابت خواهند نمود  
 و پیشین کوئی جناب سالت ما بچگونه باطل خواهند فرمود آفاده پادری خصوصاً خبر تولد  
 خداوند عیسی الی هذه الافاده اینهمه سخنها واقع شد یهود باین اخبار و بحقیقت عیسی بن مریم  
 علی نبینا و علیها السلام اصلاً قائل نیستند پس یا در یصاحب لازم است که امور مذکور را بر  
 ایشان ثابت کند و همچنین خبرهایی را که بعد ازین از انجیل نقل نموده اند باجمله از اکثر اخبار و تواتر  
 طایفه پیشین که حضرت عیسی خدا نبوده اند پس لازم است که پادری غیر عیسایان از قول او میگوید  
 انجناب است بردار شوند آفاده پادری و مقتول شدن و زنده گشتن بر روز سوم آنچه دریافت

باید نمود که هر حضرت عیسی از دست یهود مصلوب و مقتول نشده اند و تا سه روز میت نمانده  
 اند پس از سه روز زنده گشته اند بلکه خدای دوزنده انتخاب را از نظرهای یهود ستونود  
 و حضرت جبرئیل حی سالم ایشان را بر آسمان همراه خود برد چنانچه در قرآن مجید نیز بحسب ابطال  
 زعم یهود و غیر جمعیین آمده است و قوله انا قتلنا المسیح عیسی ابن مریم رسول الله  
 وما قتلوه وما صلبوه ولكن شبهوه وان الذين اختلفوا فيه لفي شاك منه ما لهم به  
 من علم الا اتباع الظن وما قتلوه يقيناً بل رفعه الله اليه مكان الله عز وجل كما يس اين  
 خطای یهود و نصاری است که بسبوی انتخاب بنبت موت می کنند حاشا که چنین واقع شده باشد  
 و بجانب ثلثین نبت کردن اخبار لعن مذکور و جمعیین بجانب حضرت موسی قرا منجی است لابد  
 که عیسا سین این امر را بدیل غیر عیسی ثابت کنند و انی لهم ذلک یا منی می که خود حضرت عیسی در  
 انجیل حاججا بنده ماندن خود تا بقیامت بشارت داده اند پس اگر اخبار موت و مقتولیت صدق  
 و راست بوده باشد ناقض تهافت کذب و دروغ بودن این اخبار کشیده که در مقدمه بقا  
 خود ارشاد فرموده اند لازم می آید چنانچه در فصل چار و هم انجیل یوحنا مذکور است لا تضطرب  
 قلوبکم امنوا بالله و آمنوا بی ایضاً ان المنازل فی بیت ابی کثیره و لولا ذلک لکنت اقول لکم  
 اننی اطلق لکم کما ناول ان اطلقت اعدوت لکم کما نافسوف انی و اخذکم الی لتکونوا انتم  
 اکون انا و انتم فارفون الی این از هب تعرفون الطريق قال له تو ما یسید تعلم این تدبیب و  
 یتیف نفران تعرف الطريق قال له یسوع انا هو طریق الحق و الحیوة لا یأتی احد الی ابی الا بی  
 ما تحفظه نماید که درین عبارت که حضرت عیسی خود اطلاق حیات و حق نموده و مفارقت خود را  
 از خوارین حاججا با نطلاق تعبیر فرموده این چه قدر مطلق کلام اهل اسلام است که انحضرت  
 زنده همراه جبرئیل بر آسمان تشریف برده اند و موت با انتخاب عارض نشده باجمله اگر انتخاب و رحمت

نموده و تفرقه و تفکیک و مساویت و تقسوت میبود پس در عبارت مذکوره جایجا بجانب خود اسناد و تطلقات  
و فرق می نمود بلکه چنین می فرمود که من گفتم که من گفتم پس سببش نیست که برای میبار کردن مکان  
بهجت شما مقبول می شود و هم چنین در هر فقره هر جا که ذکر فقرت خود نموده اند در اینجا ذکر گشته شدن  
خود میفرمودند و بعد از آن عبارت مذکوره بفاصله بسیار این عبارت مرقوم است قال له  
فیلبس یسیدارنا الالب و حبسنا قال له یسوع لئلا تعلم کل هذا الزمان و در همین باب چنین  
مذکور است و العالم لبس بر تنی و انتم ترون فی لانی حی الیوم ازین عبارات صاف ظاهر  
میشود که موت آنجناب را لاحق نشده و و راسی این دیگر فقرات فصل مذکور در این امر سطوح  
است و هم چنین دیگر عبارات بخیل کثرت بر آمد مذکور دلالت می نماید پس اگر احوال آنجا لفت  
آنها عبارتی در آن بخیل غیره وارد هم شده باشد پس تاویل کردن آن لازم است ترجمه

**قول بی ثبات** چهارم بر موسی طرفداری در هیچ سخن از توریت ثابت نمی شود  
بلکه برخلاف آن هر چه از برادر او مارون و از همیشه او مریم گناه صادر شد و هر چه از خودش  
سهو اخطا شد آنهم در توریت مندرج کرده است و موسی خود اقرار میکند که از سبب همان  
خطا در بیابان لغش من افتاده و ماند و من از ولایت کنعان محروم خواهم ماند و اگر چه  
اند تعالی او را حاکم تمام بنی اسرائیل ساخت لکن او سر داری را در خاندان خود مقرر نمود و بلکه  
در زندگی خود خادم خویش را قائم مقام خود کرد و اگر در لوی طرفداری و بغضانی میبود پس  
مقرر وی او را خود را در درجات عالی می بخشید **جواب حصوات** اگر  
منکرین توریت و معاندین موسی علیه السلام در جواب این اقادات پادری بگویند  
که کدام جانب داری و رعیت و نیاز یاده ازین خواهد بود که با وجود و صد و چنین خطا  
خطی که از جهت آن خود اقرار کرده اند که لاشه مبارک العباد با بعد در بیابان افتاده و خود

خواهند ماند و از ولایت کسنان محروم خواهند ماند و با وجود صد و رکناه از بارون و مریم علیهما  
 السلام از نبوت و حکومت مومنین دست بردار نشدند و این امر را بر خلق آشکارا نکردند که این  
 من لیاقت نبوت ندارم و بارون را از مرتبه نبوت و مقبولیت مغرول نفرمودند و مدارج  
 ایشان و مدارج مریم علیها السلام را بدستور باقی گذاشتند حال آنکه اتفاقا و پرهنر کاری بشرط  
 نبوت و مقبولیت است چنانچه این پادری نیز اعتراف کرده و از آفات الشراطات بشرط  
 و چه را ایشان خادم خود را در امور سلطنت قائم مقام خود مقرر فرمودند شخصی اجنبی را که کل  
 از وی علاقه نمی بود چه امر مقرر نمودند از نیمه جانب داری شان ثابت میشود پس باید  
 در جواب این نقضها چه ارشاد خواهند فرمود هر چه در جوابش بیان خواهند کرد همان جواب  
 ما هم از جانب جناب رسالت مصلی الله علیه و آله و سلم است باجملة ایقاع و امور ائمه الهی  
 و اطهار امور حق را طر فذاری و جانب داری نباید دانست افاده عیسائی بلکه برخلاف  
 آن هر چه از برادر او و بارون الی هذه الافاده و هر چه از خودش سواد الخ سبحان الله حال  
 این کرده را ملاحظه باید کرد که حضرت موسی و بارون و مریم و تمام انبیاء سابقین را که  
 جائز الخطا و مصدر رذوب و عصیان میفهمند و آن تذلیل و تحقیق انبیاء و رسل ندانند نمی کنند  
 و فقط حضرت عیسی را از قبایح و مباهمی مبرامی شمرند حال آنکه هیچ مابه الفرق متخلف نیست  
 هذاشی عجب حقا که اگر ازین رکبذ را اینهار عیسائی بگویند بجا است لکن حاشا که امر مذکور نیز  
 موافق مرضی حضرت عیسی بوده باشد باجملة هرگاه حضرت موسی و بارون و انبیاء آخر جائز  
 الخطا و مصدر عصیان قرار داده شدند پس آنها قابل عتاب و خلق باقی نماندند و فائده نیست  
 حاصل نشد زیرا که نابراین تقدیر هم نیز قول فعل نشان کمان سهو و خفا و احتمال کذب  
 و دروغ متطرق پس برای مردمان بجهت مخالفت و ترک اطاعت عذر محمول متخلفی قرار



ارسال و بشت با کلیه نفقه و دو معدوم علاوه برین هرگاه آنحضرت جائز الخطا شدند محتفل است  
 که حکم خدا را نیز فراموش ننمایند و تا بخلق نرسانند پس مبعوث نمودن چنین اشخاص لغو محض شد  
 حال آنکه با قرار این پادری حق سبحانه و تعالی از لغو میرست با جمله اگر بالفرض امور بیجهت مذکوره  
 در تورات اصل بجانب حضرت موسی مارون و مریم علیهم السلام سند پس بعد اثبات امر مذکور  
 بنا بر لزوم مقاسد مذکور زاید بر صاحب راتا و این چنین امور لازم و واجب و آن عبارات را  
 بر معانی ظاهره باقی گذاشتن و موافق آن اقرار و اعتقاد نمودن بعد از عقل انصاف  
 افتاد و چاره ای کرد و طرفدار بی و نفسانی می بود الخ این حرفها مطابق ادب علم نیست  
 بلکه بطریق عوام است و حقیقت حال نیست که هرگاه ارباب استحقاق امری در اولاد  
 و اقربا موجود باشند اگر آن امور بایشان محول شوند پس این امر دلالت بر طرفداری  
 و نفسانیت نمیکند بلی اگر کسی خلاف رضی حق تعالی امری را بدون استحقاق با اولاد  
 یا اقربای خود با وجود تحقق مستحقین آخر سپرد کند پس این امر البته منجمله امور نفسانیت جانبداری  
 شمار نموده خواهد شد با جمله حضرت داود و با آن سلطنت عالی فرزند خود حضرت سلیمان را قائم  
 مقام خود نمود و هیچ خادم را رتبه مذکور عطا نفرمودند پس مطابق تحریر پادری ظاهر  
 می شود که بسیار جانب داری و نفسانیت را العیاذ بالله ملحوظ میداشتند چنانچه اینحال  
 در فصل ثانی سفر اول من اسفار الملوک مسطور است و حضرت موسی برادر خود مارون را در  
 حین حیات خود نائب و خلیفه فرموده بر طور سینا تشریف بردند و بر هر امر ایشان را  
 مشیر و وزیر و مقرب خود گردانیده بودند پس ثابت کردید که العیاذ بالله تصفت جانب  
 داری و طرفداری متصف بوده اند چنانچه حال پس گذاشتن مارون بنیابت خود  
 هرگاه که بر کوه مذکور تشریف فرما شده اند گمانیست بفضلی و سوم سفر الخ خروج ظاهر

ظاہری شود و ہم در کتاب خروج از کتب تورات در باب بیست و هشتم چنین مذکور است  
و تو از بنی اسرائیل هارون را که برادر است نزد خود طلب کن و سپهران وی همراه وی  
باشند تا که برای من هارون و ناواب و تیهو و الکاذا و اثیار را سپهران او کامین شوند و  
تو لباس مقدس برای هارون که برادر است بجهت بزرگی و فخر بسیار از آخر مذکور عرض  
این باب یکی در فضیلت هارون بر بابی حضرت موسی وارد شد و بیست و هشت پس بنا بر رسم پادری  
این همه بر نفسانیت و طرفداری متعین علاوه برین در کتاب عدد در میان باب دو و ازیم  
مذکور است و موسی از جمیع مردمانیکه بر روی زمین بودند زیاده بردار بوده انتهی ما را و ناگاه  
پس پادری صاحب بیان کند که این را از زبان خود اظهار کردند آیا درین نفسانیت و طرفداری  
یافت می شود یا نه و در همان باب مسطور است انگاه یهواه در ستون ابر داخل شده فرود  
آمد و بر رخیمه ستاده ماند و هارون و مریم را طلبید آن هر دو آمدند در آن هنگام وی  
فرمود که سخنانی مرا بشنوید اگر از شما کسی بنی می بود پس من که یهواه ام خود را در پیشا بده  
ویرای نمودم و از وی در خواب کلامهای نمودم لکن بنده من موسی چنین نیست او در تمام  
خانه من امانت دار است من از وی دو بدو در عالم مشاهده سخن میکنم مثل سخنانی خیال که  
او شبیه مرا بیند پس شما از شکوه کردن بنده من موسی چنانتر رسیدید انتهی ما را و ناقله پس  
پادری صاحب بیان فرماید که مطابق تحقیق مذکور اگر این جانب داری نیست پس دیگر  
چیزست عرض ازین قیاسها عبارات در تورات و غیره مذکور تا کجا ذکر کرده شود علاوه  
برین پادری صاحب این را هم بیان فرماید که اگر خدا را صاحب جسم نمی شناسند این چه معنی  
دارد که یهواه در ستون ابر داخل شده فرود آمده استاده ماند و معنی دو بدو شدن  
چیز است و حضرت عیسی که لفظ آری ایشان را خدای خود میدانند در آنوقت کجا بوده اند و لفظ

# عش یونانی در عبارت منقوله باوری غلط است ترجمه قول بی ثبات

و بر خداوند عیسی مسیح طرف داری در هیچ سخن نمیشناسند بلکه برخلاف آن در انجیل متعدد  
مندرج است که مادر او از یوسف درودگر منسوب شد و خود در کاروان سرانست که درید و  
بقصد آن چمیده در آن گذارشته شد و حواریان خود را از حقیران پیش خلق عظمی اکثری می گیر از  
انتخاب بنود و از طعن ذات هر نوع برداشت و آخرش مانند مقتولان مصلوب شد چنانکه  
انبیای پیشین خبر داده بودند پیش ازین سخننا ثابت است که بر خداوند عیسی مسیح چگونه طرفدار

فیت که همه سخننا یکله واجبی و درست و نزدیک عقل حتی اندیان فرموده **جواب**

## حق سمات کدام جانب داری و یونانیست موافق زعم باوری ازین را اند خواهد

بود که حضرت عیسی زعم باطل نصاری مدعی الوهیت بودند و خود را پسر خدا می گفتند و همه  
اینها و رسل انبیه خود میفهمیدند علاوه برین در انجیل یوحنا در فصل سابع عشر چنین مذکور است  
یا به یهوا و الذین اعطیتی اربان یکنونوا معی حیث انالی و اجمدی الذی عظیمی انک جیستی  
قبل انشاء العالم انتی و در فصل ثامن انجیل مذکور این عبارت است سطور است فقال له الیهود  
الان علمنا انک ابن یسوع قال لهم و الانبیا و ایضا افانت تقول ان من یحفظ قولی  
لا یدوق الموت الی الابد بل انت عظم من انبیا ابراهیم الذی مات و من الانبیا و الذین  
ماتوا من شعبک احاب یسوع قال لا ان کنتم انا ایضا نفی فلیس مجدی شیئا الی الذی  
یشهد لی الذی انتم تعلمون انه الهنا و لم تعرفوه و انا اعرفه و ان قلت انی لا اعرفه صرت کذا

پس ای که گفتی عارف به و حافظ بقول ابراهیم و کیم استستی ان یری یومی غیری فخرج فقال له

الیهم و لم یات کلب بعد خمسون سنه انقدرایت ابراهیم قال لهم یسوع امین امین اقول لهم

انی قال الان کون ابراهیم قاض و احجابه لیرحمه فتواری یسوع و خرج من البیکل و جارتهم کرم

۱۲  
مذکور در انجیل یوحنا

لهذا فی الانجیل الطبع کندی سبحان الله خدا هم از بندگان خود می ترسد که حضرت عیسی بخون  
 سنگ تنگ ستور شدن را کوارا نمود و با بخله فقرات این برود و عبارت صحیح این است  
 که آنجناب خدا بنوده اند و فصل سادس مذکور است قال لهم يسوع امين امين  
 اقول لكم انه ليس عسى عطاكم الخبز من السماء ولكن اني الذي اعطيكم خبز الحن من السماء لان  
 خبز الله هو الذي نزل من السماء و هيب الحياة للعالم انتهى پس در عبارات که حضرت  
 عیسی ادعای فضیلتها می نمود و اندو خود را تفصیل داده اند و بجهت ابراهیم و حضرت  
 موسی و انبیاء آخر و خود را نام خدا قرار داده من سلوی را بحقیقت گردانیده اند  
 این را باید بعیا حسب بیان کنند که آیا امارت جانب اری نفسانیت است یا نه  
 با بخله مثل عبارات مذکور عبارت های بسیار در بخیل مذکور است که حصار آنها موجب  
 تطویل فاده با دری بلکه برخلاف آن در بخیل مقدس الح میو و بخیل مقدس بنده  
 و کتابی و جعلی از امی شناسند پس ازین دلیل عدم نفسانیت حضرت عیسی در مقابل  
 شان ثابت نیست و اندر قطع نظر ازین چند امر خونی که با دری در نیقام ذکر کرده است  
 از ان کلیه استدلال کردن بر نیکیه کابی از حضرت عیسی هیچ امر فدا داری صادر نشده  
 و نفس الامری نام تمام است علاوه برین در قرآن مجید حالات اسناد جنون و سحر  
 و غیره که از کفار نسبت جناب سالتم امور مذکور از ان بگذر تعصب و بغی و فخر صا و سحر کرد  
 و انداز نیکیه از ایشان واقع می شد جای مذکور است و علاوه بران در احادیث فصل  
 منقول پس چرا باید بعیا حسب بیان امر عقدا بعدم نفسانیت جناب سالتم  
 صبی الله علیه و آله و سلم نمی کنند اکنون باید دانست که نزد یهو و حضرت عیسی الحیاة با الله  
 فزنده همان یوسف در و در بوده اند چنانچه در فصل سادس بخیل یوحنا مذکور است که انوا

يقولون ليس هذا يسوع بن يوسف الذي نحن عارفون بابيه وامه فكيف نقول هذا الى  
 منزل من اهلنا انتهى پس ليا اگر پادري صواب در ميدان انداين امر را در مقابل يهود دانست  
 نمايند که حضرت عیسی بدون پند و پيداشده بود و ندانند خلاصه هرگاه پادري اعتراف کرد که  
 ما در حضرت عیسی حضرت مریم بوده اند و انجناب متولد شده بود و ندانند ظاهر کردید که ادعای  
 الوهیت در حق شان طلل و عطل است افاده عیسائی و از خلق قلت هر نوع الی هذه  
 الا افاده ها منتهی مقتولان و انهم سبحان الله عیسائین با وجود این حضرت عیسی را جدا  
 می شناسند آیا خدا هم لیاقت این دارد که از دست بندگان خود ذلت بردارد و  
 پر دراز کشیده شود و مقتول و مدفون کرده شود با حمله درین مقام صاف نکشیدن  
 میبایست که انجناب مقتول و مصلوب شده لفظ مانند نوشتم زاید و بیوجه است  
 بنا برین خود در عبارات آینه این مصنون را نکاشته و برای نجات جهان مجسم گشته کفاره  
 زدین و کشیده شدن و سبب بخشش شدن در مقامات بسیار مکتوب است افاده پادری  
 چنانکه بنیای پیشین انهم غلط محض است هیچ پیغمبری خبر مقتولیت و مصلوبیت حضرت عیسی نداده  
 لازم است که پادری صاحب این امر را بدرجه نبوت رسانند افاده پادری که همه سخنهاییکه  
 و اینی را از دماغ این است که حضرت عیسی هر چه فرموده است همگی اجماعی درست و راست است و حق  
 عقل و شعور را نشاد نموده و هیچ سخنی غیبه و اجبی ندارد درست را بقتل و فرموده لکن عیسائیان  
 البته اسناد چنین امور که نهایت نادرست و خلاف عقل و شعور و غیره اجبی است مثل دعوی  
 الوهیت و اینست خدا و غیره طرف شان میکنند مالاکنه انجناب خود بخلاف امون که کور و کج  
 فرموده اند و از ادله توحید بطلان آنها ظاهر و هرگاه بیان کردن امور درست و اجبی  
 و مستلزم الظهار فضیلت باشد دلیل نفسانیت نیست پس هر چه جناب سالک در حق خود

خود ارشاد فرموده آنرا نیز دلیل نفسانیت نباید دانست ترجمه **فصل بیست و ششم**  
 پنجم پیشتر از زمانه موسی هر چه الله تعالی از حضرت آدم و حضرت نوح و حضرت ابراهیم خلیل  
 فرموده بود مطابق آن در تورات موسی نیز نه بر خلاف آن بیان نمود چرا که قربانی بائبل  
 پس از آدم مشهور است همچنان قربانی در تورات از معرفت موسی فرموده و این همه قربانیها از زمانه  
 آدم تا بعد از شناسیم نشانی تکلیفات کوشیده گردیدن همان خداوند عیسی بوده پس این  
 گواهیهای پنجگانه بر رسالت موسی نزدیک عقل ثابت اند و بر بنی اسرائیل و مطلق شکل نیست

**جواب حتمات العجب** که پادری صاحب کلیته دعوی می کنند که هر پیش از حضرت  
 موسی حقیقتا حضرت آدم و حضرت نوح و ابراهیم خلیل الله فرموده مطابق آن در تورات  
 موسی هم وارد شده است و هیچ بر خلاف شان بیان ننموده و بران دلیل می آرند فقط از  
 امر و احکام مطابق قربانی بائبل حضرت موسی نیز قربانی کرده سبحان الله ازین امر خوبی  
 آن امر کلی چگونه ثابت خواهد شد آیا اگر مشابهاست در یک امر از بائبل بغرض ثابت می شود  
 پس ازین چطور ثابت می تواند شد که حضرت موسی در هر امر موافق و قدم بعد از حضرت آدم  
 و حضرت نوح و حضرت ابراهیم بوده اند که پادری صاحب آن امر واحد جزئی را مستحکم این امر کلی  
 میدانند اینطور فطرست دلال است که گاهی میگویند آن بمل نیامورده باشد ای گاه میگویند که  
 پادری صاحب اول بر طریقت دلال انجوبی اطلاق و گاهی میگویند میسایند بلغزان شود  
 تصنیف رساله نمیکردیدند که موجب مضحکه نمیشد با جمله ما و امیکه پادری صاحب برآمدند که  
 دلیل مقبول قائم نگفتند کلامشان ساقط از معرض اعتبار است و طرفه تر نیست که از هیچ فعل  
 هیچ شخص آدم و غیره نیز احتیاج ننمودند فقط از فعل بائبل است دلال فرمودند و تعرض فعال  
 بنیای مذکورین مطلق نکردند قانع نظر ازین تخصیص بغیران مذکورین هم بیوجه است

میا بست که علی این امر میشد ندک هیچ اثر بخلاف هیچ پیغمبر از حضرت موسی صادر نکردیده مگر  
 حضرت یعقوب و حضرت لوط و حضرت اسمعیل و انبیای آخر بریم پادری صاحب تقصیر را اینا فقط  
 از عرض اعتبار اند که از ذکر شان اعراض فرمودند غرض بطرز پادری صاحب مادر جواب یکویم  
 که حضرت آدم و حضرت هابیل کسی اهلک نکرده اند و نه کنسی ابدست کسی بمعرض قتل آورده  
 اند و بسبب حضرت موسی و حکم شان صد ها و هزار ها قتل شده اند پس مخالفت شان الیما  
 باشد از حضرت آدم و حضرت هابیل ثابت گردید و حال جدال قتال که حاجیاد در نورست مذکور  
 است مگر بمثل شهورستی نمونه از خرواری بر عایت اختصار که عبارت مختصر در مقام  
 مذکور میشود در باب اول سفر الاستثنا مذکور است بعد از نیکه او و چون پادری صاحب امور یا زاکه  
 در جستان میماند و خروج پادری صاحب از کوه و عرش تاروت و از رغات میماند قتل نمود آنتی بالترتبه  
 است الغار سیه و خود همین پادری صاحبی که کرده است که حضرت موسی در توریت فرموده که درین حیات  
 از وجه شادی دوم نارواست حال آنکه روجه ساختن حضرت با جره در حال حیات حضرت  
 ساره که از حضرت ابراهیم واقع شده از کتاب آئینه است و همچنین کثرت ازواج حضرت یعقوب  
 نیز در حدیث و کتب چنانچه این عبارت با عنقریب مذکور خواهد شد پس مخالفت حضرت موسی از انبیا  
 سر الفیض و موافق ادعای پادری صاحب ثابت گردید علاوه برین چنانکه حضرت ابوالهم را حکم  
 قریب از انبیا نشان شده بود و ایشان به بیعت کف جمیع تعلقات امر مذکور را اعلی آوردند و چنان که  
 برای حضرت موسی واقع شد پس ادعای موافقت در جمیع امور بر پادری صاحب و طالع است قطع نظر  
 از این همه از توریت ظاهر و عیا السنه که حضرت یعقوب برای خود جمع مینوالختین و در کج درج  
 دانسته اند حال آنکه حضرت موسی در کتاب مزبور از احرام گردانیده چنانچه عنقریب آینه مذکور خواهد  
 گردید فاوده پادری صاحب چنان قربانی در توریت از این دعوی نیز محتاج باشد ثابت است پس باید که پادری

مردمان مطلع شوند کما لا یخفی علی العاقل آفاده پادری و در مقام دیگر اگر مطلب غیر عیسویت  
 همانست که پادری صاحب فیه اند پس چرا حضرت عیسی تلامذه شان در مقدمه اکل سنبل بر ورت  
 از حکم تورات مخالفت نمودند و چرا بیشتر او درست کردند ایندها لکن در تورات حرمت آن  
 مذکور است و چرا انصاری نوک را می خورد و میخوارند با وجود اینکه آنهم شهادت تورات  
 حرام و نجس است غرض اینهمه که آسان است مگر مشکل نیست که در باب بیت و عقیق کتاب  
 استثنای از کتب تورات چنین مذکور است هر که بر حکمهای این تشریعت قائم نماند و عمل ننماید  
 بر او لعنت همه جماعت بگوید آمین نهی بالترجمه الفارسیه پس اکنون ای مردمان که برخلاف  
 حکم تورات نوک را بی تکلف استعمال میفرمایند و از ختنه با لکیده دست بردارند حال آنکه  
 حکم آن کمال تشدد و اجابا در تورات وارد شده است بیان فرمائید که این لعنت بر  
 کدام کس میشود آفاده پادری و نزدیک منصفان الخ نیز دو منصفان چنین مکتوب است  
 پیغمبران ثابت است چنانچه پیغمبر بر حق بودن جناب رسالت صلی الله علیه و سلم  
 ثابت است و حال آنکه منصفان نیست که چنانچه بعضی اشخاص از ایشان انکار حقیقت  
 نبوت جناب رسالت صلی الله علیه و آله و سلم می نمایند هم چنین بعضی از ایشان انکار  
 حضرت عیسی حضرت موسی را هم پیغمبر بر حق نمیدانند و از بیان پادری صاحب مطلقا بر این  
 ثابت نیکو که آن گواهیهایی بچکانه که در کلام شان مذکور شده و در حضرت موسی و  
 عیسی متحقق بوده و اینحضرات پیغمبر بر حق بودند پس حالیا پادری صاحب را  
 باید که بر امور مذکوره ادله مقبوله قائم کنند ترجمه قول بی ثبات  
 حصه سوم اکنون در آشکارا باید نمود که این سند در رسالت محمد صلی الله علیه و آله  
 و در جواب حشمت اکبر معصوم در جواب افادات پادری ثابت میگردد



[illegible]

مقفول ما كان على الله من حرم فيما فرض الله له معني وكبره كفتي ما اكسب كبره والله سنان  
 و تو بهمان کنی که خداوند زود خود و زود تو بر سر از الله تو بهمان می نویسی دل و کجیر که الله شون  
 از بخوابد تو می ترسیدی ز مردمان از الله یاده رسیدن می باید ترس کنی که الله تمام کرد از انغورت  
 غرض و ویرا و کجای تو و اویم تا مانند یکی سمانا ز کانه در کجای کردن از زنان پس خواند که خود هرگاه آنها  
 تمام کنند از ایشان غرض و دست حکم کردن الله بر بنی هیچ مضائقه نیست درین امر که قرار داده الله برای و  
 این یکیزی که بر سر کار می آید **حاشا** می شنیدند که کثرت ازواج با وجود تنویر  
 و تحلیل جناب بی غایب اصلا منافی اتفاقا و بر سر کار می نیاید چنانچه از انبیای سابقین هم کثرت ازواج  
 چند پیغمبر شد که کتب بقایات است پس هر چه یاد رصاحب بگذارد مذکور طبع بجناب سالتاب صلی الله  
 علیه و آله و سلم نموده اند بعینه بجناب آن پیغمبرین عائد و راجع است در حال حضرت یعقوب علیه  
 است که ازواج ایشان چهار بوده اند لیا و حلیل و بلها و زلفا در باب ششم کتاب پیدایش مکتوب شد  
 هرگاه از حلیل یکدوازوی اولاد یعقوب نبود پس حلیل از خواهر خود شک آمد یعقوب را گفت که ع  
 ید و اگر نه خویشم مرد دران هنگام نسبت بر حلیل آتش ششم یعقوب ششمه کرشت گفتی من کار هست  
 انشاء الله و شکم باز شده و گفت بین کنیز من بلها حاضر است از زود یکی من و زبانی های من که الله  
 خاتون همانی آبادان شود و اگر خود بلها را و اگر من می شود یعقوب زود یکی کرد بلها حامله در میان یعقوب  
 پس منی آید اندم حلیل گفت که خدا من را و او را من هم شنیدم از یک سید و اندای نام و داده تا و  
 دلیل من حلیل بلها باز حامله شد از یعقوب پس من را آید حلیل گفت من بکمال و بر خواهر خود در آخیم آخر  
 دیدم و او نام مرا نقیای که گذشت هرگاه لیا و یکدوازوی من باز نماند و کنیز خود را بخار از یعقوب و که زن او  
 شود پس اتفاقا کنیز از یعقوب یک پیغمبر را می آن فاضل خدا و عا لیا شنید او حامله شد و فرزندم  
 یعقوب آید از آن فاضل خدا را حلیل یاد کرد و او را متوجه شد و حتم او را کشید و حامله شد و پیغمبر آید و گفت

که خدا از من غمناک و در کرد و او نامش یوسف گذاشت و گفت که یهواه مرا فرزند بگیرم خواهد  
داد و هرگاه از رحیل یوسف پیدا کرد پس چنین شد که یعقوب از لابان گفت مرا خدمت  
کن گنیم بجان خود و ملک خود بروم زنان مرا و فرزندان مرا که برای نشان خدمت تو کرده ام  
مرا حواله کن الی آنرا سطر عرض از عبارت مذکوره کثرت از و ارج حضرت یعقوب ثابت کرد و دیگر  
هر چه پادشاه صاحب از جانب نشان جواب خواهند داد همان جواب ما هم از جانب جناب رسالت  
صلی الله علیه و آله و سلم است و طریقه تربیت که حضرت یعقوب رحیل میآورد که ما هم هر دو خواهیم  
حقیقی بوده اند بمعیت پدر که در خلیه از و ارج خود در آورده اند حال آنکه از تربیت مقدس  
خدمت و ممانعت امر مذکور ثابت است و موافق همان در شریعت مقدس  
جناب رسالت صلی الله علیه و آله و سلم نیز حرمت جمع بین الاختیار اردننده حایا  
پادشاه را بفرمایند که این فعل حضرت یعقوب موافق تقوی و پرهیزکاری است  
از و هر چند که امر مذکور از عبارت مسطور هم ظاهر میگردد لکن برای  
توضیح عبارت دیگر از تربیت ترجمه فارسیه مذکور میشود در باب بیت و  
بیت که پادشاهش مذکور است و دختران لابان دو تا بوده اند نام کلانی  
لیا و نام کوچک رحیل بود لیا ششمین و رحیل خوشتر و خوب صورت بود  
و یعقوب بر رحیل عاشق بود پس او گفت که برای دختر کوچک تو و رحیل بخت  
بذل خدمت تو خواهم کرد الی ان افاض و بوقت شام چنین شد که او خدمت خود  
لیا را حواله او کرد و او با وی نزدیکی نمود و لابان کنیز خود زلفا و ابلیا دختر  
خود داد و همراه کرد تا کنیز او شود و چنین شد که یعقوب بوقت صبح دید که لیا  
بود پس از لابان گفت این چیست که تو با من کردی مگر خست تو برای رحیل کرده ام باز

باز برای چه از من بد غا بازی کردی لایبان گفت در ملک این رسم نیست که کوچک پیش از  
 کلان بشادی که خدائی دهند همراه این یک هفته کامل ساز و ما و اورا نیز بعض محنت هفت سال  
 دیگر که او برای من خواهمی نمود ترا خواهم داد یعقوب همچنین کرد و هفته اش اکامل نمود  
 در آنوقت وی شادی که خدائی دختر خود را حلیم با و کرده داد و الی آخر ما فید و آن عبارت  
 نوریت که مالغت جمع بین لایختین ثابت میشود نیست که در باب بیچیم کتاب اخبار مذکور  
 است و تونیر با خواهر و کیر تا بر تنگی و را هم ظاهر نمائی در زندگانی اولین که این سوزانید  
 اوست انتی و او را نقله ای پادری صاحب بیان فرماید که این عاشق کردیدن بر دختر  
 و کیری و دود اشتباه مقاربت کردن که از عبارت مرقوم ظاهر میشود جمع بین لایختین  
 گردن منافی بگیر کی میرهنکاری است یا نه با جمله چنانچه حال کثرت ازواج یعقوب علی بنیما  
 و علیه السلام مذکور شد هم چنین کثرت ازواج حضرت داود نیز ثابت است در سفر ثانی سفار  
 صموئل مرقوم است و ولد داود بنون فی جبرون بکره عنون بن حنیفام النیر و علیه و  
 نانیة کالاب بن ابیغال المرأة بال لکر ملی الثالث امینا لوم بن معکا ابنة ملی ملک  
 جاشور و الرابع از و نیان حجیت و الخامس سقطیا بن فیطل و السادس اشیر عم بن  
 حملا امراة داود و اولاد و ولد داود و جبرون انتی و در فصل شصت چنین مذکور است  
 و تزوج داود و ایضا سناء و بنت لاری با و شلیم بعد مجیه من جبرون و در فصل اول هضر  
 اول پنجمین سطور بعد از اقبال ان او و الملک لاطعن فی لسن و شاخ و کبر عبد اکان  
 یتدثر با شباب و لم یکن یتدف فقال له عبیده فطلب سیدنا الملک شابة عذری فقام  
 بین یدیه و یخذه و تضطجهم مع سیدنا الملک تعانقه و تدفیه فطلبت فتاة جمیلة فی جمیع مبد  
 بنی اسرائیل فوجدت ابی شاع شیلو نیه فا تو ابها الملک کانت الفتاة بیمة جمیلة جدا

و سارت خادمه الملک فخدمته ولم یعرفها انتی عرض از عبارات مذکوره کثرت ازواج حضرت اود  
 ثابت گردید پس بابر عزم پاوری نبوت شان باطل خواهد بود و حضرت ابراهیم علی نبینا وعلیه السلام  
 بهم در حیات حضرت ساری حضرت با جبره راز و جبه خود گردانیده اند چنانچه در بیان حال آنجناب  
 فضل سادس عشر از سفر الحقیقه مذکور است و ساری زوجه ابرام لم تدله و کانت لها امه مصریه  
 جلست همها با جبره فکالت لا ابرام هو و قد جنی احد من الولاده اذ خل الی امی لعل امی یبی منها  
 فقبل ابرام قول ساری فاختدته ساری زوجه ابرام با جبره المصریه امتها من بعد عشر سنین من  
 مقام ابرام سید کنعان فاعطتها ابرام زوجه ان کنون له زوجه فدخل الی با جبره فکالت انتی کنین  
 حال حضرت سلیمان با پیشیند که آنجناب با هفت صد زوجه و سه صد جاریه بوده اند چنانچه  
 در فضل یازدهم اسفار ملوک مذکور است و کان سلیمان الملک قد احب النساء کثیره غریبه و ابنة  
 فرعون و اتخذ سائر من بنی عمون و من الوهین و من ادوم و من البجائین من لصبیدکن  
 و من شعوب الی قال احد بنی اسرائیل لا یخلطوهم ولا یختلطوکم ولا تتزوجوا منهم لئلا یتیل قلوبکم  
 الی التهم بولا لصق سلیمان بن و اجهن و اتخذ هن صیر که سبعمائة امراه حرة و ثلاث مائه سرور  
 و اغوی النساء فلبه انتی امی پادری صاحب این چه بی انصافیت که با وجود اینکه ازواج جناب  
 رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم چندان بکثرت نبوده اند بر آنجناب طعن میکنند و از حال  
 حضرت سلیمان و غیره انبیا چشم پوشی می نمایند و از عبارات مذکوره انهم صاف ظاهر میشود  
 که در مقدمه ازواج از حورات آن قبائل که از ایشان حکم ارتباط و تناکح و تناسل نبوده حضرت  
 سلیمان مخالفت حکم الهی نموده اند و ازواج شان البیاض با سید آنجناب را اخوان و کراه کرده  
 پس کجا اتقا و پرہیزکاری آنجناب با قیما ند با جمله اگر کثرت ازواج منافق اتقا و پرہیزکاری است  
 لازم می آید که این انبیا و مقبولین خدا پیغمبران برحق نبوده باشند نه جویایه و جویایان افاد

افاده بادی لیکن پر پیزگاری و پاکیزگی محمد صلی الله علیه و آله و سلم از دلیل فرقان ثابت گردن  
محال است هرگز محال نیست بلکه ممکن آسان ترین امور است چه اگر در قرآن مجید حاجا مذکور  
است که آنجناب رسول خدا شد و از جانب او نازل شده اند چنانچه آنجه از انجیل این آیتست  
رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْهِمْ أَتَى الْقَوْلُ الْكَلِمَاتُ و اما در تفاهات و پر پیزگاری جزو راست  
است پس تقوی و پر پیزگاری آنجناب ثابت گردید و از هیچ آیت قرآن مجید ظاهر نمیکرد  
علامه که مبنای رسالت باشد از آنجناب صادر شده باقیما فاذنچه بادی از ذکر کرده چنانچه  
را معلوم کردی که آن هرگز در فضل الامر صفات با پر پیزگاری ندارد و علاوه برین در سوره  
یس چنین مذکور است اِنَّكَ اَنْتَ الْكَاسِيْنَ عَلٰی صِرَاطٍ مُسْتَقِيْمٍ حَقِّقْش اَنكه تَوَازِ سَوَلَا  
است و بر صراط مستقیم پس پاکیزگی و پر پیزگاری آنجناب ظاهر گردید چه کسیکه پاکیزه و پر پیزگاری  
نبود و بدن او بر صراط مستقیم از محالات است و هم در قرآن مجید این آیه وارد شده اَلَمْ يَكُنْ  
كَانَ كَذُوًّا فِي سَوَلَا لِّلَّهِ اَسُوًّا فَهَـٰذَا عَلٰی صِرَاطٍ مُسْتَقِيْمٍ معلوم شد که آنجناب معصوم و مبرا بود و نذاز کتاب معصی  
و ایتقاق امور منافیه اتفاقا و پر پیزگاری والا هرگز در آیت مذکور حکم اطاعت و تاسی آنجناب علی هم  
وارد نمیکرد و متوای آیات مذکور از دیگر آیات بسیار اثبات امر مذکور ممکن است که احاطه آنها خارج  
است از نظر این ساله مختصر افاده عیسی و برای یکینه وارد دادن خود دین امر الی هذه الافاده  
هیچ پیغمبر گای گفته معلوم کردی که برای حضرت یعقوب حضرت داود و پیغمبران دیگر از ولج بسیار  
بوده اند پس جناب رسالت صلی الله علیه و آله و سلم را درام مسطور تاسی و اقتدای پیغمبران  
سابقین بوده پس بدگمانی بجانب آنحضرت نمودن و در حق شان طعن و درستی پیش آید در  
حقیقت موطن طعن و تشنیع نمونست در حق انبیای مذکورین العباد باسدن لک افاده  
چرا که مرقوم است که هر قدر زینا انچه استغفر الله ربی و اتوب الیه این امر در یک مقام و آن

نیز قوم نیابد که بر قدر ناکه پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم خواهند آنها بر ایشان حلال اند  
جای انیکه در مسطور در مقامات کثیره مذکور باشد پس هر چه پادری صاحب دعوی کرده در دفع بیعت و  
است سبحان الله جناب سالک صلی الله علیه و آله وسلم را کی جمع بین الاختین که از حضرت یعقوب  
واقع شده درست بوده و کجا آنجناب محرمات نسبت به رضا علیه زمان ذات البعل ابدون تحقیق طلبا  
برای خود حلال دانسته اند پس یکلام پادری صاحب فقط برای آنجناب و احوال صادر شده است فاؤ  
پادری چنانچه در سیار بیست و دویمین مکتوب است یا ایها الذین آمنوا لا تنزلوا الیه کلاما من دونهما و لا یجیب  
را باضافه تصاف بود در مقام حال انوارات که در جلاله تروج جناب رسالت صلی الله علیه و آله وسلم  
بوده و مذکور سیف و برین تقدیر نجوی ظاهر میگردد که نسبت از ولج حضرت سلیمان و غیره آنها بسیار  
کثیر بوده اند پس طعن کردن بر آنجناب بر سر این نصیحت این است که نوشته اند فقط برای کمال  
دادن معلوم است با تجمیع آیت مشار الیه مخصوص عورت است که از تروج آنها محظور جمع بین الاختین  
لازم نیاید تفسیر آیت مذکور مخصوص است با مساوی زنان شوهر دار و با عادی محرمات نسبت به رضا علیه  
الی غیر ذلک و مفسرین تصریح کرده اند که آن آیت اشاره است بجانب همان از ولج که در جلاله تصرف  
آنجناب بوده اند پس نوشتن آیت مذکوره در مقام بیفایده محض است غرض کمال تعجب است که این  
پادری بر حضرت داود و حضرت سلیمان که صید با از ولج و سرلری شان بوده اند طعن میکنند و بر  
جناب سالک صلی الله علیه و آله وسلم که از ولج شان نسبت با از ولج آن هر دو عاجز نبیست اقل قلیل  
بوده اند حسدی نماید اکنون یافت باید کرد که پادری در اعراب آیت مذکوره جای غلطها کرده بخلاف آن است  
که یای یا ایها الذین آمنوا لا تنزلوا الیه کلاما من دونهما و لا یجیبونهم فی شئ من الدعا الا ان یخرجوا الیه من الدعا و لا یجیبونهم فی شئ من الدعا الا ان یخرجوا الیه من الدعا  
نی کند که پادری صاحب مزاولت علوم خود و صرف هم نجوی عمر خود را صرف نموده اند و کلامی که  
در عنوان ترجمه نوشته اند بر سر مملی محل است هم چنین جمع بندی لفظ عورت که با الفاظ تمام کرده

اند و ترجمه فارسیه اش بلفظ اعور همانند کور کرده الی غیر ذلک پس انصیف چنین ساله تصنیف  
 نکردن بهتر بوده که مشهور و معروف است تشعیر تا مرد سخن نگفته باشد عیب بهر سخن نهفته باشد  
 افاده یادگیری اینها مرقوم است که اگر محمد علی ابد علیه آله و سلم خواست وجه دیگری الحکم هرگاه مقتضای  
 ادله مذکور و حقیقت نبوت آنجناب ثابت گردید پس اگر احیاناً در مشربعت آنجناب امری بخین  
 هم وارد شده باشد که عقل کسی اثر استبعد و تکرار و تا هم قبول کردن آن واجب لازم است  
 چنانچه جمیع بین الاختین ایشتر شمردن نسبت حضرت یعقوب ضروری و متمم پس طعن کردن بر شربعت  
 جناب سالمتاب صلی الله علیه و آله و سلم که در نفس الامر هیچگونه فساد و قباحیت متضمن نیست  
 سراسر بیوجه اکنون معلوم باید نمود که حضرت داود با وجود اینکه در شربعت شان این امر نبود که  
 زوجه هر کسی که ایشان خواست نمایند بر شویش مفارقت و طلاق دادن و لازم بشود و شهادت  
 بعض کتب عقیده از زوجه او ریادین حیات او بدون حصول طلاق برخلاف حکم جناب حاکم  
 علی الاطلاق العیاد باسد مقاربت نمودن چنانچه ازین حاکم گردید و شوهرش او ریاد مذکور را بر  
 دعوی فرستاد و در هرگاه او قتل گردید انقورت را گرفته و محیل خود داخل نمودند و از همان زن  
 در بار و حضرت سلیمان متولد شدند چنانچه در فصل یازدهم سفر ثانی اسفار مومیل مذکور است فلما کان  
 تمام استن الوقت الذی مکینهم الحرب اسل داود یواب و عسید و معمم جمیع بنی اسرائیل فقلوا بنی عمون فزروا احون  
 فاما داود فبقی فی اورشلیم فلما کان قرب المساء قام داود من فوق مجلسه صعود فی البیت تیمیثی فوق قصر  
 فیصر بامره متعم فوق بیتها و كانت المرأة عجیلة فدا فرسل داود و سئل عن المرأة فقالوا له هذه شبع لبنة  
 اخذها امراة اوریا الجاثانی فاسل الیه و اسلا و حو لها الیه فلما دخلت علیه قططت من طمشها و اطل  
 علیها ثم خرجت و رجعت الی بیتها فجلت المرأة و ارسلت الی داود و خبرته و قالت ایستی قد جلست  
 فاسل داود الی یواب اسلا و قال اسل الی اوریا الجاثانی فاسل یواب فجا داویرا الی داود فسال



اور يعن لشعب عن يواب ومجاريته ثم قال داود ولا اور يا انزل الى بيتك واسترح وعشقل فخرج يواب  
 من عند الملك ام الملك بان متبع بجائزه فمقد اور يا على باب الملك مع عبيد الملك لم ينزل  
 الى بيته وانخر داود ان اور يا لم ينزل الى بيته فان داود لا وريا حست من السفر ما بال ملك ان ينزل الى بيتك  
 قال اور يا لا داود يا بوث عهد الرب وآل يهودا وآل اسرائيل تنزل في انخيام ويواب سبيد  
 وعبيد الملك سيدى تنزل في الصحراء وانا اطلق الى منزلي واكمل اشرب وادخل الى ابي الاضي  
 وحيات نفسك انما فعلت هذا قال داود لا وريا اصبر اليوم واذا كان غدا رسلتك ليعني  
 اور يا في وشلليم ذلك ليوم فلما كان في الغد دعا داود فتعدي معه وشرب وشكل وخرج  
 سيدا ورفد عند باب الملك مع الحراس لم ينزل الى منزله فلما كان في اليوم الثالث كتب داود الى  
 يواب كتابا وارسله مع اور يا وقال في الكتاب بهذا نصير اور يا في اول الحرب واذا اشتبك  
 الحرب ارجعوا وتركوه وحده يقتل فلما نزل يواب حول القرية واقام اور يا مع الرجال الابطال  
 فخرج اهل القرية فحاربوا يواب وقتل هناك قوم من عبيد داود وقتل اور يا الجاثاني ايضا فاسل  
 يواب الى داود وانخره بجميع ما كان في الحرب ام يواب الرسول قال له اذا فرغت من كلامك  
 الملك واخبارك اياه كل شيء كان في الحرب فاذا غضب الملك قال لما ذا دلوتم من سور المدينة  
 لتقاربوا ان تعلمون ان الذين فوق سور المدينة يرمونكم من قبل ابيكم بن جدعون اليس انما  
 رمتهم امراة بقطعة حاسن فوق لسور واث في تبيض فلما ذا دلوتم من السور اذ قال هذا القول قل  
 ان اور يا الجاثاني عبدك قتل فاطلق الرسول وانخره بجميع ما قال له يواب وقابل الرسول لداود  
 حاصرا القوم فكانوا يخرجوا اليها الى الصحراء وجارباهم حتى صرنا باب القرية فيرمونها الذي  
 كانوا فوق لسور وقتل من عبيدك ايها الملك قتل اور يا الجاثاني عبدك ايضا قال داود  
 للرسول قل لي يواب لا استيق عليك لك لانه قد يعرض في الحرب مثل بن او اشبا به حاصر

حاصره القریه و لم علیها بالحرب فانک تقتهما و تحزبها و سمعت امرأه اوريا الجاثانی ان زوجها  
 مات فاحت علی زوجها فلما تمت ایام مناصتها ارسل داود فاخذها و اخلها الی قصره و صارت  
 له امرأه و ولدت له ابنا و سار علی داود امام الرب خلاصه اکثر فقرات این عبارت بار عایت  
 اختصار اینست که هرگاه سال تمام شد و هنگامی رسید که جنگ ان ممکن بوده داود  
 یو اب غلامان خود را برای دعوی فرستاد و همراه شان همگی بنی اسرائیل بودند و آنها فرستاده  
 بنی عمون را قتل نمودند و کردار درست نمودند لکن داود را ویرشلمیم بماندند هرگاه دشمنان قریب  
 شد بروخواستند و برام خانه بالا رفتند و خرامیدن آغاز کردند پس فی را که بالایی بام خود  
 برهنه غسل میکرد و آنرا زن خیلی صاحب حسن جمال بود پس حال آنرا زن را از مرد  
 دریافت فرمودند آنها اظهار کردند که آنرا زن زوجه اوریای جاثانی بشیعت است اختیام است پس  
 گسار فرستاده آنرا را بسوی خود مایل رجوع نمودند هرگاه وی آمد و از حیض پاک شد آنوقت  
 با وی نزدیکی کردند بعد از ان وی بچانه اش رفت پس سبب این معامله حامله شد و حضرت  
 داود و گفته فرستاده که وی حامله گردیده است حضرت داود اوریای جاثانی را از نزد یو اب  
 طلب فرمود و از وی حال دعوی و غیره پرسید گفت که برو بچانه خود فرود آ و استراحت  
 غسل و برای انعام و جائزه وی حکم فرمود اوریای از ان مقام برآمد و بر در قصر داود بار خویش  
 گشود و بچانه خود زلفت مردم داود را خبر کردند که اوریای بچانه اش زفته پس داود را و اوریای  
 فرمود تو از سفر آمده سبب چیست که بچانهات نیروی اوریای عرض نمود که تابوت عهد خدا و  
 ال بهودا و آل اسرائیل که قوی خیمه ما هستند و یو اب بسته از من و بنده های قایم من شاه  
 وقت در میان چهار فرکش میباشند من چگونه بعیاق خود و مردم و اب و طعام خورم و از روی  
 خود میبستر شوم مرا سوگو کنند و بوجان تو که اینها از من میخواهند هرگاه حضرت داود ملا حظه نمود که

این تدبیر پیش رفت باور یافتند که امری بود که بجای خود باش فردا تر پدر و دی گم اوریا  
توقف نمود و داود و یار و زور دیگر طلبید بسیار نوازش نمود و همراه وی طعام نوش جان فرمود  
هرگاه روز سوم شد و در بجانب یو اب روانه گردید و خطی بنام یو اب بنیشت فرستاد و در آن  
مندرج فرمود که او یار در میان جنگ در صف اول جاده و هنگامیکه کشته شود و در  
گرم شود شما یکی از مرکزهای خود را حجت کنید و او یار آنها و گذارید که وی کشته شود و اگر  
هرگاه که یو اب غریه را محاصره کرد و او یار در مردان جنگی جاد و اهل قریه برون آمدند و از یو اب  
جنکین افتاد کردند و بسیار غلامان داود کشته شدند و او یار جانانی هم کشته گشت بمجمل یو اب  
این خبر را بداد و گفته فرستاد هرگاه زن او را می شنید که شویش کشته شد بروی نوحه و زاری می نمود  
و هرگاه که ایام سوگواری بختام رسید او دانه زرا گرفته بمجل خود داخل فرمود و آن هم کمر و  
انجناب شد و همان بچا زوی مثل کشت و کردار داود کرد کار را ناخوش نمود بعد از این در فصل  
ثانی عشر بتفصیل بچال میقال مرقوم است که هتعالی ناان پیغمبر را نزد داود فرستاد و ایشان آمده  
گفتند که در قریه دو کس بوده اند یکی غنی و نزد وی چار وایان بسیار همچون کوسفند و کا و غیره  
بوده اند و شخص دیگر فقیر بوده نزد او فقط یک پاچه کوسفند بود و شخص غنی آن پاچه کوسفند را  
هم از فقیر نزد کوراحال بکثرت هرگاه این را داود شنید خیلی ناخوش شد در اندام ناان  
گفت که اینچنین کار از خودتان صادر شده است که با وجود ازواج خود و زوج و یار و جانان  
را گرفتید بعد از آن از جانب خدا مقال عتاب اشغال سائید و در آن اظهار فرمود  
که خدا فرموده است که اینچنین شما پنهان از زوجه او را کردید آن فعل از بی بی های شما در  
رند روشن ظاهر بظاہر حضور بنی اسرائیل کرده خواهد شد من خاتومان خانه تا زاکر فته  
حواله بغیرتان بخاتم کرد و باز ناان بحضرت داود این خبر داده است که در سزای حرکت کرده

مذکوره فرزند شما خواهد مرد و غرض ما قصه مذکور را بسیار باجمال ذکر کرده ایم هرگز تفصیلش  
 منظور باشد بجانب فضل مزبور الحال جوع کند و این ذکر هم بضرورت است و اگر نماییز  
 امور را کذب محض میدانیم و دلمان اینبار از لزوم قبح مسطوره پاکیزه بشماریم و  
 گناشتن آن در کتاب باعتماد حقیقت نزد ما قبح محض است لکن خوشحال آن که در  
 حق بچو که چنین امور را درست می پذیرند و نسبت چنین قباح و شناع را بجانب انبیای  
 اظهار درست می انکارند البیاضا باندن ذلک الغرض تعجب است از پادری صاحب  
 و اقران و امثال شان که حرکات قبیحه مذکوره را که شبهات و بعض کتب عتیقه مذکور  
 الحال حضرت داود صادر کرده و فساق و فجار قوم اشرف هم از چنان امور شنیعه  
 انکار و اگر اه دارند منافق پیغمبری و قبولیت خدا منی شناسند و پیغمبر خدا که کاهی از علما  
 شان چنین حرکات مستقبحه ذکر کرده شده صادر شده و هر چه کرده اند یکی موافق حکم خدا  
 بعمل آورده اند بجهت اعتراض طعن میکنند و کاش بیان میفرمودند که پیغمبر خدا صلی الله  
 علیه و آله و سلم زوج کدام کس را البیاضا باندن موافق تحلیل مذکور انتراع نموده اند و از بی  
 مطلقه زید که آنجناب صلی الله علیه و آله و سلم نکاح کرده پس امر مذکور بعد ازین واقع شده که  
 خود زید یا نیکه جناب رسالت صلی الله علیه و آله و سلم ایشانرا منع فرموده بودند زن مذکور  
 را طلاق داد پس با وجود این در نکاح کردن با زن مذکور که امی مقام اعتراض باقی ماند  
 افاده پادری چه که از زوج سپهر خوانده خود زید یعنی زینب را نیز نکند شت چنانچه در سیاره  
 است و دوم نوشته است الی آخر الآیه و الترجمة ای پادری صاحب اگر اقام چنین الفاظ کره  
 ما شایان بطبع طبع شریف است پس در حق حضرت داود آنرا تحسیر نمایند که موافق  
 کتابهای شما ایشان زوج او را رجائانی را البیاضا باندن با وجود حرام بودن هم بکند باشند

نه در حق جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم که هر چه ایشان کرده اند یکی حق صواب  
 مطابق حکم جناب باری است و باری را باری می آید و حق نیست که در حق صاحبان مرتبه و مقبولین  
 بیهوده شستن و پاشیدن الفاظ درشتی است که از طرز تقریر اشرف خارج است نامناسب پس  
 تعجب است که پادری صاحب چگونه ابتدا و بجزیر امثال کلمات مسطوره مبارک فرمودند و از  
 مال کار اندیشه نمودند غرض جواب کلام مذکور در وجه عذیه مسطور شود و جواب اول نیست که  
 این تقریر را بصورت دلیل فقره سابق که پادری صاحب ذکر کرده اند نهایت محل تعجب  
 است زیرا که بر هر صاحب فہم و ادراک ظاہر و آشکار که این افاده هرگز دلیل فقره مذکور  
 نمیدانند و در میان وی و فقره مسطوره اصلاً آن علاقه نیست که در دلیل مذکور  
 با هم که میباشد و بعد و م نیست که پیشتر از ما سخن فیما بین جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم  
 را باده قاطعه ثابت کردیم پس هرگاه آنجناب پیغمبر حق بوده اند هر چه آنجناب کردند همه حق  
 و صواب و مطابق حکم جناب باری است و باری را باری بود پس اعتراض و طعن بر طریقه شان کردن در حقیقت  
 بر جناب باری غرض طعن و اعتراض نمودنست و چه سوم نیست که شخص عاقل میداند که از قرین  
 گفتن زبان کسی بچهره صلیبی کسی نمیشود که احکام این بر آنهم مترتب شود پس اگر از مطلقه زید  
 جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم نکاح کردند پس این چه قباحست و امر مذکور که مخصوص جناب  
 رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم نبوده بلکه جمیع مسلمانان حق سبحانه و تعالی این امر را که بعد از طلاق  
 پس از آن متبنی خواهد پس از وفات آنها اگر خواهند از ارجح شان نکاح نمایند مباح گردانیده است  
 چنانچه در آیتی که یادری نقل کرده امر مذکور صریح است و کتبش همین است که از زبانی فرزند گفتن نزد  
 عقلا احکام پیغمبری مترتب نمیشود پس طعن کردن بر آن منصفین سراسر بیوجه است بالجمله  
 از مبدعات جاهلیت و سنن فحیح کفار این امر هم بوده که بر سپهر خوانده احکام پیغمبری جاری میگردد

میگردند و بعد موت پدر مجازی ویرایش میدهند و زنان محارم خود را روی  
 نامحرم می نمودند پس برای بهم این بنای باطل خود جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله  
 الاطیاب بحکم سرای صواب حضرت رب الارباب نکاح مطلقه زید را واقع فرمودند تا آن  
 بدعتهای کفار باطلکیه از خواطر خلق محو و ازل از صفحه عالم نیست تا نبود شود پس برین تائید  
 و ترویج دین و بهم بنای بدعت معاندین طعن کردن و منجمه عیوب شمردن خیلی از مدعیان  
 انصاف مقام تعجب است و اگر و رای پادری صاحب یکری نیکو نه طعن بسجناب رسالت  
 صلی الله علیه و آله و سلم می نمود البته می گفتیم که او سزاوار این شهرت چشم بداندیش که گزیده  
 باد عیب نماید نهش در نظره وجه چهارم نیست که از کتاب توریث ظاهر شود که حضرت ابراهیم  
 زوجه خود ساری را بصفت خواهری موصوف گردانیده اند پس لازم می آید که ازین گفتن  
 زبانی ایشان همشیره حقیقی آنجناب العیاذ بالله بران عالی قباب حرام گردیده باشند و  
 حضرت ابراهیم که باز بران معطره متصرف شدند پس معاذ الله خلاف اتفاق و فعل شنیع فساد  
 و فحار را بعمل آورده باشند و اگر از زبانی گفتن هیچ نمیشود پس مطلب ثابت گردید در باب ازدواج  
 کتاب پیدایش مذکور است و هرگاه او نزدیک مصر رسید از زن خود ساری گفت بین من  
 و تو ای که تو زنی خوبصورتی چنین خواهی شد که تره مصرها خواهند دید و خواهند گفت که این  
 زوجه و بیست پس مرا خواهند گشت ترا زنده خواهند گشت تو خواهی گفت که من خواهر ابراهیم  
 تا که از سبب تخیر من شود و جان من بوسیله سلامت ماندن بعد ابراهیم هرگاه در مصر  
 رسید در آن هنگام مصریان آنعورت را دیدند که نهایت خوبصورت است و امیران فرعون  
 هم او را گزیدند و بخنوز فرعون بسیار ستایش او نمودند پس آنرا از محل فرعون بردند و وی  
 بسبب آنکه بر ابراهیم احسان کرد که او کو سفند با و بزها و بزکاو با و خرما و غلامها و کنیزها و با چاه

و اشتراک یافت انگاه یهوده فرعون و خاندانش ابرای ساری زوجه ابراهیم بهترین انقسام نمودن  
 برادران وقت فرعون ابراهیم را طلبید گفت که تو از من این چه کردی چرا تو مرا آگاه نمودی که از  
 زوجه من میباشد و چرا گفتی که وی خواهر من است حتی که من میگویم که تو مرا آگاه نمودی که از  
 این زن است تو او را بگیر بر و انگاه فرعون آدمهای خود را برای می حکم کرد آنها او را زوجه  
 اش را مع تمام آنچه از انش بوده رفتن دادند انتی ترجمه مذکور فی الکتاب المذکور فی هذا المقام  
 و همین امر از حضرت ابراهیم نسبت با یاسج پادشاه فلسطین نیز واقعه شدست و هم چنین حضرت  
 اسحق هم زوجه خود را خواهر خود ساخته اند چنانچه در فصل میست و ششم کتاب مذکور انجیل نیز  
 مسطور است و چه بچشم نیست که در تورات مذکور مسطور است که اولاد حضرت لوط از دختران  
 حقیقی شان الیاذباله بهر سیده با نیطریق که معاذ الله دختران شان ایشان را شرع رانیدند  
 و هرگاه هست بی هوش گردیدند با ایشان هم بستر شدند و با بعد من تنگ آمدند پس  
 ایشان پادری صاحب بیان فرمایند که این حرکت که ابراهیم با یکی و بر سرزکاری بوده هرگاه  
 چنین کات شنیعانه فی پیغمبری نبوت نیست پس فعال خباب سالناب صلی الله علیه و آله و سلم که  
 هیچ فعل از ان اقبال گناه و عصیان نبوده چنانچه فی نبوت خواهد بود و هر چند تحریر حال اشار الیه را  
 بسبب کمال شاعت و فصاحت هرگز در کم گواری نمی کند مگر مقتضای اینکه نقل فکر نباشد  
 بناچار می ذکر کرده شود در باب نوزدهم کتاب پیشین مگر بهر طبع هر دو دختر خود از  
 زهر بکره رفته سکونت اختیار کرد و چرا که او از سکونت غریب ترسید انگاه وی و هر دو دختر از  
 در یکبار رفته سکونت اختیار کردند دختر کلان از دختر کوچک گفت که پدر ما مردی که بن سال است و در  
 زمین مردی دیگر باقی مانده که نزد ما بنیاید چنانچه در تمام دنیا رسم است پس بیایید ما پدر خود را شراب  
 خوراییم و ما از وی هم بستر شویم تا که ما از پدر خود نسلی بگیریم انگاه ایشان در شب پدر خود را شربت

خوراندند و دختر کلانی رفت و از مرد خود میبهرت شد و بی بوقت خوابیدن آن دختر بوقت برخواستن  
 او را نشناخت هرگاه روز دوم شد کلان آنرا کوچک گفت که همین شب من باید بخورم و خوابم  
 نماند و او را مشب نیز شراب خورانیم و مشب تو رفته از وی میبهرت شود تا که با من بی خود بگویم در  
 هنگام ایشان پدر خود را در مشب نیز شراب خوراندند و دختر کوچک خاسته با وی خوابید  
 وی او را هم بوقت خوابیدن و برخواستن نشناخت پس هر دو دختر لوط از پدر خود حاکم شدند  
 و دختر کلان یک پسر آید و نامش باب نهاد که او پدر کلان موابیا است که الی الیوم موجود  
 اند و دختر کوچک که بوده او نیز یک پسر آید و نامش بن عمی گذاشت و او پدر کلان بنی  
 عم است که الی الیوم موجود است و قضیحه جعفر را نیز عیان خن شناسی مرتبه انبیا  
 و بر مرتبه صفت آیه را محقق و دلیل میداند که چنین مضامین مستقیم در آن مندرج کرده اند  
 اعوذ بالله من عقاب حق تعالی که الانور المسمیة اکنون ما متوجه شویم باینکه غلط پادری پس  
 معلوم باید کرد که قطع نظر از غلط کثیره که درباره ترک اعراب از پادری مذکور در نقل است  
 مسطوره واقع شده این غلط عجیب باید دید که لفظ امسک که صیغه امر است بفتح حرف آخر  
 نقل کرده است و این غلط صریح مشاهده کنید که فقره های اخیر آیت را با این اعراب  
 ذکر فرموده قیما فوض الله له سبحانه الله فوض که فعل مضی است مضموم الآخر و لفظ الله را  
 که در ترکیب فعل واقع منصوب الآخر نوشته است و بجز حفظ اعمی در ابتدای ترجمه اینم مثل سابق  
 نهایت عجیب است علاوه برین در ترجمه آیت مسطوره اکثر فقرات موافق ترجمه فعلی نیست  
 و بیجا و ره می باشد و ترجمه این فقره کریمه و کان امر الله مقعودا کان علی السبیل من  
 جرح قیما فوض الله له فوض این قسم که نموده است و هست حکم که در این ترجمه مضائقه  
 نیست و باید که فرار داد الله برای وی ازین صاف ظاهر شود که پادری معنی فقره الله را



بخوابی غفید و غلط ترجمه کرده افاده عیسای این پاکیزگی پرستگار را دریافت نماند حسب حکم ابراهیم  
بخوابی آمد و گویا دریافت نمودیم و در میزان عقل بحدیدیم بجهان منافی تقوی و پرستکاری  
قرار نمی یابد ای پادشاه حسب هرگاه چنین امور را نیز منافی پاکیزگی و پرستکاری می فهمید پس چرا  
البته لازم است که این پاکیزگی پرستکاری حضرت ابراهیم حضرت نوح را دست یافتم که ایشان را وح خود را الخاوند  
خواجه را گفته محل پادشاه محرم فرستادند با وجود پیوسته ساقی باز ایشان تصرف نمودند و آنها را ترک نمودند و نیز  
این پاکیزگی پرستکاری حضرت ابراهیم دریافت نماند که ایشان معاوانه در ضمن حیات او را و  
جانشانی از زوج ایشان خلاف حکم حق سبحانه تعالی فعلی شایع کردند و او را حاکم ساخته و عنایت نمودند  
این تقوی پرستکاری حضرت لوط را دریافت کنند که از دختران خود عیاذ الله بجهنم  
یهود و نصاری مرتکب شده اند حتی که بسبب همان فعل متبرک نسل شان باقی ماند و عیاذ الله بجهنم  
این پاکیزگی پرستکاری حضرت سلیمان را معلوم کنند که ایشان را عیاذ الله بجهنم مادر خود را و کردار  
کرده اند و برادر بزرگ خود را بجهنم قتل نموده و زیاده از تمام این امور این پاکیزگی پرستکاری است  
که حضرت سلیمان بگوای تورات بت پرستی هم کرده و بسبب آن مورد عتاب از جانب ربه  
الارباب شده اعوذ بالله من اعتقاد ذلک کلمه تند ما اول این عبارت است که  
در میان مفر اول از اسفار ملوک فصل ثانی مذکور فعلت تبشیر الی سلیمان النکاحی طه اذ و  
فلما را الالک قام الیها و سجد لها ثم جلس علی منبره و امر ان یلقی منبره ایضا فجلس عن منبره الیها  
انی انیک لاسا که طه لارونی فیها فقال لها الملك سل ایام فانی لارو که قالت تدفع  
ایستاد اشیر الیها لارونی انیک لبقیر له امرأة فرد سلیمان علی امه قالم کایف سالت ایستاد  
شیر الیها لارونی ایستاد ایستاد ایستاد ایستاد ایستاد ایستاد ایستاد ایستاد ایستاد ایستاد ایستاد  
وقال هذا یضغ اندلی کذلک یملی النکان ذونیا ارو هذا الامر الی سالت ایستاد ایستاد ایستاد ایستاد

بالربحی الذی صلحی و طبعنی علی نبر و اود الی و صیر لی علیا کما قال ان سیت الیوم حتی اقل اذ وینا  
 و ارجل الملک سلیمان بنایان لویا و غ غلطی اذ وینا فقله انتهی سند امر ثانی بن عبارت کتبت فی  
 یازدهم سفره کور مطور است اما کان عند کبر سلیمان اعوی سنا و قله مال الی الهه آخر و لم یکن  
 سلیمان مد به مثل کان قلب اود ابیه تبع سلیمان عشرون الهه الصیدانین کاموش الهه المومنین ملکوا  
 الهه بنی عمون و اترک سلیمان النبیص امام الرب لم یم عمل الله عبادیه فقل اذ و ابیه بنای سلیمان بعد  
 ذلک مد بجاکا موش آله مواب فی جبل الذی قدام اورشليم و ملکوم الهه بنی عمون و کذلک منع  
 به جمع نسائه الغرباء و جعل لهن مواضع یدجن و یخبرن فغضب الرب علی سلیمان قال قلبه  
 عباد الهه اسرائیل الذی ظنهم انهم یمین ناه عن العمل ان لا تتبع الهه الشرع لم یحفظوا الهه الرب  
 ای یاد یصاحب یاده این چه قیاس خوابند بود که سناد آنها بجانب بنی اسرائیل من کتابها می  
 کرده اند مستقرند و استعجبه من سناد ملک الصلح الی الانبیاء المرضیین صلوات الله  
 سلامه علیهم اجمعین بر بنان فرماید که با وجود سناد این قیاس کجا تقدیر بر بنی اسرائیل فرمایند که  
 باقیان ترجمه **قول بی ثبات** سخن دوم اکنون غور باید کرد که در محمد صلی الله  
 علیه و آله و سلم تشافی سجات بوده یا نه اذ آنچه بر رسالت او کو ای بود و سپاره سیر و بم قرآن  
 در سوره رعد مکتوب است که کافر یکونید که ما و امیکه تشافی از الله تعالی روی نازل نشود و اما  
 نحو اسم آورد پس صرف سند تعلیم دهند یا فتنه و در عذر سجات طاقت کرامات الهه سخن  
 می گوید و لو ان قرآنا سیرت به الجمال و قطعت به الارض او کلمه به الامم  
 بل لله لاکثر جمیعاً اعنی که قرآنی دیگر شده بودی که روان شود از ان که دایره شود از ان  
 یا گویند از ان مرده بلکه درست است از همه کارها و در سبب انهم در جواب چند  
 سوره از ان جمله است که سناد تعالی که من از انسان فرق نیستم مانند حواری است و انهم

مقدمه است که اگر کسی از قرآن از روی قرآن از محمد صلی الله علیه و آله و سلم این معجزه  
 بلکه در بسیار است و هم در سوره قمر و هم است اقترع الساعه و النشق القمر یعنی نزدیک  
 آمد آن که می چاک شده از این ثابت می شود که از محمد صلی الله علیه و آله و سلم این معجزه شده و نه از  
 سخن تفسیر ثابت می توان شد **جواب هشتم** بنا بر بشارات انجیل و تورات  
 که بیشتر مردم کرده و مطابق بشارات نهائیکه عنقریب در مقامات مناسب که خواهد شد  
 رسالت جناب رسالت صلی الله علیه و آله و سلم ثابت است پس صاحب اعجاز بودن آن جناب  
 صلی الله علیه و آله و سلم گفتگو کردن در حقیقت تکذیب انجیل و تورات نمود دست پس لازم است که باید  
 بر حال کتابها خود ترجمه کرد و اطاعت اقتدای آنها را لازم نموده از چنین حرفها زبان خود را  
 بند فرمایند قطع نظر ازین هر منصف میداند و در قرآن هم جای صریح است چنانچه آیتی عنقریب  
 مذکور خواهد شد که لغوا شر را بجانب جناب سالک نسبت بحر و جاد و میکروند پس در حقیقت  
 انصاف فرمایند که اگر از انجناب صلی الله علیه و آله و سلم معجزات امور خارق عادات ظاهر نشد  
 پس چه بسا در حقیقت بوده علاوه برین حد و معجزات از جناب سید کائنات صلی الله علیه  
 و آله و سلم توان ثابت است پس از انکار و انحراف کردن سراسر بی انصافی است اگر خدا نخواهد  
 پادری صاحب از رکود اعوجاج از حجت تو این مذکور اعراض خواهند کرد هرگز بر پیوسته و فلاسفه  
 ملاحظه و اقران مثال شان حقیقت نبوت حضرت موسی و حضرت عیسی بلکه حقیقت هیچ نبی  
 ثابت نخواهد کرد و آگاهان پادری در سپاره سیزدهم قرآن در سوره مد کتاب است انما این دعوی  
 غلط صریح است هیچ جاد در سوره بعد مردم نیست که کافر میگویند ما دایمیکه نشانی از الله تعالی  
 وی نازل نشود و ایمان <sup>نیز</sup> آورد پس فاسد تعلیم دهنده یا فاسد پس انگونه دعا کردن بر  
 اغوا <sup>نیز</sup> و خیال از انرازد آستن از مرد و اقل نهایت سید است لفظ سید یا سید یا سید یا سید

حرف می که جایز و کلام پادری مذکور غلط محض است افاده عدسائی و عذر عجزات و طاعت  
 کرامات نشان می گوید و گوئیم که ای کمالایک و الترحمة بهر کرد عذر صاحب معجزه و صاحب کرامات  
 نبودن آیت مرعومه ارد نشده بلکه حقیقت حال نهیت که لغارنا انصاف از بهر احوال  
 و اعتساف از پیغمبر حد چنین سائل شده بودند که اگر قرآن مجید را منزل من جانب الله می شمارید  
 پس آن قوی کوههای می که معطر از اجاباها و آن جنبش دهید زمین اشق کنید که از آن چشمهای آب  
 جاری شود و مردگان را بسبب آن کو بکنید جواب امور مذکوره جناب باری عز اسمه است مطهره  
 را نازل فرمود و در آن بیان نمود که اگر پیشتر قرآنی نازل گشته بودی که راه میرفت بسبب آن  
 توبها و شوق میکرد و بسبب آن مین گو یا کرده میشد از آن مردها این قرآن هم همچنان می بود پس  
 بیکه شما سوال میکنید از بهر ذری انصافی است بلکه همه امور در اختیار خدست هر امریکه او میخواهد  
 دست پیغمبر خود جاری می نماید و ویرانجمله معجزات میکرد و اند حکومت یکس خدایت که او  
 بان بردار کسی بوده باشد تا از حکومت شما خدا آن امور را واقع سازد و غرض از آیت مذکور عجز  
 باب رسالت صلی الله علیه و آله وسلم از اظهار معجزه ثابت نمیشود و چگونه این امر نبوده باشد حال  
 جمع معجزه بودن آنجناب صلی الله علیه و آله وسلم تواتر و بشهادت قرآن مجید و شواهد است  
 چنانچه عنقریب حال این بخوبی ظاهر خواهد گردید و مستورم بیان شده است تا بحمد صاحب انصاف  
 بدانند که هر که صاحب معجزه باشد پس این امر ضروری نیست که او را هر وقت مثل خدا قدرت طاعت  
 آماج امور بوده باشد و او را بحجرت حصول پیغمبری خدائی هم بدست بیاید یعنی اگر با هم عاقل الله را می توان  
 کرد رسالت پذیر دیگر است خدائی را از ابراهیم یا در صاحب باید که خلایق فخر و تحسین معنی آیات بخوبی  
 نال نمایند و در فعل آیت مذکوره هم از ابراهیم صاحب دو مقام در میان او خطاب صریح و لغزش  
 است که اینها عطا قطعات است تخفیف نفس کرده است حال آنکه شاید دیگر اینکه غلط کلام را با نیت

صیغه معروف ذکر فرموده است حال آنکه آن در مقام غلط است زیرا که لفظ مسطور در قرآن مجید بصیغه  
بال با عراب صیغه مذکور وارد شده و لفظ آنی مثل سابق بیوقع است علاوه برین ترجمه کردن  
فقره او قطعت به الارض که در آیت مذکور است با نظری یا پاره شود از ان زمین نهم مطبوع  
عقل است و اینکه در ترجمه فاده فرموده اند یا شود از ان مرده ازین صاف ظاهر شود  
که باید در صاحب سبب تامل خواه از رکبذ قلت ادراک معنی آیت الغفیه اند و لفظ کلمه معروف  
شناخته اند بجان اسد این کار از تو آید و مردان چنین کنند و اینکه فاده فرموده اند بلکه در دست  
اسد اند تمه کار پس از یاد و اضافایندست در ترجمه توجه و افاضه باید در صاحب صورت  
و قوع یافته والا در آیت لفظیکه دال بران بوده باشد مذکور نباشد فاده پادری و در سیاره  
پانزدهم در جواب چند سوالات نوشته است که شکر اسد تعالی الم نهم غلط محض است هیچ جاد سیاره  
پانزدهم چنین فقره که معنیش این بوده باشد که شکر اسد تعالی که من از بهمان فرق غنیمت وارد شده  
این فقط خطای فهم باید در صاحب است و هم چنین فقره که معنیش چنین بوده باشد مانند حواله  
فرستاده شد پس تعجب است از پادری صاحب که چه ایشان خیال انجام کار فرمودند و چگونه  
امور باطله را در رساله خود مندرج نمودند و از فقره پادری که ترجمه اش بعینها چنین مذکور گردید  
من از انسان فرق غنیمت پس بجا و ره هم است غرض در سیاره پانزدهم در میان آیتی در جواب  
سوال آنیکه بعضی از ان متضمن طلب مجاز است و بعضی متضمن طلب اموریکه گاهی از هیچ غیر صیغه  
نشده و مضمون وارد شده که منزه میدانم پروردگار خود را که من مکر انسان مثل این  
اصلا منافی طلبان است و منزه است که اگر پیشتر چنین امور از غیر صیغه ظاهر گشته بودی من  
ظانم که دوم هرگاه چنین کار را از هیچ غیر صیغه بچگاه واقع نشد  
غرض از آیات مرقومه که پادری تهلیل کرد پس و لا هرگز ند علیه الله و سلم

مزعوم پادری نباشد چنانچه دانستی ثانیاً امور بسیار در نوریت و انجیل ارد شده که از آنها بطرز  
پادری صاحب سند لال کردن بر عدم اعجاز چندین پیغمبر ممکن است فاما هو جواه نهو جوا بانا در ماست  
از نوریت در حال حضرت یعقوب مذکور شد و هرگاه رحیل دید که از وی و لاد یعقوب نبود  
پس رحیل ابر خوهر خود در شک آمد و یعقوب را گفت که مرا هم بچه مابده و اگر نه من خواهم مرد  
در آن هنگام نسبت بر رحیل آتش خشم یعقوب شعله و گشت و گفت من مگر بجای خدایم آنکه  
ترا از میوه شکم باز داشته نهدی و از عبارات موافق طرز پادری صاف ظاهر میشود که حضرت  
یعقوب العیاذ بالله طاقت معجزات نبوده که از چنین امر نادشوار عاجز شدند و ازین فقره  
حضرت یعقوب من مگر بجای خدایم صاف تصدیق کلامیکه ما پیشتر نوشته ایم که رسالت الهی  
است و خدائی چنین دیکر ظاهر و آشکار میشود فعلیک بالاضاف و ترک الاعتناء  
برین اگر حضرت ابراهیم و حضرت اسحق پیغمبر و صاحب محجری بوده اند پس از ایشان انقدر هم ممکن  
نشد که از واج خود را از نظر مای بنی اسرائیل غیر هم از راه معجزه غائب میکردند یا بطرز دیگر  
حفاظت شان می نمودند و لوبت به همشیره ساختن نمیرسید و چرا خوف جاها می خود کردند  
مگر خود را هم از رکبند اعجاز محفوظ داشتن از ایشان ممکن نبوده پس موافق طرز سند لال پادری  
ظاهر میشود که اینحضرات معاذ الله پیغمبر بر حق نبوده اند اکنون حال حضرت عیسی که حضرت نصاری  
جناب ایشان را پیغمبری که یکطرف تبه الوهیت را هم حواله میفرمایند بشنود از جناب ایشان موافق هم  
باطل نصاری انقدر هم ممکن نشد که خود را از گرفتار شدن بدو معجزه غایت میکردند و  
اصلوب نمیشدند سبحان الله نظیره خدائیت که تدبیرندگان خود هم نمیشدند و از مخلوقات خود  
کنند که اینهمه ای شفاعت خلق بوده ما خواهم گفت پیغمبر  
بنابین تصدیقات کشیدن نمیرسید و شفاعت مستحق میشود

باجمله فصل ساس انجیل و احادیث عبارت مرقوم است قالوا له آیه آتی تصنع لذلایا و نمون کبک اذا  
تصنع ما بارنا اکلوا ان فی البریه کما هو مکتوب ان عطا بهم خبز من السماء فاکلوا انتهى در جواب این  
کایم همو و حضرت عیسی فتطبر تقریرات ساسانی که تفکر کرده اند و هیچ مجزیه که مسکت بوده باشد ظاهراً  
نه فرموده و از تجزیهات سابقه خود هم سبب لال ننموده ازین امور ظاهراً میشود که آنجناب صاحب  
نبوده اند و در فصل رابع عشره مرقوم است قال فیلبس سیدارنا الالب و حسنا و فلبس کس این سوال  
آورده بود پس گفت کتب طبری مجاب می باشد و در کتب پیشین درستی که در تورات مصرح است که از حضرت  
سوی یهوا یعنی خدا با هم ملاقات و بدو می نشست که بر همان طرز فلبس غیره در حضرت عیسی را  
مینمودند ممکن بوده که حضرت عیسی ایقاع امر مذکور را ننموده و برین قبیل تقریر زانی که تفکر در  
که هر که مراد دیدم را دیدم در بدرم و پدر درین است پس معلوم شد که آنحضرت السیاد با آن صاحب  
مجزیه نبوده اند و از امر مذکور عاجز بوده و اینکه فرموده اند که پدر درین است و من در بدرم اگر ازین احاط  
حقیقه مراد گرفته شود پس قطع نظر از اجابت کثیره آخر قول ما قانیم بلکه که معقده مضاری است باطل میشود  
و در بنیان انبیت حضرت عیسی هم رخنه کلامی حادث میشود علاوه برین حضرت عیسی چرا خدا را از خود جدا  
نمودند مگر ایشان ازین امر عاجز بودند عرض بطرز مذکور از امور بسیار است لال عدم اعجاز حضرت  
عیسی غیره انبیا می تواند نمود و باخوف مزید طولی بهمین فکر کشای کم قطع نظر از نیمه سبیل تنزل  
تسلیم میکنیم که در اکثر امور ناقص منافات در عبارات انجیل واقع است مثل اینکه خود پادری نوشته  
است که از اخبار انجیل لال در حدیث عیسی ثابت میشود و ما پیشتر از انجیل نقل کرده ایم که حضرت عیسی  
با سائیت و فرموده انجیل با پیچیدگی همین تناقض منافی را رافعه است فرموده ما هم همان طرز

اگر چه بطایفه ای از قرآن مجید منافی است دیگر خواهد بود  
آوردن آیات مرقومه بر عدم اعجاز جناب سالتاب صلی الله علیه و سلم حالاً

از آیات بسیار صد و هجرت از انجانب ثابت است اصلا وجه توجیه ندارد و افتاده بادی و نقد  
 شوقی که اکثر مسلمان میگویند الی هذه الافادة ازین ثابت نمیشود که از محمد صلی الله علیه و آله و سلم  
 این معجزه شده جوابی چه فقط همین قدر است که معجزه شوق القدر اکثر مسلمانان بزرگ میکنند بلکه بتواتر  
 معجزه مذکوره ثابت است پس انکار آن سراسر بوجه و از روی قرآن هم صد و معجزه مسطور  
 از جناب رسالت صلی الله علیه و آله و سلم ظاهر و بوی ازیر که در سوره فتحین وارد شده  
 اقتربت الساعة والنشق القمروان یروا الیه لیرضوا ویقولوا یحضرنا صلی الله علیه و آله و سلم  
 که قیامت نزدیک شده ماه شکافته گردید و اگر می بیند از کفار معجزه و نشانی را اعراض میکنند و  
 میگویند که این جادوست که همواره کار محمد صلی الله علیه و آله و سلم است پس از دیدن این آیت  
 باهم دیگر صاف ظاهر و آشکار میکرد که معجزه شوق القدر از جناب رسالت صلی الله علیه و آله و سلم  
 الله و سلم صادر شده و ظاهر برای همین اخفای حقیقت حال پادری صاحب فقط ذکر آیه  
 اقتربت الساعة انشق القمرا کفانموه اند و مابعد از ذکر نضرموده و مقصود از آیت مذکوره  
 اینست که معجزه نشانی قمر از جناب رسالت صلی الله علیه و آله و سلم صادر شده این امر دلیل  
 حقیقت پیغمبر الزمان و علامت قرب قیامت و امارت و انقطاع سلسله رسالت است  
 پس چنان پادری صاحب میفرماید که از روی قرآن معجزه مذکوره صادر شده که معجزه  
 مذکوره را نفی اندازیده و استباحت اخلاف و قطع نظر ازین سبیل تنزل میگویند که بفرمود  
 کلام پادری در پیغمبر صدق درست است لکن آیه و ان یروا الیه لیرضوا که صاف ظاهر میشود  
 که انجانب صاحب معجزه بود و اندیش لازم است که پادری صاحب هم با عجز از جناب قرار و عقدا کنند زیرا که  
 کلام مذکور شان بسوی این امر مشعر است که معجزه که از روی قرآن ثابت باشد از ان انکار و  
 انحراف نخواهند فرموده بجاگاه حقیقت حال اینست پس لابد که این معجزه بایسته رسالت صلی الله علیه و آله و سلم



علیه السلام را که در شب بار سجده کرده است و بگوید که آن نواز وی قرآن  
 ثابت است قال سبحان الله الذي أسس عبيداً كذا من المسجد الحرام المسجد  
 الاقصا الذي باركنا حوله لزيارته من أياتنا انه هو السميع البصير وجمنین بحجّه بودن  
 قرآن مجید اعتراف نمایند زیرا که در آن آیاتیکه در ذیل دلیل اول مرقوم شد معجزه بودن آن مصرحت  
 و آنطسپاره در عبارت پادرسلطت و همچنین شوشن اقرب الساعه بفتح تاء و خبر مراد از ساعت  
 در قیامت است پس ترجمه آن لفظ کبری شوشن حاجی تحجب فاده عیسائی و در این سخن از تفسیر الحکم  
 سبحان الله تفسیر مجمع البیان تفسیر ذرونی و تفسیر ابدی و تفسیر ضیاء و تفسیر کشف الی غیر  
 ذلک من التفسیر در ذیل تفسیر آیه اقرب الساعه الی آخر معجزه شوق لقر مجله و فصل مذکور و همین  
 است و تفسیر در آن مصنفش تصریح کرده است باینکه مذہب جمهور مفسرین همین است که آیت سبطه  
 در بیان معجزه مذکور نازل شده و در تفسیر کبیر تصریح این امر واقع که مفسرین با سمرهم متفق اند باینکه  
 معجزه شوق قرآن جناب سالما صلی الله علیه و آله و سلم واقع شده در احادیث هم بکثرت آمدند و  
 دارد و منقول پس تعجب است که چگونه پادرسایح جنین مقال مضحکه طفا را تحریک کردند و ادوات  
 خود را از علم تفسیر عقلاً ظاهر فرمودند و از مال کلانندیش نموندند **قول بی شب**  
 علامت سودی نبی بودن پیشین کونیست این نیز محمد صلی الله علیه و آله و سلم ثابت شدن مشکل است  
 و اگر چه مردم در حق محمد صلی الله علیه و آله و سلم بطور پیشین کونی بسیار سخنها می کنند لکن در اینها سخنها  
 بسیار که در کلامهای پیشین خدا از پیشینند چنانکه آنها را و سخنها می شمارند بیکر و مکر صرف هر قدر که می  
 در کلام بنیامتی نمود باینکه خلاف شان گفت اگر ایشان می دانستند که سخنی گفته باشند پس این  
 سخن را نشنایند و ثابت نگذاشتند که در اینها چنین دم میباشند که احوال پسین را دریافت کرده قیاساً  
 خبری از آنکه هم میدهند و اگر در آن سخنی است آید پس ایشان را باینهمه رای این نبوت محمد صلی

محمد صلی الله علیه و سلم از پیشین کوئی و می ثابت نمیتواند شد بلکه خود اقرار میکند که مراقات پیشین کوئی  
 نیست چنانچه در سوره اعراف مرقوم است **قُلْ اَلَمْ يَكُنْ لَّنَفْسِنَا نَفْعًا وَاَضَرَّ لَنَا شَاءَ اَللّٰهِ وَكَوْنًا**  
**لَا نَعْلَمُ الْعِلْمَ الْعَبِيْدَ اَسْتَغْنٰكَ رَبُّنَا اَلْجَبْرُ وَاَمْسَيْنَا السَّوْءَ اَلَا نَدْرِيْ اَنْتَ خَيْرُ الْغٰفِرِيْنَ**  
 اعنی کجاست آنکه ستم را بجای حق ندی و آنکه بدی را بدی و اگر من هستی بودی سخن غیب پس  
 بسیار خوبیهایی که فرموده را بدی هیچ وقت نیرسید من که همین حرف و خوشی شنونده ام که و یکبار از این  
 ظاهر شود که در محمد صلی الله علیه و سلم طاف پیشین کوئی نبوده **جواب حتمات منکرین**  
 و عیسی علیهما السلام هم همین تقریر را با این طریق ادایتواند کرد که اثبات صفت پیشین کوئی در حق آنند  
 جناب مشکل است زیرا که سخنها نیکنه ایشان موافق سخنان انبیای سابقین گفته اند و سخنان گفته شده  
 شمار نخواهد شد که صرف نقد که ایشان در کلام انبیا الحاق نموده اند یا بخلاف شان فرموده و اگر  
 پیشین نبی یافته سخن گفته باشند پس چنین سخن نبوت شان ثابت نخواهد شد چرا که در هر زمان چنین زمان  
 میباشد که حالات ماضیه در یافت کرده قیاسا خبری از حالات آینده هم میدهند پس اگر از ان  
 سخنها سخن مطابق واقع بشود ایشان از انبیا معدود خواهند شد از جهت نبوت موسی و عیسی و پیشین  
 کوئی شان ثابت نمیتواند شد فاجوبه فاجوبه باینجا بجهت پیشین کوئی جناب با تمام صلی الله علیه و سلم  
 بتواتر ثابت است این نیست که فقط چنین کسان بیان میکنند که کلام آنها مفید یقین بنیاست پس  
 انکار آن سر را سربو ایضا فی وسد با اثبات نبوت انبیای سابقین است و از روی قرآن هم صدق  
 امر مسطور از جناب صدق ثابت یقین پس بلکه یاد درصاحتی ای تصدیق کلام مذکور که در سوره  
 خود فاده فرموده اند انکار از ان نفرماید قال الله تعالی **لَقَدْ صَدَّقَ اللهُ رَسُولَهُ اَوْ يٰۤاَيُّهَا الْحَقُّ**  
**لَقَدْ خَلَقْنَا الْمَرْسِيْنَ اَكْرَمَ اَنْبِيَاءِ اللّٰهِ اَمِنْهُمْ خُلَفَاۤئِن رُّسُلِكُمْ وَّمُقَصِّرٌ لَا يَخْفَوْنَ عَلٰۤى اَمَامٍ**  
**لَقَدْ جَعَلْنَا مَزْدُوْدًا اَلْوَحْشَ قُوْنًا وَاِنْ يَنْشَاۤءُ رَبُّنَا لَنُبْلِغَنَّكَ رَجْعًا مَّرْفُوعًا ثُمَّ لَنَنْزِلَنَّكَ اِلٰى اَرْضٍ**

رسالت صلی الله علیه و آله وسلم انما حی بریان فرموده بودند در بیان حال غلبه و مضمضه و مسح بر  
غلبت الروم فی ارضهم من قبلهم سیغلبون فی اربع سنین الله الامم من قبل و  
من بعد و یومئذ یفرح المؤمنون بحکم الله یصرون یسأله و هو الغریز الرحیم و عد الله لا  
یحلف الله و عده و لکن اکثر الناس لا یعلمون باجملة حقیقت نبوت جناب رسالت صلی الله علیه  
آله و سلم بشهادت اخبار تورات و انجیل ثابت است چنانچه در سابق این امر مذکور شده و آینه هم متعلق  
آن مذکور خواهد شد پس پیشین کوئی جناب بحث گفتگو نمودن در حقیقت تکذیب اخبار تورات و انجیل  
العیاذ بالله و الله فاده یاد رکزن در آنها انهم بهم نزد عقل منصف دلیل حقیقت نبوت جناب رسالت صلی  
الله علیه و آله است زیرا که هر صاحب انصاف میداند که جناب رسالت اتمی بوده اند و از هیچکس انجناب  
هیچ نمونده بودند و از علماء یهود و نصاری و از انحضرت اصلا ملاقات نبوده با وجود اینهمه اخبار انبیای  
سابقین در حالات کتب با ضحیه که انجناب بیان فرموده اگر از رکذر انجا نیست یکریست فاده یاد  
بلکه محمد خود اقرار میکند الی آخر افاذ جواب و احیی و الا انیکه یاد ریاض حاج عا کرده اند که محمد خود اقرار  
میکند که مرا طاعت پیشین کنی نیست غلط محض است هرگز انجناب کاهی اقرار این امر که مرا طاعت  
پیشین کنی نیابت نموده اند و است را که یاد ریاض حاجت گرفته از ان اصلا این امر ظاهر نشود  
از آیت مذکور که فقط همین قدر معلوم میکرد که انجناب بحکم پروردگار چنین ارشاد فرموده اند که انجناب عالم  
الغیب نبوده اند یعنی مثل جناب یاری عزیمه به امور غیب انید انشد و بنیر از مطلع آگاه گزین حسیب و قضا  
طاقت علم غیب نیفتند و این امر چگونگی نبوت نیست زیرا که شهادت انجیل جمیع انبیاء محتاج تعلیم حقیقتا  
بوده اند و همانرا بیان میکردند که از خدا می آموختند پس چه اعتراض کنی بر جناب رسالت صلی الله  
علیه و آله و سلم بسبب آنکه از مذکور چیست چنانچه در فصل سادس انجیل یوحنا مرقوم است که کتب فی الانبیاء  
انهم یوفون جهنم من انبیا یعنی بدستیکه خدا نوشته است در حال انیکه حقیقت آنها یکی آموخته اند

از خدا بیانشد ازین کلام صاف معلوم میشود که در خود انبیا بالذات طاقت علم غیب نباشد پس در نصیحت  
 اضافه فرماید که هر چه جناب سالک صلی الله علیه و آله و سلم بیان فرموده موافق همان ارشاد نموده  
 که حق سبحانه و تعالی در حق جمیع انبیا نوشته است مخالف آن پس ایراد دارد در باره آنجناب که بی انصاف  
 نیست دیگر چیست علاوه برین خود حضرت عیسی در بیان احوال خود میفرماید و در سابق مذکور شد  
 الهی ارسلنی حق و المدی هم معتمده به حکم فی العالم یعنی هر که مرا فرستاده است حق همانست هر چه من از  
 شنیده ام همان را در عالم بیان می کنم و باز ارشاد میفرماید انی است فعل شیء من عندی لکن کما علی  
 ان کذا قال یعنی بسویک من را چنانچه و چیزی نمی گویم لکن چنانچه پدر مرا آموخته است همان من می گویم ازین عبارتها  
 نیز صاف هر چه ارشاد میشود که در حضرت عیسی هم بربیل استقلال طاقت علم غیب نبوده بلکه آنچه از خدا آموخته و همان  
 نموده بود همان را بیان می نمود و اگر در خود آنجناب طاقت علم غیب و بی هیچ حاجت آمون شنیدن بوده  
 موافق همین طرز و طریق انبیا جناب سالک صلی الله علیه و آله و سلم هم ارشاد کرده است که مرا طاقت علم غیب  
 علی لیل الاستقلال نباشد پس طعن بر آن کردن بوجه است و چگونه این فرموده باشد حال آنکه در خود قرآن  
 وارد شده و مایطوع عن الهوی ان هو الا و حی یوحی علی حدیذ القلم یعنی کلام میکند بفرشت  
 از خواش نفسانی نیست کلامشان مگر وحی بانی تعلیم کرده است ایشان را شدیده تقوی پس درست که مراد از آن  
 مذکور همان بوده باشد که ما بیان کردیم و این فقره که در آخر آیت مذکور وارد شده است ان اکابر  
 ندی و بشیر لکم یوم یوم من هم بشیر لکم مذکور است زیرا که حضرت همان بشارت و تحویف آنجناب می فرماید  
 که از جانب آبان می آید و در اکنون انصاف ملاحظه فرمایند که حقد کلام آنجناب موافق طریق کمال  
 انبیا است پس لست که چنانچه انبیا ی یقین اقرار کرده اند باینکه ایشان متعلم از خدا نیست و فی حدیث  
 عالم الغیب نیستیم چنین آنجناب هم ارشاد فرموده است چنانچه ایشان فرموده اند که تعلیم خدا شامل حالشان  
 شده هم چنین زبان آنجناب هم وارد شده است علی حدیذ القلم پس عرض کرد آنجناب است

بیوجبت ثانیاً ملاحظه فرمائید که چند خطا با نقل آیت مذکوره از یاد صاحب صادر شده تمام فقره آن را  
 را حذف فرموده اند و کلام نقل نموده فقره ولو کنت البصیغه مخاطب که فرموده حالانکه در قرآن مجید  
 بصیغه تکلم وارد شده است و مطابق همین یاد صاحب ترجمه هم کرده اند از این عجایب کلام اعلم الغیب و غلط  
 کرده اند یکی اینکه لفظ اعلم بوجهی که نقل نموده اند حالانکه در قرآن مرفوع الاخرست دوم اینکه بار غیب  
 را محذوف نقل فرموده اند حالانکه منصوب است و در لفظ لاشکرت هم در خطا کرده اند بنه و صلی را بفتح نقل  
 نموده اند و اسقاط نفرموده و آخرش را بحکمت فتح نقل کرده اند حالانکه مضموم است و در فقره یاسنی  
 السور هم چند غلط از یاد صاحب صادر شده فتح یا یسنی انوشته اند و در لفظ السوسین هم را  
 مفتوح نقل کرده اند با وجود اینکه آنهم مضموم میباشند پس ازین غلاط فاحشه صاف جهیت شان اعلوم  
 بخوبیه و صرفیه هم ظاهر میشود جای دیگر علوم مشکله است که از نوشتن چندین ساله نشستن بهتر بوده که  
 موجب مضحکه نمیشد ثالثاً از اکثر حالات انبیاء و مرسلین که در تورات و غیره مذکور ظاهر میشود که انبیاء را جمیع  
 امور غیبی اطلاع نمیشد فاما هو جوابه بنو جوانا چنانچه معلوم کردی که حضرت ابراهیم از خوف جان زوج  
 خود ساری را بشیر خود ساختند و آخر الامر فرعون از ایشان گفت که تو از من آنچه کردی مرا چرا آگاه کردی  
 که وی بی بی من است و چه گفتی که او خواهر من است حتی که من چرا گرفتم که او را از زوج خود سازم پس  
 حضرت ابراهیم میدادند که در اظهار زوجیت هم آنجناب محفوظ خواهند ماند بلکه برین تقدیر نیست  
 این امر هم بخواب رسید که فرعون برای زوج ساختن خود بطلب رسید چه اسرار او را خواهر خود میساختند ازین  
 امر معلوم میشود که آنحضرت جمیع امور غیبی را نمیدادند و در حال حضرت استحقاق تورات مذکور است باشندگان  
 مقام از وی خبر نشنیدند او گفت که خواهر من است چرا که وی را گفتن اینکه زوج خود است مسترسید  
 که مردمان آنجا برای بقا و قتل نمایند چرا که آنرا بصبوت بوده و چنان شد که هرگاه و تاملی در  
 انعام ماند ایماج پادشاه فلسطیان از روزانہ نظر کرد و دید که سخن از زن را بقا اختلاط میکردند

انکار ایماح استی طلبه گفت که پس آن زن یقیناً زوجه است یا نه چطور تو گفتی که وحی ابرم است سخن گفت  
 باینجهت این کلام کردم که من بخاطر خودم چنانی نشود که بسبب بی هلاک شوم ایماح گفت این چه  
 حرکتیست که تو با ما کردی نزدیک ده که از مردم کسی ازین تو بخواب میشد تو اینچون را بر یکدیگشتی ای ازین چرا  
 صاف معلوم میشود که آنحضرت طاقت علم غیب نداشتند و الا چه امور عمر مثل تویج ایماح میشد و برای چه  
 زوجه خود را خواهر خویش میافتنند چرا ایشان را العیاذ بالله محفل غیبی بخوابی غیاری آوردند و این همان حرف است  
 که زبان جناب سالتاب صلی الله علیه و آله وسلم بوی الهی جاری گردیده است و تو گفتی اعلم الغیب شکاکان است  
 من الخیر و ما مکنه الشقاق هر چند صد کلمه که از جناب سالتاب صلی الله علیه و آله وسلم جاری چنینی اگر کردی و  
 نصاری وحی حضرت ابراهیم حضرت اسحق نقل کرده اند و صد نوشته مقصود فقره مسطور است که این نیست که  
 اگر من عالم غیب بودم بیکچیز خطا و گناه از من صادر نمیکردید چرا که جناب بکلیه جمیع انبیای اولیای سابقین و عوام حق  
 ما از تمام خطا با و گناهان معصوم و مبرا بوده اند بلکه ظاهر امر از اینست که اگر من عالم غیب بودم بیکچیز خطا و  
 مراد امور دنیا و لوازم دنیوی هم نمیرسید ترک اولی نیز از من صادر نمیکردید که بنا بر عزم پادری و غیره اگر انبیاء را  
 جاز از خطا و لائق ارتکاب عصیان بعینه فقره مذکور را مثال مثال امور مسطوره گردید پس میتوان گفت که آن  
 فقره گردید اشاره به جانب حقین است که نظائر آن در آنست سابقه از انبیای سابقین هم بر عزم نصاری صادر شد  
 باز ما بوضوح طلب می آیم و میگوئیم که در سابق این ماجرا را معلوم کردی که لا با آن حضرت است یعقوب انقریب  
 عوض حبل خنک کلاخی خود لیا را مشاهده کنی که خدا ای داد و انبیاان با وی نزدیک نمودند و علی الصبح چنانچه  
 دریافت نمودند که زن مذکور را حبل نیست از لا با آن گفتند که این چیست که تو با من کردی که من خدمت تو  
 برای حبل کرده ام با تو برای چار من بد غنایاری کردی از نیمه جابهم صاف ظاهر میشود که حضرت یعقوب انور  
 غیب نمیدانید نه خود و خود پادری صیاحی بیان حال حضرت موسی نوشته اند و در سابق مذکور شد که از آنجناب خطا  
 واقع شد و بهت سبب آن خطا لایتنه مبارک العیاذ بالله سیایان افتاده خواهند و از ولایت کنگان محروم

خواهند پس اگر آنحضرت عالم الغیب بود چه چیز چنین خطا از ایشان صادر میشد علاوه برین اگر آنجایک استقلال  
 طاقت علم غیبی اشتد بیچ اجابت اینقدر لقب کشیدن مستطیع که بالای کوه برای شنیدن حی میفرستند  
 هم چنین یکرا اینجایرا محتاج نزول حی بودند پس معلوم شد که بذات خود را موغیب بنمیدهند با جمله هر چه باید  
 جواب این امور از جانب جناب انبیای مذکور ذکر خواهند کرد همان جواب را برهم اجابت با التماس صلی الله علیه  
 و آله وسلم بفرستند اکنون بطرز دیگر از یاد ریاضیاج گفتگو میکنیم و میگوئیم که در سابق از تخیل این فقره منقول شد که حضرت  
 عیسی علیه السلام در خطاب کرده میفرماید محمد که اینک بجهتک اینک یعنی پس محمد کن فرزند خود را تا که  
 محمد کند ز فرزندت ازین فقره صاف ظاهر میشود که حق سبحانه و تعالی از زبان محمد حضرت عیسی نفرمود  
 بود نه حضرت عیسی آن دم العیاذ بالله محمد خدا کرده بودند و اراده معارضه بوده است پس در جواب این سخن  
 بجز آنکه یاد ریاضیاج معنی فقره مذکوره تاویل کنند دیگر چه خواهند فرمود علی هذا القیاس بیان حال  
 حضرت ابراهیم در تورات مرقوم است باز ابراهیم در جواب گفت که پس من پیش خداوند خود در صرف زدن چرا  
 گزدم اگر چه من خاک و خاکسترم شاید در ان شهر از پنجاه راه است باز آن خنجر که گزیده باشد پس از باعث آن خنجر  
 تمام شهر را بود خواهی کرد الی آخره حتی که حضرت ابراهیم در آن تعقیل را بخرسانیده عرض کرده است شاید در ان شهر فقط  
 ده راه است باز بوده باشند عرض عبارت مذکوره صاف لالت میکند بریکه حضرت ابراهیم را اصلا اطلاع بر حال  
 ستم حاصل نبوده که در ان شهر حقدور است باز اندون از اراده خدا واقف بوده اند علاوه برین حضرت ابراهیم  
 در عبارت مذکوره فرموده که من خاک و خاکسترم پس اگر از فقره مرقومه شخصی استلال کند بریکه آنجناب نسبت بطرز قوم است  
 ندانند و نه عالم الغیب بوده اند و پیغمبر پس جواب آن از یاد ریاضیاج بجز تعویل تبدیل معنی ظاهری امری دیگر است  
 نخواهد شد فعلی هذا السؤال اگر احیاناً اهل اسلام هم معانی حقیقیه بعضی آیات احادیث را در او بگیرند که آن معانی خلاف  
 ظاهر بوده باشند پس برخی ادران کدام مقام انکار و اعتراض ترجمه قول فی ثبات  
 علامت چهارم نیست که در کلام انبیاء طرقداری نبوده باشد بحال یافت باید کرد که در محمد صلی الله علیه و آله و سلم طرقد

طوفانی بود یا بنو و محمد خود را رسول الله از میانیا فضل قرار داد و چنانچه این سخن اهل اسلام مشهور است  
لَوْلَا اَنْيَا خَلَقْتُ اِلَهًا فَلَآ اَعْنٰی اَکْرِیْمُوْیَ تَوَاسٰی مُحَمَّدٌ اَکْرَمُوْیَ مِنْ اَسْمَا و در حدیث محمد صلی الله  
علیه آفریده است اوّل ما خلق الله تعالی یعنی اول هر چه پیدا کرد الله تعالی نور ما پس چنانچه محمد  
خود را در بر افضلیت داده است همچنان حال سیاف میکند که بر او اعلیٰ سیح که ارام فضیلت داده بود  
اول چه پیدایش محمد صلی الله علیه آله و سلم هیچ نبی او در خیر پیدایش عیسی مسیح از زمانه آدم همواره پدید  
محمد مانند دیگر انسانات از پدید آمدن مکر ما در عیسی مسیح با کرده بود و از قدرت روح القدس و حامله فیه  
شد و حتمین بی پدر پیدایش محمد صلی الله علیه آله و سلم تا عمر چهل سال دنیا در می تجارت و قات خود بسیار  
بعد از آن وی خود را بنی الله قرار داد لکن از تولد شدن عزیز الله کیستاره نمایان شد آنکه خبرش در  
توریت بوده و همان ستاره از شرق بهائی مجوسیان کرد و در دوازده سال از عالمان فضیلتان  
دین سخنهای بسیار نموده اند و اینک آنها در حیرت آمدند و در عمر سی سال بجنو و مجامع از آسمان صد الله که این  
فرزند عزیز است آنکه من از وی ارضی هستم محمد خود اقرار کرد که من طاق که امانت مکر کرامات  
عیسی مسیح بیشتر اند محمد تا سالهای بسیار جنگ نموده که چهار قتل نمود و مکر کینه الله قتل نکرد بلکه  
هرگاه شاکر دان اهلان شمشیر از خود استند آنوقت وی ایشان را بکشت ده گفت که من برای اهلک کسی ندارم  
بلکه برای تو جان و در کفایت بعض بسیار کسان آمده ام بانی چند سیت را زنده کرد و دو وقت  
مصلوب شدن ای قاتلان دیندار که در کانی پد را این کناه را بر آنها ثابت کن چه که آنها ندانند  
که چه میکنند محمد شمشیر را کای بکشت قرار داد مکر خداوند عیسی محبت خدا که سبب نجات مقرر کرد و مانند دیگر  
محمد پیاده مکر عزیز الله برای خلق استبداد و در کفار و در محمد در قیر فاده است مکر پیشوایان مذکور  
از قبر زنده شده برخواست و بعد چهل روز بالا می آسمان رفت اکنون بای که کاران شفاعت میکنند  
قیامت را از آنها که در جهان ابد پس ای مسلمانان چنان متصفی کنید که فضیلت است **باب**



## حق سمات

زیرا که آنچه آنگناب حق خود را در حق یکسان ارشاد فرموده است یکی مطابق حق مصلوب ارشاد نموده و هیچ  
 شخصه اظهار حق مصلوب طرفدار می نغضایت می نمود با جمله چنانچه جناب سالک کلمات فضیلت را در  
 خود که از جناب خدا بمقتضای و اکتسابی در کتاب خود ثبت با طهار آن مامور بوده ارشاد فرموده و همچنین  
 حضرت عیسی هم درباره خود بنا نقل نصاری بسیار از فضیلت ارشاد نموده چنانچه در فصل سابع عشر مذکور است  
 و الا آن محمدی است یا ابی الهی که کان لی عندک من قبل کون العالم و در مقام دیگر ارشاد میفرماید انگ  
 آجبتی قبل انشاء العالم و در بیان فضل خود و حضرت ابراهیم ارشاد میکنند این بین کلمه ای قبل ان کون  
 ابراهیم پس اگر این کلمات مثال آن که در مقام بسیار در میان تخیل آورده است تل طرفدار می نغضایت  
 کلمات جناب سالک صلی الله علیه و آله را هم از هر کد طرفدار می نباید داشت الا ما هو عذره فهو عذرنا خلاصه  
 بشهادت حضرت یحیی کلبوی حضرت عیسی و فی فضیلت غیر ثابت است پس اگر آنگناب هم فضیلت خود را  
 مطابق آن اظهار نمود پس طبع کون جهان عالیجناب است در باب سوم تخیل می برزانی حضرت یحیی و موسی  
 من شمار از هر توبه با غسل میدهم اما انکار پس می آید از من انما ترست چنانکه من لایق برداشتن نغضایت  
 بنسبت و شمار بروج القدس است غسل خواهد داد انقی این عبادت متضمن است بر بشارت پیغمبر که بعد یحیی  
 خواهد آمد و از ایشان بهتر و برتر خواهد بود و هیچ پیغمبر بعد از حضرت یحیی سومی پیغمبر مبعوث نگردیده و تغیر و  
 تادیب با ایشان هم در شریعت آنگناب بسیاری بعضی گمان میفرماید پس عبارت مذکوره لالت میکند بر  
 آنگناب از حضرت یحیی حضرت عیسی افضل بوده و هرگاه فضیلت آنگناب از حضرت عیسی منشأ برمی فرود  
 نصاری است ثابت گردید باز از گفتن اینکه آنگناب از دیگران افضل بوده اند چه انحراف اعوجاج  
 خواهند کرد زیرا که آنهم که نصاری بنده حضرت عیسی گرفته از ایشان میفهمند علاوه برین خود حضرت عیسی جناب  
 رسالت صلی الله علیه و آله و سلم را با القاب بنیسم جهان در تخیل آورده اند پس با وجود این شهادت عیسی و باز

باز در فضیلت آن جناب کدام مقام شهباه باقیماند در آنجیل و خامر قوم است یکر بسیار با شما گفتگو نمودیم و در آنکه  
 رئیس جهان می آید و درین حصه ندارد انتی این عبارت هم مقتضی است بر بنابر تصریح جناب سالتاب صلی  
 علیه و آله و سلم و فقره اخیره اش اشاره است بطرف نسخ شریعت سابقه که جناب سالتاب آنرا واقع نموده  
 در مقام دیگر در آنجیل که چنین مرسوم است لکن بنابر است میگویم که شمار سفید است که من بروم و اگر نروم از شما  
 بنزد شما نخواهد آمد اما اگر بروم و از بنزد شما خواهم فرستاد و او چون بیاید جهانیا را بکناه و صدق الصاف  
 ملزم خواهد ساخت بکناه زیرا که برین ایمان نمی آید بصدق زیرا که بنزد پدر خود میروم و شما را دیگر نمی بیند  
 باضافه زیرا که برین این جهان حکم جاری شده است و دیگر چیزهای بسیار دارم که بشما میگویم لکن لایق نیست  
 متحمل شما چون یعنی روح رستی بیاید و شمار اتمای رستی ارشاد خواهد نمود که او از پیش خود سخن  
 نخواهد گفت بلکه هر آنچه میشود خواهد گفت و شمار را باین خبر خواهد داد و او را جلال خواهد داد که او اسرار را از آن  
 خواهد یافت و شمار را خبر خواهد داد و هر آنچه پدر و از ازان مستان بهمن سبب کنم که آنچرا از آن است خواهد یافت  
 و شمار را خبر خواهد داد و انتی و این کلام که او از پیش خود سخن نخواهد گفت این مطابق این آیات است که در قرآن  
 مجید آمده و در سابق مذکور گردیده و ما یقولون عذر الطوائف ان هوالا وحی بوحی قطع نظر از اعدا  
 مذکور در این عبارت آنجیل هم ال است فضیلت جناب سالتاب بر آنکه غالب آید بجا میسجد بپیش او است  
 و نام و را اگر کتاب حیات موحی خواهد بود بلکه بنام می نزدیک خود و نزدیکان از او خواهند نمود ولی غیر لکن  
 عبارات این امور که از یاد ریاضاتیه در شده که حرف اخیر حدیث لولا که لما خلقت الافلاک او بنزد  
 حرف اخیر لفظ لولا که اسبکون نقل نموده است و در ترجمه لفظ زمین را باده ساخته حال آنکه در حدیث طوی  
 لفظ ارض کنونیست ترجمه لفظ افلاک باسمان کرده حال آنکه آن ترجمه فلک است افلاک این مقام ضعیف است  
 فمهم نیست علاوه برین اعراب حدیث اول ما خلق الله <sup>اول</sup> و با خطا کرده است اول اینکه لفظ اول  
 بنسبت حرف آخر نقل کرده است با وجود اینکه حرف کور مضموم است دوم اینکه لفظ خلق مضموم الاخر ذکر فرموده

حالاً که مفتوح الاخر است افاده بادی برین گنگه که در مقام پنجم پادری صاحب مقدّمات مفضولیت حضرت  
 سید المرسلین نسب بیجا کشیده اند یکی حقیقت اعتراض است بر حضرت یحیی حضرت عیسی چرا که آنهم در جناب ابر  
 با فضیلت نبی است صلی الله علیه و آله و سلم کرده اند چنانچه پیشتر ذکر شد پس از اطاعت پیغمبران در دست  
 شدن چنین امور را ذکر کردن که از باعث آن اعتراض ایشان را در نمود این امر را پادری صاحب بعید است  
 افاده عیسی را اول خبر بد ایشان محمد الخ دروغ صریح است بشناختنهای آنجناب بکثرت در انجیل و غیره دارد  
 شده چنانچه در مطاوی کلمات سابقه قدری ذکر کرده شد پس انکار از ورود نشانات مصطفوی نمودن  
 سر اسری بغافلست افاده بادی که خبر بد ایشان عیسی است اگر پادری صاحب این کلام را استکمال عیسی  
 بتفصیل نام بنام کلام هر پیغمبری که متضمن نشانات عیسویه بوده باشد مذکور نمایند تا حقیقت که کلام  
 معلوم شود وانی که در کلام افاده بادی که ما در عیسی هیچ باکره بود الخ ای پادری صاحب اگر این امر چنین باشد  
 که هیچ فضیلت بآن غالب نمیتوان آمد پس چرا حضرت آدم را بهتر از حضرت عیسی بنفهمید که ایشان را نه پدر نه  
 نه مادر حضرت عیسی مانند دیگر انسانات از شکم مادر متولد شده بودند پس بطلان فضیلت حضرت عیسی از  
 تمام خلق که شما قائل آن هستید ظاهر کردید علاوه برین هرگز والد حضرت عیسی قدرت روح القدس را نداشته بلکه  
 از قدرت خدا حاکم دیده بود پس عوی مذکور را بدلیل مقبول ثابت کنید اگر احیاناً اموذگور درست است پس  
 نصاری حضرت عیسی را پیرو روح القدس چرا نیکویند بطیر خدا گفتن قائلان قانیم ثلثه شدن چیست اینهم ظرافت است  
 که در خدا و حضرت عیسی اینقدر هم علاقه نباشد و باز ایشان پیشتر شکار کرده شوند افاده بادی محمد صلی الله  
 و آله و سلم تا عمر چهل سال آنم حصول نبوت در سن که هیچ منافی حقیقت نبوت نیست پس این طعن کردن بوجه است  
 و الا در حق حضرت موسی هم بطرز بادی برین طعن میتوان گفت که تا مدت مدید جناب ایشان عمر خود را  
 در دنیا و آری کسب معیشت بسر کردند بعد از آن خود را بنی الله قرار دادند و با حواریه و انبیا و اولاد  
 مذکور است سوم باب موسی که همان کلمه پدر من خود شنید که کاهن من بودی نمود و انگاه وی کلامی که در میان

بیابان و اگر دو خود و نیز یک حوریب که خدا انداخته وقت فرشته یهوا از بنیم پاره در شعله  
 آتش بروی ظاهر کرد دید الخ بلکه در توریست مرقوم است که حضرت موسی قبل از نبوت خودی هم کرد  
 اند و از جناب سالتاب صلی الله علیه و آله وسلم که گاهی چنین امری صادر شده پس اگر خالفین از  
 رکب گذراند طعن کنند و بگویند که این امر از ایشان پیش از نبوت منافی نبوت صادر شده است بر  
 نصاری چون چو خواهند در کتاب مذکور در باب دوم مرقوم است در از و چنانچه شد که  
 هرگاه موسی بزرگ شده و بیرون نزد برادران رفت و شفقتهای ایشان را دید و مشاهده کرد  
 که شخصی مصری را که از برادرش بوده و نیزند بازوی نظیر فلفله گاه کرد و دید که کجاست  
 انگاه وی آنروز مصر را گشت و در یک پنهان کرد و هرگاه آنروز دوم بیرون رفت یک دو  
 عبرانی با هم مناخره می کنند انگاه وی آن کس که بر ناحی بوده گفت که تو با خود را چه می بینی  
 او گفت که که ام کس را با حکم نصف مقرر کرده آیا تو میخواهی که چنانچه آنروز مصری را گشتی مرا هم  
 بخشی آنوقت موسی رسید گفت که یقین این سخن را شنیدم که هرگاه فرعون این را شنید خواهی  
 موسی را قتل کند لکن موسی را حضور سخن کر بخت و در ولایت مدین رفت و نزد یک حبشی سکونت  
 اختیار کرد و گاه این سخن را شنید خسته بوده آنها اند و مشغول آب کشی کردیدند و سبوح را بر کرد  
 تا که کله پدر خود را آب خوراند انگاه شبانان آمد و آنها را از اینجا راندند لکن سی استاده را با آن خنجر  
 زد و کله آنها را بر آب منو و هرگاه آنها نزد عوالم خود آمدند و یکسبکه مرد و شما چطور و دعا و است کرد  
 آنها گفتند شخصی اهل مصر را از دست شبانان محافظت کرد و برای هر قدر که کافی بوده آب کشید و کله را  
 خوراند و از خنجران گفت که آنزد کجا است شما ویرا چه گذشته آمدید یا بطلب کیهان حوز را آنوقت  
 بر ماندن خانه شخصی می کرد و دیوی دختر خود و صفورا را موسی و از آن فرزندی امیدوارم برادرش  
 شد و چنانکه می گفت که من ملک حبشی ساختم و بعد از چنین شد که با دنااه مصر قاتل نمودم

عزیز انجبار است تو مصیاف طهر شد که حضرت موسی اظهار نبوت بعد از مدت مدید از بزرگ شدن حج و پس از  
ایستاق نمود و نویسی بسیار نمود اندامها بود و بعد از عیسایثیه فی هذا النعام فهو عندنا عن جانب سید الانام قطع نظر  
از این بیشتر معلوم کردی که بگوای حضرت یحیی پسنداد حضرت عیسی فطرت جناب سالک صلی الله علیه  
و آله و سلم ثابت است پس هرگز که شکو کردن و حقیقت نکند اینانی که گویین است افاده باوری لکن از قول عزیر  
چنانچه پادری صاحب اند عاوی می کنند و پروای اسکار بود و غیر هم نمی نمایند چنین هم سکونیم که بوقت  
ولادت جناب سالک صلی الله علیه و آله و سلم این معجزات واقع شد که تشنگی فاسک از صد سال و  
بوده خاموش کردید و طاق کسری شکسته بود بعد از آن هر سنگ چوب شیخ و مدبر رسول الله گفته  
بر انجناب سلام کرد و کرکنان فصیح یهودی ابشارت انجناب داد که وی مسلمان شد و با وجود انکه جناب  
ای بوده اند چنان زو لائل قاطعه نشان باطن تطبیق غیره بعض حکما و فلاسفه صوت عالم را ثابت فرمود  
که هیچ جواب از ایشان سرانجام نشد و بهود و فرقی منکرین با دله و بر این قیاس در هر مقدریه که مسفر بود  
و بر و رساله علمای نصاری را ملزم و محجوج نمودند حتی که سوا مصاحبه کردن لغوی مرضی انجناب  
هیچ از آنها ممکن نشد چنین شریعت قومیه امقر فرمود که از همه شریعت با نهرو کما ملست الی غیر ذلک  
با بحکم اگر نصاری انکار امور مذکور خواهند کرد و تدبیر کارشان بمان کرد خواهد شد که ایشان تدبیر انکار  
خواهند نمود انقضای مویکیه پادری صاحب حق حضرت عیسی اگر زده اند بهود و آنها را اصلا مسلم ندارند پس  
لازم است که پادری صاحب دله قاطعه امور مذکور را ثابت نماید افاده عیسائی و در عمری سال الخ  
اگر با جای آمدن این اوصاف میبویجرا علمای یهود و فرسین انکار حضرت عیسی نمینمود پس الا اثبات امر  
مذکور بر عهده پادری صاحب است که لازم است تا نیا اگر بالفرض آواز مذکور آمد و باشد پس بران حضرت  
عیسی فرزند صلی خدا منظم مقام صحیح است که حق سبحانه و تعالی که از حبیبیت لوازم آن منزه است کجا  
تجلیت این را که از بن دکی نماید از نقطه اش که حق لایب بجان ابد وجود محال بود و این معجزات

جناب یاری غریب پنجهان نصاری بخلاف عقل شعور دعوی این را نمایند که حضرت عیسی مسیح خدا بوده اند  
 ان نه انئی عجاب غرض اگر نصاری ازین بگذر آنجناب را خدا میگویند که آنجناب را شکم برم بدون پدید  
 شده بود پس باید که بطریق اولی حضرت آدم را پیشتر گویند که برای شان نه پدر بوده و نه مادر ازین مهر  
 ایشانرا فرزند خدا میگویند که درخیال ایشان اطلاق این لفظ آمده است پس این عبارت توریت غیر معلوم  
 میشود که پس از خدا بکثرت اند پس چرا نصاری حضرت عیسی فقط پیشتر میگویند و نفی نسب پس از آن میکنند  
 با وجود این احسان پدرشان را نیقوم رهنی خواهند در باب ششم کتاب پیدایش مرقوم است ششم باب  
 هرگاه پیدا شدن مردم بر زمین بسیارند و از آنها دختران متولد شدند پس از آن خدا دختران را میانرا  
 دیدند که آنها خوب صورت اند پس از آنکه دخترها هر کسی را هر کس پسندند و از وی شادی که خدای کریم  
 و حضرت او در روز نوحان بخشین میفرمایند تو بوالله بنا آمد و هم در توریت مذکور است چاره  
 شما بجای پس از آنکه خدا وی را دیدارین ظاهر میشود که بچونند کورین پس از آنکه پس از آنکه  
 نصاری اولاد و بنات آنها را که بمنزل اولاد و بنات خدا شدند میگویند و از غضب علما شایان است  
 و علی هذا القیاس نصاری را باید که تمام حواریین را پس از آنکه خود حضرت عیسی ایشانرا پس از آنکه  
 در فصل ششم از انجیل میخوانم قوم است انی صاعد الی ابی الذی هو ابوکم و الی الذی هو الیکم خلاصه شش  
 بدینیکه من صعد و میگویم و میفرمایم پسوی پدر خود که پدر شما هم هست و پسوی اله خود که اله شما هم هست باجماع  
 اخیر عبارت مذکور صاف معلوم میشود که مراد چنین مقامات از لفظ یعنی مخلوق مربوط است پس  
 نصاری اجماع باید که مطابق آن اقرار و اعتقاد نمایند آقاده پادری محمد صلی الله علیه و آله وسلم خود اقرار کرد  
 هر که جناب سالوات صلی الله علیه و آله وسلم در هیچ کلامی اقرار این را نموده اند که در مطایفت ارام است  
 و هر چه پادری صیاحش میفرمود بیشتر نوشته اند و ایشان را بخاند کور شد بی شمار بودن کرامات حضرت عیسی  
 یعنی حقیقی را نیکه نزد جمیع منصفین باطل و عاقل است بکنه نزد خود پادری صیاح هم باطل خواهد بود پس این مذکور

را که که شخص ثابت می تواند نمود مگر آنکه کی را هم از معجزات حضرت عیسی اگر یاد بر صایح چنین مقامات بجا  
 انکار و فریق منکرین بدرجه نبوت میرسانند نه البته از طعن عقلا نجات میاقتند زیرا که ذکر کردن عوی  
 بیدلیل هیچ فایده ای پسند نیکند فاده عیسائی مختصا سالهای بسیار از جناب سالت مابصلی الله علیه  
 و آله و سلم اگر برای ترویج دین کفار و مشرکین میوه بود در قتل کردن پس دین را رضای را که ادم مقام  
 رنج است مگر در باطن رضای جنبه را اهل شرک و کفر و آن کسان هستند که بر عم نشان قاتلان  
 بوده اند بلکه اگر صاحبان صاحب دین محبت می حضرت عیسی میوه پسند طاعت است که ازین امر خیلی  
 خوششوند و میگردیدند و احسان مند آنجناب میشدند که آنحضرت معاندین را بخوار و ذلیل فرمود و  
 ثویا قصاص حق حضرت عیسی گرفت و اگر ادم مذکور را باطلعن می فهمند پس میاید که حضرت موسی طعن  
 کنند که قتل نظر از ایقاع حروب عظیمه و مقالات کثیره از امت خود آنجناب هزار بار او میاز قتل  
 فرموده اند چنانچه در تورات مذکور است پس موسی بر در لشکرگاه استاده شد و گفت هر که برای یهود  
 بود و می بجانب من آید اندم نزد وی حکمی بنی لاوی جمع شدند و وی آنها را گفت که یهود خدای  
 اسرائیل چنین گفته است که هر مرد از شما شمشیر خود را بکوه اندازد و ازین که تا در دیکر لشکرگاه رود و غارت  
 کنند هر مرد از شما برادر خود را و دوست خود را و قریب در قتل کند و موسی چنانچه بنی لاوی را امر کرد ایشان  
 همچنان کردند پس آنروز از قوم قریب هزار مرد کشته شدند نهی ترجمه ما از نقله با ترجمه حضرت عیسی در کتاب  
 منجمه اشارات جناب سید کائنات تصریح فرموده اند باینکه آن شخص که مخالف خواهد بود بعضای آئینی حکمرانی خواهد  
 گزید این خبر بصراحت اشارت بجایگاه الشیخ پس تفصیلت امر مذکور کدام جای اشتباه در فصل  
 ثانی در بیت یوحنا رسول انجیلی مرقوم است هر کس که غالب آید و تا انجام اعمال مرا نکند و در واقع ابر  
 قاتل خاتم و او که بر آنها بعضای آئینی حکمرانی خواهد کرد که چون کوزنای کلی خورد میشوند و بجهنمین از خود  
 یافته ام و من این را بر ستاره سحری خواهم داد نهی فاده پادری بکر کلامه کسی اقل نکرد و اگر حقیقت حال است

نیست پس مخالفت آنجناب از طریق حضرت داود و حضرت موسی از می آید که آنحضرت برای ترویج و افکند  
 دین بسیار مردم را قتل نمودند و حضرت عیسی از آمدن کوراعراض فرمودند پس چه پادری صاحب جان می  
 رایان خواهند فرمود همان قدر ما هم از جانب جناب سالتناست علاءه برین هرگاه حضرت عیسی را  
 پادری صاحب کسی نگشته اند پس در شأن آن چه لازم است که قوم خود را که فقط برای طلب دنیا و تحصیل  
 سلطنت حکومت جنگها کرده جان صد ها هزار را معرض تلف می آرند و عطا و نصیحت نمایند و از مخالفت  
 حضرت عیسی باز نمانند فاده پادری بلکه برای اوج جان خود کفاره بعضی بسیار کسان را غلط محض است  
 این کلام حضرت عیسی که نفرموده اند و آنجناب صلوات مقتول نشده اند غلط فهمی بود و اخباری است بلکه  
 آنجناب بمعبیت جبرئیل نده و سلامت بر آسمان ما مرتب عیسی تشریف برده اند و بصورت آنجناب جفتها  
 شخصی که مقتول گردانیده که ویرایه و بردار کشید و بطوئین فرموده باشند لکنه میفرستند که آنجناب خبر داده  
 باینکه حیات شریفشان بقیامت باقی خواهد ماند پس آنجناب خبر را بکذب دروغ ارشاد فرموده اند العباد و البته  
 من کلمه در کتاب مندرج است که نامان پینویشم مردگار ازنده کرده اند چه جای آنجناب پس اراجیا را موت هم آن  
 حضرت عیسی ممنوع است و اینکه فاده فرموده که برای قاتلان خود ایستادگار از پس اگر چنین عاگردن از ملکیت  
 و خلاف آن امر بد لازم می آید که العباد با بند از حضرت داود و کنه صادر شده باشند که ایشان چنین عاگردانند  
 حاکم بارتالین بظلمونی قاتل الدین یقاتلونی خدا سلا حاکم رسا و قوم ملعونی اسل سیفاره الدین علیه و  
 قطع نظر ازین اگر ایستاد عای حضرت عیسی که پادری صاحب کفر فرموده اند در درگاه جناب باری مقبول نشده پس  
 پادری صاحب بخت این را تصور فرمایند و اگر مقبول کرده است پس چرا پادری صاحب بکفران حضرت عیسی باید  
 بیشتر نذر یا که دعای حضرت عیسی آنها که از خطا حجتی دیگر صاف کشند اند با جمله هرگاه حضرت عیسی را نداده اند پس  
 معنی عاگردن چیست ازین عاگردن که صاف علوم شود که خدا از آنجا صواب داده است و از آنجا حال و نه آنجا  
 متوجه و نظر بطلان قاتل انصاری جمیع مشقوقه علاءه برین اکنون از پادری صاحب پرسیم که نعم قاتلان عیسی



نفس الاقصی را ندیده بر تقدیر اول بطلان کلام حضرت عیسی لازم می آید که آنجناب ایشانرا بقصود قرار  
 داده اند و بر تقدیر ثانی پس سخنان حضرت عیسی که ارام حاجت عاگردن بوده مگر حضرت عیسی البیاض با  
 نه از عالم انجیب نمیدانستند که به بقصودی آنها اول تعالی را آگاه کردند یا معاذ الله آن پروردگار  
 عادل را ظالم میفهمیدند و این گمان اشتند که بغیر از دعای آنجناب ضرور بران بقصودان بظلم و عدوان  
 عذاب نازل خواهد نمود و آفاده پادری محمد صلی الله علیه و آله و سلم ششیر اکلید بهشت هم هرگاه این  
 کلید بهشت را حضرت عیسی بآنجناب عینیت فرموده بود ندیس طعن کردن بر آنجناب هیچ وجه است و اگر سبب  
 اینکه آنجناب برای ایشان ترویج دین بهادسیف نموده پادری صاحب یفرماید که ایشان ششیر  
 کلید بهشت قرار داده اند پس حق حضرت موسی حضرت داود نیز گویند که ایشان ششیر اکلید بهشت  
 قرار داده اند زیرا که آنها هم بسیار جدا و سیف نموده اند و حضرت عیسی هرگز مطلق محبت خدا را  
 لومیت عقداوات فاسده باشد سبب نجات مقرر نگردد بلکه نجات سیف غیر و همه بغیران عقدا و خدا  
 حق تعالی راع عقدا و حقیقت جمیع ضروریات دین حق البتة سبب نجات قرار داده اند پس کلام پادری  
 ساقط از معرض اعتبار است آفاده پادری مگر عزیر الله دروغ صریح است مگر حضرت عیسی که کفاره  
 هیچکس جان جز را نداده اند و مقتول و مصلوب نشده چنانچه دوستی و اگر احیاناً قتل هم میکنند  
 پس چنانچه فضیلت حضرت مابین حضرت موسی غیره که بهار شده مرده اند و کشته نگشته سبب نجات  
 ثابت نمیتوانند هم چنین فضیلت حضرت عیسی هم بر جناب بنی اسرائیل بنابر امر مذکور ثابت نیست  
 علاوه برین عقلا اولاد خود را از جان خود زیاده تر عزیز میدانند حتی که در مقام حفاظت ایشان  
 جان خود را معرض تلف می آرند و با وجود این امر جناب سالما صلی الله علیه و آله و سلم به شهادت فرزند  
 عزیز و جناب سید الشهدا علیه السلام تاجیه و الشارحی شده اند و ایشانرا از راه خدا برائی بخشش خود بخود  
 دادند چنانچه آنجناب مع غنیمت و مبارک احباب اصحاب جان نثار و عیال و طفلان غرور سال تشنه ترسند و برین

زمین کر بلا بر وجه شهادت فائز گردیدند پس این امر بمفضلیت جناب سالک صلی الله علیه و سلم ثابت شد  
 افاده پادری محمد صلی الله علیه و سلم در قریحه اگر چه هم این فقره را از رکود طعن و تنبیح نوشته غافلین بکارین  
 در حق حضرت موسی پیغمبر آن بکریم می توان گفت که موسی در قریه افاده است یا ابراهیم در قریه افاده است یا  
 غیر یک بلکه در حق حضرت عیسی هم می توان گفت که عیسی نیز من شده تا سه روز زیر خاک افاده ماند که بحسب  
 آنکه چگونه پادری صاحب چنین فقرات را نوشته طعن و غیظین را متوجع نمودند و خیال این را فرمودند که مگر  
 فرعون انصاری غیر هم جمیع انبیای که موت با ایشان عارض شد در زمین نون شده اند حتی که حضرت  
 هم پس از شش چهلین چه فاده با جمله مدفون شدن در زیرین هیچ منافات از نبوت ندارد و روح مقدس  
 آنجناب که همراه جمیع ارواح مقدسه انبیاء بنده های الهی است و اینکه در حق حضرت عیسی افاده فرمود  
 گنبدی شوی ندکی و رسوم از قریحه پس لا حصول موت و فساد از زمانه برای حضرت عیسی نامسلم است پس  
 زنده کردیدین بر رسوم که متفرع از نبوت بنا بر اطل علی الباطل است هرگاه که بر عمو پادری موت با آنجناب  
 لاختر پس ایشان را پیشوای ندکی گفتن بی وجه است بل اگر اهل اسلام که ایشان را از حقوق موت مبرکوارند  
 ایشان را پیشوای ندکی گویند بجا نیست تا بعد از چهل و هفتین حضرت عیسی است آنکه مصحح در کلام پادری است  
 اینهم در حقیقت باطل است پس ایشان بر ذمه پادری صاحب مذم و واجب بر آنکه موافق عقاید حق را در ذم  
 مردم گمان کرد که حضرت عیسی بر دار کشیده شدند همان روز آنحضرت خواهد شب آن همراه حضرت جبرئیل  
 بر همان تشریف برده احوال ملاحظه نماید که اهل اسلام احمق در حبه داری حضرت عیسی است و چه  
 تعظیم و توقیرشان میکنند که ایشان را پاک و منزه از صلوٰت و شستن می انگارند و اسناد چنین امر را  
 و عقارت که می توان آنجناب را که قمار کرده عمار را بر سر آنحضرت بصورت تاج نصب کردند و دولت و  
 امانت پرست برسانید و بجا نشان مینمایند برخلاف نصاری که درین امور آنها را دلیل و تخمیر حضرت عیسی  
 میکنند البیاد با نه نشانه نشان آنکه افاده فرموده که چون برای کنه کاران شفاعت میکند پس هرگاه

انتخاب بزرگ نصاری خود هستند پس ام احتیاج این شفاعت است علاوه برین بنا بر فرعون  
 نصاری آنحضرت کفار خلق شده اند و برای شش نشان گشته گشته پس این شهادت است و نقد  
 نعمت محنت آنجناب تمام بیافته در انکسار قرار یافت که باز ضرورت شفاعت باقیمانده را بعد از آنکه  
 باید مصاحبا فاده فرموده اند که در روز قیامت برای نصایف کردن جهان خواهد پس این فاد  
 هم محل بحث است زیرا که یوسف لفظی صاب انگریزی که رقم الحروف هم درین دار السلطنت  
 زیارت جمال کمال شان سماعت تقریر لطیف بیان شریف ایشان بگویند و نموده این را ارشاد  
 میفرمودند که از خواب انیال چنین بیدار شود که در زول اجلال حضرت عیسی فقط عرصه چهارده سال  
 باقی مانده است و شش روز معرفت که بساحت و جامعیت نشان هیچ پادری در قوم نصاری هم نرسیده  
 پس اکنون از پادری خود بمحطاب شده میپرسم که حالیا ارشادتان در عقیده چیست آیا دادن  
 قیامت هم فقط عرصه چهارده سال باقی مانده یاد و مرید حضرت عیسی این را بنور زول اجلال خود نموده اند  
 و این تحقیق عجیب پادری مذکور که معروض شد و شاعری است یا بطل خامس تحقیق است کتاب و آواز  
 پیغمبر خاتم النبیین صلی الله علیه و آله که خدا ایشان را در سن طفولیت مرتبه اعجاز نمائی بخشیده در هر  
 سن آنجناب بدو بر این توحید حقیقت خود را بر خلق ثابت کردند و از علمای مخالفین محبت گفتگو نمودند  
 و در عبارات مرقومه انجیلیه بن فقره که اول ستاره سحری خواهم داد حضرت عیسی بشارت  
 همانجناب ارشاد فرموده زنده و باقی هستند و حق سبحانه و تعالی ایشان را از نظر غایت کرده است  
 و پیش از قیامت وقت حصول مصلحت الهی هر شکا خواهند شد بمذهب حق ناشی عشره تمام خلق را  
 هدایت خواهند فرمود و در همان زمان حضرت عیسی هم تشریف فرما شدند و شش نشان خواهند کرد پس  
 فضیلت جانب صلی الله علیه و آله و سلم در آمدن کور هم بر حضرت عیسی ثابت است زیرا که در آمدن کور هرگز  
 که خدا ایشان را بخشیده است همان فضیلت ثابت پیغمبر را غایت کرد و با جمله هرگز پیغمبر را پیغمبر سالان  
 فضیلت

حق سبحانه و تعالی عطا فرموده آن فضیلت یا پیغمبر یا ایمانی را از زبان ثنای بدرجه کمال عنایت و  
پس ازین بگذریم همان جنابا فضیلت حاصل است افاده پادری پس ای مسلمانان خودتان  
مستغنی کنید از آن پادری صاحب از رکن راضا میگوئیم که فضیلت جناب سالک صلی الله  
علیه و آله و سلم حاصل است زیرا که حضرت یحیی خود حضرت عیسی اقرار با فضیلت آنجناب کرده اند  
علامه و برین خود راضا کند که آنچه ترویج دین و اظهار و اعلان و صداقت حق تعالی تدریس  
و تحقیق کفار و مشرکین است شکنی در عهد آنجناب شده است کجا حضرت عیسی غیره انبیاء امیر آمده  
و شریعتیکه بواسطه آنجناب مقرر شده که آدم کس چنین احکام شرعیه خلق رسانیده و هر چه از اوست  
و مواظط و نضال از آنجناب از خلفا و نواب آنحضرت منقول گشته و هر قدر تعجب اینکه از آنجناب  
شده از که ام پیغمبر صادر کرده و چنانکه بنابر تهای آنجناب در کتابین وارد شده آنجناب  
بنابر تها در حق که آدم کس وارد گشته و که آدم شخص از پیغمبران و رای آنجناب تمام تنبیین شده است و  
که آدم کس چنین ادعا کرده و سواي آنجناب احکام شریعت که آدم شخص منسوخ نموده تمام تنبیین بوی  
آنجناب وجود و اینکه در مدت مدیده بگذرارد و صد سال بلایندید هیچ منافی امر مذکور ظاهر نشده و  
هیچ پیغمبری الی الان بهم نرسیده و با وجود اینکه در کتاب سماوی و اهل کتاب در بنابر تهای آنجناب  
چنین امر صریح است که از ان ظاهر شود که دین آنجناب تا ابد باقی خواهد ماند لیا فی استقامت دارد  
با تجمعه حال حضرت عیسی که ظاهر است که بواسطه آنجناب شریعت کامله تفریافته و نه بت شکنی و ترویج  
دین بردست آنحضرت واقع شده پس در فضیلت جناب سالک نبیه صلی الله علیه و آله و سلم که ام مقام  
لکن تعصب و اعتقاد اعلا حی قطع نظر ازین هرگاه نصاری فضیلت حضرت عیسی از کفین شان قائل معتقد  
شدند پس اگر ایم از فرمون جناب سالک باب بخاطر اینکه حقیقت نبوت آنجناب مطابق بنابر تها است  
است آنحضرت را افضل الخلق دانستیم پس به طعن و اغراض و بر این حدیث ترجمه قول نبی شهاب

پنجم نشانی نبی برحق نیست که هر کلاسیکه الله تعالی معرفت انبیای شریفین فرموده بود از ان برخلاف نموده  
از قول خود انرا دروغ کند چنانچه این نشانی سلامتی نیکهزار و پنجاه سال از زمانه موسی وقت شاهزاده ام  
بر همه انبیاست مانند که یکی مطابق فکری خبر داد مگر صادق القول بودن خدا از قرآن ثابت نیست  
چرا که محمد صلی الله علیه و آله وسلم از کلام شریفین بسیار برخلاف گفت که در حصه چهارم بیان خواهد شد

## جواب حق سمات

کتاب گشت سابقه و انبیای سابقین مکرر اند و همه آنها را برحق میدانند چنانچه در قرآن مجید هم آمده که  
مصحح است الله جل و علاه تعالی قُلْ مَن كَانَ عَدُوًّا لِّلَّهِ فَإِنَّهُ عَدُوٌّ لِّمَن رَّبَّنَا إِنَّا أَلَّزَمْنَا عَلَىٰ الْإِبْرَاهِيمَ وَاسْمَعِيلَ وَاسْحٰقَ  
وَعِيسَىٰ وَالْإِسْحٰقَ وَآدَمَ وَنُوحٍ وَآدَمَ الْأَوَّلِينَ وَإِنَّا لَكَنَّاظِرُونَ رَحْمَةً لِّكَ نَفَرًا مِّنْ بَنِي آدَمَ  
مِنْهُمْ وَخَنَّا لَهُ مُسْلِمُونَ پس معلوم نیست که پادری صاحب نمیند اینچه حرفهای بیسرو پا  
تخریب نمایند و اگر نسخ بعض احکام بر عزم نام تمام شان مستلزم تکذیب است پس چرا در حق حضرت  
موسی میگویند که ایشان طریقه حضرت یعقوب دروغ گردانیده اند زیرا که در شریعت حضرت یعقوب  
جمع بین این دو تن در کمال است بوده و حضرت موسی در تورات حرمت آزار بیان فرموده اند علاوه برین  
بعض احکام شایع سابقه که از جناب سالتاب صلی الله علیه و آله وسلم واقع شده احسان آن شهادت  
حضرت علی است زیرا که پیشتر مذکور شد که آنجناب چنین ارشاد فرموده عیسی باو گفت این سخن مرا باور گردان  
و گفت که نه درین کوه و نه در اورشلیم پدر را خواهید چسبید و این اشارت بشارت تحویل قریه است  
از بیت المقدس بجانب کعبه عظیمه او یا المذشره و مکرره که در عهد کرانت مهد جناب سید کریمین واقع  
شده پس آنجناب مقدمه شرح طعن کردن در حقیقت از کتاب طعن شنیع است در حق حضرت عیسی و اینکه  
پادری صاحب فاده فرموده چنانچه این سلامتی نیکهزار و پنجاه سال از انیمه قریه مخصوص  
این انبیاء و رسل گردانیدن که بعد حضرت موسی مبعوث شده اند ظاهر از پادری صاحب بتائید خدا

خدا لایعنه صادر شده است زیرا که آن شخص کور ثابت میشود که حضرت موسی و غیره انبیای سابقین در  
 احکام شرعیه از بعد از مخالفت کرده اند و ما موجود این ملک انجالیقه و نه جواهرنا عن جانب بیسای علی علیه  
 و آله و سلم ثانیاً آن امر هم که جمیع پیغمبرانیکه بعد از حضرت موسی آمده اند در هر امر موافق حضرت عمل کرده اند  
 و هیچ قول و فعل مخالفت نشان ننموده غلط است زیرا که ما پیشتر و معلوم کردیم که در تورات حرمت شتر  
 مرقوم است و حضرت عیسی از احلال کرده اند و همچنین ملائکه عیسی مخالفت موسی در مقدمه اکل سبیل  
 بر و شنبه کردند و حضرت عیسی وجود انکار فرمایند و علی القیاس مثلاً در حدیث عیسی علیه السلام  
 حضرت داود مخالفت شرعیت حضرت موسی در داخل شدن بیت المقدس و خوردن خبز تقدیم نموده اند پس کجا در  
 هر امر موافقت انبیای بعد از حضرت موسی ثابت میتواند شد علاوه بر این نصاری که از ارامستان  
 انکار و اعراض است با وجودیکه در تورات کمال شد و حکم آن جایز و آورده شده و خنزیر را که بی تکلف  
 نوش جان میفرمایند حال آنکه در تورات حرمت آن مصرح است پس بیان نمایند که در تنقیح مخالف حضرت  
 موسی هستند موافق نشان سبحان الله با وجود چنین مخالفتها با خود را تابع حضرت موسی نمیدانند  
 و اهل اسلام اما اینکه در امر اقطاع ختنان امر محرم خنزیر و دیگر امور صحیح تابع و مطیع حضرت موسی  
 هستند از مخالفت نشان میکنند اگر در حق جقد بعد از انصاف و چه مرتبه قریب بتقصی اعتبار است با قاض  
 پادری چه که محمد صلی الله علیه و آله و سلم که آن جناب سال ثواب صلی الله علیه و آله و سلم بعضی احکام علی  
 از احکام سابقه بیان فرمودند پس این صادق القول بودن خدا باطل نمیشود چنانچه از مخالفت حضرت  
 عیسی در مقدمه تحلیس شتر غیره مگذریم باینکه لازم نمی آید پس این امر را که پادری صاحب دین  
 نقاشات کرده اند و رای فریب دین را هم بیکر هیچ فایده بران مترتب نیست در حصه چهارم هر چه  
 بیان خواهند نمود جواب آن عنقریب بتفصیل مذکور خواهد شد **ترجمه قول بی شتاب**  
 حصه چهارم اکنون انشاء الله بیان خواهیم کرد که نصیحتهای محمد صلی الله علیه و آله و سلم چنانکه در قرآن

و حدیث مندرج اند که کتابهای پیشین از ابرخلاف اند انبیاء که هر یک کتاب سابق قلم را جائز و حلالند و  
 نبی بزرگتری که او آمد مکر محمد صلی الله علیه و سلم در قرآن کلامهای پیشین را جائز نگذاشت لکن صرف قلم را  
 جائز داشته است سابقه خدا را حقیقت اطل نمود در کتابهای انبیاء و در مورد و تحویل مقدس الهیست عیسوی ای کتاب  
 جهان کشته کفار کرده و نگذاشتن سبب بخشش گناه شدن در مقامات بسیار مکتوب است مکر محمد صلی الله  
 علیه و آله که انچه سخنان او و چنانکه در تورات و تحویل مقدس فرموده است که سواي یکرزن در صحن حیا  
 وی نشاندی دیگر کردن ثروت بر خلاف آن در قرآن فرمود است که محمد را اجازت بسیار شاد و بسیار  
 که خدا فی برون و هر یک مسلمانان را تهاپار شادی که خدائی حکم است و خدا از معرفت پیچ بنی کاهی نفوذ  
 است که نسل آدم از سبب اعلال خود نجات خواهند یافت مگر یکی خبر داده اند که از کفار شدند و سبب این  
 و از ایمان آوردن وی از گناه و از شیطان از خیم نجات خواهد شد و برین سخن از وقت آدم هر نبی که میگوید  
 ایمان آورده و باره نجات یافته اند و تا آخری نجات خواهند یافت مکر محمد صلی الله علیه و سلم از آن  
 بر خلاف قرآن فرموده است که کنه کاران از اعمال خود عینی از روزه و نماز و حج و غیره نجات خواهند  
 یافت نیز قتل محمد نجات بخشند اقرار نمیداد بلکه دائمی است قرار میداد ازین حرفها ثابت است که  
 محمد موقوف بر قول سابق خدا بیان ننموده بلکه بر خلاف آن آنها را باطل کرده پس ای عزیزان سخن درین  
 سر قضیه این سخنها بکنید **جواب حق سمات** از آیت مذکوره و آیات دیگر طاهر و پاک  
 است که نسل انبیاء سابقین جناب سالمت صلی الله علیه و سلم هم کو ای کتب سابقه و انبیای  
 ضعیف اند و اقرار و اعتراف آنهم که در هیچ کتاب الهی باطل دروغ نگردانید پس نجات نشان نیست  
 ابطال مگر یک کتب که عجیب است که از حقیقت و صحت کبره و بی نصیب است و هر چه از بصاحت اثبات  
 مخالف مضامین جناب سالمت است که سابقه مذکور فرموده از آن اصلاً نگذیرد سابقه لازم نمی آید سخن  
 این نظریات باطل که اگر از فرموده خدا قاطع بود لکن صرف قلم را جائز داشته و هر چند احکام منصوص و عینیت

و غیره نزد نصاری تا بکلیت عمل ندارد چنانچه سالتا صلی الله علیه و آله وسلم هم بعد م حجت تو نیست  
 و احکام خود را فرموده اند اینک کتب سابقه با کلام غیر شوم حجت نیست پس چه در بعضی کتب مقام تحریف فرموده بی عدم  
 مقصود است فاده یاد در کتابهای انبیا و نورانی و تحریف تقدس نه لافاده مکر محمد صلی الله علیه و آله وسلم انکار این همه سخنها  
 نمود جواب و جوابی اول این کتاب یکصد نصاری ترجمه ایشان را معرض انطباع آورده اند و در متن کتب الهیه  
 منزله من السماوات نیست بلکه پیشتر معلوم کردی که از نظم و نسق آنها ظاهر میگردد که آنها را مردمان دیگر جمع  
 کرده اند پس نمیدانند در فصاحت لازم است که اول از کتب الهیه منزله الوهیت حضرت عیسی تمام امور مذکور  
 را ثابت نمایند بعد از آن جواب از اطلب ایند فرموده تا این کتب نیز اثبات الوهیت حضرت عیسی کل  
 است زیرا که در سابق معلوم کردی که حضرت عیسی فرموده است ما ناسن ان کلمکم با حق الذی  
 سمعتم من الله ان کفتم انیک من انسانم و آن امر را بیان میکنم که از الهی شنیده ام صاف ظاهر میشود که حضرت  
 خود را الهی میدانستند و علی هذا القیاس آنجناب ارشاد نموده و نهاده بی حیات الابدان بی رفوک  
 انک لواحد و حده آله الحق الذی ارسله یسوع المسیح ازین کلام ازین مخاطب هم صاف ظاهر میشود  
 که آنجناب قابل الوهیت خود نموند و خدا را از خود جدا و واحد یکتا میدانستند و خود را فقط بنی مرسلین شمرده  
 علاوه برین در سابق دریافت کردی که حضرت عیسی چنین ارشاد کرده انی صاعد الی الذی هو ابکم و  
 الهی الذی هو الهکم از فقره اخیر این عبارت هم کاملاً منسب را بقه آنها ظاهر و آشکار میگردد که آنجناب  
 خود را الی که جوارین مخلوق مربوط بفهمید و مدعی الوهیت خود نموند الی غیره و لکن من العبارات  
 پس اگر احیاناً از بعض عبارات آنجیل غیره الوهیت آنجناب ظاهر میشود باشد لاجرم تاویل آن  
 بجهت رفع تنافض الحجب لازم است تا نشان هر شخص عاقل میداند که هیوا همیکه الوهیت وی حضرت موسی  
 و تمام نبی اسرئیل قابل بوجه اند و از حضرت موسی و از وی با وجود عدم جسمیت ملاقات و دیدار که  
 مضمونی عجیب و غریب است واقع میشد می خدای دیگر است و حضرت عیسی را وی هم مستند بر آنکه حضرت



موسی با عارف نصاری مقدم اند حضرت عیسی در انعام آنحضرت موجود نبوده اند علاوه برین هیچگاه حضرت  
 موسی از نبی و بعضی تسبیح تعبیر نفرموده اند و اگر آنقدر متحی بودند البته کاهی که بین ما هم از وی تعبیر  
 می نمودند از غیر ذلک من الوجوه البطله للامر الذکور پس هرگاه بر عزم نصاری حضرت عیسی علی الوهیت خود  
 بودند اگر یهود ایشانرا معترض قتل آوردند پس در مقصودشان که امایک خود در تورات حضرت موسی یهود  
 را حکم کرده بودند و شاید از همین جهت در دمایک بیشتر در کلام پادری بانی حضرت عیسی کوشش آنجناب  
 ایشانرا بی قصور قرار داده العیاذ بالله من عقاید ذلک الامور که ما باب سیر و هم کرد بشما کسی عوی  
 لگنده نبوت یا خواطلب هر شود و شما را نشانی یا محجّه نماید آن نشان پیغمبر که وی شما را نموده راست  
 بر آید و وی شما را گوید یا نمید یا سیر و معجون دیگر کنیم معجون یا یککه شما ایشانرا شناسناخته آید و بندگی نشان  
 بنمایم پس اگر بر سخن آن نبوت و خواب بیننده کوشش نخواهید نهاد که هیواه خدای شما شما را می آید  
 تا دریافت نماید که شما هیواه خدای خود را بهیله جان و دوست میدارید یا بهیله شما را میاید که پیروی هیوا  
 خدای خود بکنید از وی تبرید و حکما می برا حفظ نمائید و سخن می را کردن نمید شما فقط بکنی می بکنید  
 و از وی متعلق بمانید و آن نبی آن خواب بیننده قتل کرده خواهد شد چرا که وی گفت که از هیواه خدای  
 خود آنجا یککه شما را از صبر بیرون بر آورد آنکه شما را از قید خانه ربائی داد برشته بشوید الی آخر ما ذکر  
 پس هرگاه حضرت عیسی العیاذ بالله بر عزم نصاری عوی الوهیت خود و الوهیت روح القدس بودند  
 و این معجون را برای هیوای بودند که خدای می را یهود و بواسطه حضرت موسی شناسناخته بودند پس اگر  
 آنها حضرت عیسی اقل ساختند پس من امر مقصودشان چیست بلکه بر عزم خود آنها اطاعت حضرت  
 موسی علی نبیا و علیه السلام کردند را بابت تقریر دیگر میگویم که یاد مصباح صاف بیان فرماید که حضرت  
 عیسی از جناب یاری خواست جد خدای خود می شناسند یا اینکه ایشانرا امتحان بجا می آید اند بر تقدیر اول قطع نظر  
 از انزوم شرک و کفر قول منو حضرت عیسی انک لواحد و حده آله الحق کذب دروغ میشود و بر تقدیر ثانی

ثانی نسبت ارسال خدا که حضرت عیسی در عبارات کثیره آنجیل که بجانب کرده اند و از ان جدائی آنجناب  
ارضه اظهار میشود آن عبارت تمام باطل عاقل میگردد و هم چنین آنجناب بن تقدیر سپرده باقی نمی ماند و جای  
آنکه خود را بلفظ این یاد فرموده اند انتم کلامها غلط می شود مذنب نصاری نیز در مقدمه اثبت عیسی اوت  
خدا و در مقدمه قائم نشد از سر باطل میگردد و با حمله مقام تعجب است که نصاری خودشان که قائل بحین ابر  
فاصله کرده اند عبارات آنجیل اذرع میگردد و بناحق نیت امر مذکور بجانب سائناب صلی الله  
علیه و سلم می نمایند خود را با بدن غلبه العصبیه و الاعصاب فساد در مقام چنانچه می بینی پادری صاحب  
بفصله چند لفظ خود اقرار کرده است که آنحضرت کفار و سبب شش شده از همین اوصاف بر مرد با  
الاضاف ظاهر میشود که آنجناب خود پیرو دو کار بخشنده و فائز بر تبه الوهیت نبودند زیرا که ایشان خود  
را کفار ساخته خلق را معرض مغفرت خدا و آوردند قطع نظر ازین وجوب وجود و بقای ابدی لازم  
الوهیت است پس تعجب است که پادری صاحب وجود و عاقل الوهیت حضرت عیسی چطور نسبت کند  
بجانب آنجناب کرده اند آنجی که اگر کسی بگوید سوای پادری صاحب که پاسداری شان حلیه عدله  
ما را بر نوع منظور چنین خلط و خطا میگردد و ما ضرورتی می بینیم که در و غلط را حافظه نباشد بحکم  
لوازم جسم انیمه اصل عیون و نقائص است که مستلزم تقار و احتیاج است و هم چنین مخلوقات خود  
طیار و مصلط شدن و بردن آنها مصلوب مقتول گردیدن نهایت از عیون است و اسرار نه می شود  
و نقائص منزه و مبرک چنانچه پادری صاحب هم پیشتر اقرار و اعتراف این امر کرده پس گاه که  
انیمه چنین بگوید حضرت عیسی عجم پادری صاحب حاصل شده عدم الوهیت شان ثابت گردید انقضای  
رسالت صلی الله علیه و سلم که انکار امور مذکور نموده و یقینی در عینا به جا نه حق بوده و هر چه  
انداختن در پی مقدمات ارشاد نموده بلی مطابق حضرت عیسی ارشاد فرموده و مخالف شان زیرا که حضرت  
عیسی اینسانیت عدم الوهیت خود در آنجیل اقرار کرده چنانچه دستی و هم چنین یقینی خود را باقی

خبر داده و چنانچه این امر هم پیشتر مذکور شد و قول مقتولیت و مصلوبیت منافی است پس حقیقت بنجاب  
 رسالت است که انور مذکور اعمی از اظہار مخالفت و مصلوبیت و بیان عدم حصول مقتولیت و مصلوبیت  
 تقدیر حضرت صلی نموده اند و از تعلیل و تحقیق آنجا بنجاب امیر کووانیده آن نصاری سبب  
 نسبت الوهیت و مقتولیت و مصلوبیت بجانب آنجا میکنند البتہ تذکر قبیل و تحقیق آنجا بنجاب  
 بنمایند العیاذ بالله منہ افاده پادری و چنانکہ در تورات و انجیل مقدس فرموده است الخ هرگز  
 این امر در تورات و انجیل مذکور نیست والا لازم می آید کہ معاذ الله از حضرت داؤد و کناه صادر  
 شده باشد کہ از واج آنحضرت کثرت بوده و بسیار عورات را بمیت یکدیگر بجایا که کمال خود آورد  
 بودند و حضرت سیدمان العیاذ بالله بسیار کند کار بوده باشند کہ آنحضرت را بقصد وجه و صدم  
 سریه بوده است و پیشتر انیم دریافت کردی کہ برای حضرت یعقوب چهار زن و برای حضرت ابراهیم  
 دو تا بوده پس بنا بر عزم پادری صاحب لازم می آید کہ اینهم حضرات العیاذ بالله مدعی و کند کار بود  
 باشند غرض اگر در انجیل و غیره احیاناً عبارتی مؤید دعوی پادری وارد شده پس ای عدم لزوم  
 قباحت مذکور قبول کردن آن واجب لازم است افاده پادری و خدا از معرفت هیچ نبی گاهی  
 فرموده است الخ هرگاه حقیقت حال نیست پس تمام این قربانیها و عبادتها نیکه از حضرت موسی و نوح  
 متقول شده و شک نیست کہ یہود نصاری و عبادت قرار داده اند اینهم لغو و بطل میشود و اگر بطریق تصحیح  
 پادری صاحب عمل خیر اصلاً سبب نجات نباشد بچنان اندین عجب تحقیق اینست بمقام پادری صاحب تحریف فرمود  
 است کہ گاهی اینچنین باطلی کو مشر و منشد بود و با تجمیل از ابتدای خلقت آدم تا ایندم مر و انی هیچ کس از  
 و ملا و دیان باطله دعای اینخرف نکرد و اندک اعمال را در ترشحات و خلعت نیست بلکه صیفت نبی نوع انسان  
 بر تسلیم و عقاید خلعت کو مجرب است حتی کہ طفلان هم هرگاه اینها را اندک عقل و تمیز حاصل میشود همین معنی  
 رضای خدا و نجات بر اعمال خیر ترست بشود و مجرب شود هم با وجود آنکہ بترین فرق هستند عقاید این امثال

باطل که پادری صاحب آنرا ذکر فرموده اند ندارد پس دعای اهل مذکور البطل خلاف مسطور است که در کتاب  
 دلیل ابطالان نبوت جناب به کتاب صلی الله علیه و آله و سلم قرار داده اند اگر شخصی این را بنویسد یا بخواند یا  
 رسالت صلی الله علیه و آله و سلم شمارد و عقیده اش را که غرض نبوت تحقیق آنرا لازم و ضرور است که پادری صاحب چونکه  
 خود را واعظ تبلیغ می نموده چنانچه اخبار تائیدی آنرا ساله ظاهر و آشکار میشود بجانب حضرت عیسی مخاطب شده  
 بطریق محط و نصیحت ارشاد فرمایند که چرا جناب شما این قربانیا و عباد تباراکه در تورات مذکور شده است  
 و پیغمبر و حضرت موسی انبیای سابقین آنها را بعزل آورده و تعجب بچرا کشیدید برای امت خود بدستور  
 باقی که انستید بسبب اعمال که بچگونه نجات برای سبیل آدم حاصل ننمودند پس اکنون جناب شمارا لازم  
 است که از چنین امور توبه و انابت نمایند عرض هرگاه که آنجناب یقینی زنده و باقی هستند این نصیحت  
 کردن بایشان برای دای حق و دوستی عیسایان از انهایت مناسب است بلکه اگر ارواح انبیای  
 دیگر را هم باقی متفهم بنیمایم میدانند و دم محبت نشان نیز تائیس همه شان را و عطف و نصیحت کردن  
 در این مقامات انسب است اینکه پادری صاحب را بعزل آوردن میباید و قوم نصاری این امر لازم است  
 و از امر فرمایند مثل فساق فجا عبادات الهی اعمال خیر را متوقف سازند زیرا که تحقیق پادری صاحب  
 نشان چنین است که اعمال خیر اصلا بسبب نجات نمیشود پس آنها را بمقتضای سعادت مندی تبعیت و  
 اطاعت نشان لازم است عرض بنا بر تحقیق رشتن پادری صاحب تمام انبیا و اولیا در مقدمه ایقاع طاعت  
 و عبادات بود اعتراض میشود العیاذ بالله من ذلك نیست نتیجه اعتراض کردن جناب به کتاب صلی  
 علیه و آله و سلم پس همه توأم را لازم است که از امر مذکور احتراز نمایند باجمعه در تورات باین پنج مذکور است  
 باب هشتم بر همه حکما و حکیمان امروز شمار اینها هم خیال داشته عمل نخواهد کرد تا که شمار نرسد و بسیار  
 شود و داخل کرد و از زمین برآید که بابت آن بهواه از ابناء و اجداد شما متهم کرده است و ارث ننویسد  
 انتمی از دافعه و در مقام دیگر چنین مذکور است باب چهارم پس اکنون ای نبی مثل سبیل آن خیریهها و

که بن شهادتی آنرا نمیشود و بران محکم است که نماز عبادانی باید و در آن زمینی که یهوا خدا را بپادشاه شمار  
 میداد داخل شد و اوست آن بشوایستی اردنا ذکره در باب بعدیم کتاب العدد و این چنین است و شهادت  
 مقدس مذکور بکنید که آئینه باز بر بنی اسرائیل ظاهر نشود استی اردنا بنیاد نه عرض چنین کلامها در مقامات کثیره  
 تورات مذکور است پس اگر اعمال خیر مثل آدم را بدخلیت در نجات نیست چرا یهوا خطای مقدس مذکور است  
 نجات بنی اسرائیل کرد آید و چرا مطابق هر دو عبارت مقدمه نجات از موت و عدم راشت ارض موعوده  
 نوم مذکور حاصل کردید اینکه پادشاه صاحب فاده فرموده که یکی خبر داده اند که پس که بسیار شخص و سخن  
 بالا حلال علی سبیل الاستیحال تورات و غیره شدیم لکن هیچ جانشان آن بخوبی بدست نیامد پس اگر پادشاه  
 در دعوی مذکور است که بتفصیل نام بنام صحیفه کتاب بنیمیر این امر را که آنهم خبر داده اند باینکه اگر کفار  
 شدند ایمان آوردن ایشان نجات از کناه و شیطان و جهنم حاصل خواهد کرد و بدین سخن از قوت آدم و بنی  
 و همه مقبولان ایمان آورده نجات یافته اند و تمامی دنیا نجات خواهند یافت ثابت نمایند و الاطاهر خواهند  
 از ایشان ادعای نکو را بکنند دروغ غوغا با بدترین فرموده اند فاده پادری که محمد صلی الله علیه و آله و سلم  
 از ان برخلاف آنی آخره چنانکه جمیع انبیا ایمان کامل و عقدا درست رسد نجات است نه چنان بنیمیر  
 صلی الله علیه و آله و سلم عقدا ایمان صحیح را موجب نجات قرار داده و چنانکه نزد تمام بنیمیر این طاعت الهی و ایقاع  
 عبادات طاعات را فی الجمله خلعت در نجات است چنانچه عبارت تورات دریافت کردی و موافق بنی  
 جناب بنیالصاب صلی الله علیه و آله و سلم هم ارشاد نموده و هرگز آنجناب بدون حصول عقدا و درست روزه  
 و نماز و حج و غیره رسد نجات قرار نداده پس طعن آنجناب صلی الله علیه و آله و سلم به بدست فاده پادری  
 پس قول محمد صلی الله علیه و آله و سلم همیشه از تورات دریافت کردی که حضرت موسی چنین فرموده است و  
 شما حفاظت مقدس مذکور بکنید که آئینه باز بر بنی اسرائیل ظاهر نشود پس اکنون پادشاه صاحب مناسب است  
 که از حضرت موسی مخاطب شده بفرمایند که از بقول جناب نزل نکردن قهر و عذاب بنی اسرائیل بخش خدا

خدا اقرار نماید بلکه ادعای این قرار نماید که ایشان که می قنط پنج و مقدس و دند خدا در عو شل آفریده اند  
 قهر محفوظ داشته باین بین آنها را از دژ خود فرود آور و در باب بیستم کتاب پنجاهمین کورست پس  
 آن حکما و حقوق و شریعتها را که من امروز برای آموزم مخافطت نهان که بدان عمل کنی پس اگر شما آن  
 حکما یا خواسته شنید یا خواهید داشت بران عمل خواهید کرد و سیواه خدای توان عهده و رحمت را که بابت  
 آن از ابا و اجداد تو قسم کرده است یا خواهد داشت و توالفت خواهد کرد و برکت خواهد بخشید تا از  
 نقلیه بکمالی در صیاحت و اغفال و قرآن شان را موافق تحقیق و عشق بزرگوار است که از دستهای خود  
 حواشی همه تورتها در بنیام نویسد که این برکت بخشیدن الف که در بخشش خدا اقرار نماید بلکه ادعا  
 دین قرار نماید با قاده یاوری بلکه خلاف آن آنها را بطل کرده هر جناب سالتاب صلی الله علیه و آله وسلم  
 هیچ کتاب یا اگر کتاب بقدر بطل نموده چنانچه در سابق معلوم کردی پس چه باید در صیاحت بنیام تحریر  
 مبتنی بر غلط فحشی بدکما نیست قاده و پس ایغیر از آن چنان مصفی این سخننا بکنید حسب الارشاد از رکبدر  
 انصاف اوجه سطور را اندک کرده ایم پس اکنون در نشانیم پس انماست که بی نظانی مکن و از صدق شل  
 مشهور اندیشید در مذمت حق غل بشوید ترجمه قول **نی ثبات** حصیچم اکنون در دست  
 باید کرد که مذمت اسلام در دنیا چگونه جاری شد و شروع هرگاه که محمد صلی الله علیه و آله وسلم چهل ساله  
 شد و سی و شش سالگی شدن از خدیجه بیوه مالک سباب دولت کرد و دیدار نگاه وی فرمود که الله تعالی مرا  
 کرده فرستاده که دین بزرگان پیشین را یعنی بن آدم نوح و ابراهیم و موسی و عیسی علی نبیا و علیهم السلام  
 را از طریق تعلیم جاری کنم و هم چنین پنجاه سال مردمان را نصیحت نمودند مگر هرگاه که باشند مای که سوشی و  
 گردن آغاز کردند و مردمان مدینه قرار معقد شدن می نمودند و میرا در مدینه طلغیه نگاه محمد صلی الله  
 علیه و آله وسلم از مکه روانه شد و هرگاه که در مدینه مردم بسیار معقد و تابعدار وی شدند در آن  
 وی فرمود که حالا حکم الله تعالی شده که از مشیت اسلام را جاکر کنید وی مردم را بسیار طبع نیای

خداوند متعالی  
 چه فرمود و چه کرد

داد آنی از جان و مال و اسباب و نعمتانی نیست خواهد آمد که گشته شوند در بهشت و بهشتی که گشته اند  
 یافتند و اینجا حور و پاکبازانند با ظهور خواهند یافت پس و یک عقل این تعجب نیست که مردم را دوری کنند و هزار سال  
 فراموش شوند و غافلگی اگر ایمان نیارند از شیخ بچکان نمایند و مردم که از خوف جان خود به سلامت قبول کنند و چنان  
 در این جهان ثابت است که از غربت و لایق و فرکان و داری و هند وستان بهب محمدی و اوج یافت از خوف و کینه  
 عقل بهب محمدی نیست از این بود که بکشد نفسانی و از روز و روزی و طمع قرار میاید که از خوبی خدا این خلایق  
 است و از عقل بعید است که اسد تعالی از زیر برستی بهب حور در دنیا جاری کند و از سبب آن که کار را بچکان  
 نماید و از ایندانی مانده از اینج کلامهای خدا ثابت نمایند که اسد تعالی شیری یا پادشاهی اکا می فرموده که  
 مراد و نیاز روز و ظلم جاری نمید بکشد چنانچه در انجیل فرموده است که تمام روی زمین بر وی و خوشبختی انجیل  
 بهر یک مخلوق بشنوند هر کس که ایمان می آید حیات بدی می آید یافت و هر که ایمان نمی آید حیات را نخواهد دید  
 نزدیک عقل ثابت است که این فرمان لائق خوبی اسد تعالی است چرا که از این ترکیب تمام از دل جان معتقد  
 مگر از طور محمد صلی الله علیه و سلم مردم در ظاهر که تا بعد از یکروز در باطن ننگه و احشامات  
 شکرین معاندین حضرت موسی علیه السلام نمیدر حق آنجانب همین طرز بنیاد نگرفت که صورت را بچکان  
 طریقه موسی این شد که هرگاه ایشان در خانه فرعون کافر تربیت یافتند و حال سلطنت و حکومت  
 ویرا دیدند ایشان را هم جوشت حکومت بهم رسید غرض هرگاه بیرون خانه آمد و شد شمر و  
 گردن پس بسبب همان جباری که در فراج نشان العیاذ بالله بنی لک کافیه بود شخصی برای ادنی  
 امری هلاک نمودند بعد از آن روز دوم جوشتند که شخصی دیگر قتل نمایند لکن بسبب اینکه وکیل از آن  
 بوده و رسیدند که از ایشان را قتل نمودند و قتل نمودند و هرگاه فرعون بر حقیقت حال  
 امر مذکور مطلع گردید ما چار از شهر مصر که نخته در شهر مدین فرستند و در اینجا قریب چاهی سکونت اختیار  
 کردند بعد از آن خدمت چند زنهاییکه بران چاه برای آب کشیدن می آمدی نموده تر و بدیشان که

شان که کاهن بود رفقه اقامت اختیار نمودند و در آنجا تا مدتی عمر خود را در نیاداری بسر کردند و از میان  
 زنهارانی شادی که خدائی بهم نمودند بعد از آن خود را رسول الله قرار دادند و این امر را رفقه از بنی  
 اسرائیل ظاهر کرد و بسبب اینکه بنی اسرائیل از ظلم و تعدی فرعون بیعون جان لب بودند مشهور  
 است که هر که دست از جان بشوید هر چه در دل آید بگوید ایشان یکی اظهار عقدا و ایمان آنحضرت  
 نمودند هرگاه آنها را همراه گرفته بخوف فرعون از شهر مصر بفرستند و فرعون بحسب اتفاق غری  
 شد در آنوقت همه شهر را بقبضه خود در آورند و مردم را بصد هزار اقسام قطع و تحریف ترغیب بیکجا  
 گروه که حالیکه شما اطاعت یهواه خواهید کرد برای شمار وقت باران خواهد بارید و در مال او زار  
 شما و در هر امر برکت خواهد شد و یهواه شمارا در چنین شهر می آخل خواهد کرد که در آن هنرهای شهید شود  
 جاریست اگر اطاعت نخواهید کرد شما یکی لعنتی خواهید شد و یهواه از شما شتر شترانیت نابود خواهد کرد  
 آنها را بر جنگ شمشان و در گرفتن شهر استعد نمودند چون ایشان استعد شدند ملک کیکی از مخالفان  
 خود و آنها را قتل نمودن شروع کردند و از لشکر خود هم هر که در امری مخالفت کرد ویرانی الفور از تنج بجان  
 نمودند حتی که در یک روز سه هزار کس لشکر یا حین در کشتن با نیطیق مینشان در شهر مار و ج یافت پس بن  
 شان این خوار گردید و رسول حق بودن شان ثابت میشد و بعد از اقامه دهه الحروف و بنا بعد از  
 من عقدا و ذلک کله با تجمک اگر با در یضاحیه جواب این تقریر خواهند گفت که بنابر این تقریر بریدگان  
 و تعصب اختلاف است چرا که درین تقریر ذکر معجزات موسی مطلقا و قبح نیافته با هم بمقابل انصاف  
 خواهیم گفت که شما نیز هر چه در مقام در حق جناب سالک صلی الله علیه و سلم نوشته اید بنابرین  
 بریدگان و تعصب اختلاف است زیرا که شما هم صلابان معجزات جناب سالک صلی الله علیه  
 و آله و سلم نموده اید اگر نصاری خواهند گفت که نزد ما صد و نه معجزات از جناب سالک صلی الله علیه و آله  
 مسلم ثابت است پس چگونه تعرض آن میکنیم و خواهیم گفت که نزد مکرین نیز صد و نه معجزات از حضرت



مسلم است پس این سبب تقریر کردیم تعرض معجزات موسوی نشد عرض هر چه نصاریح ابشکرین کورین  
 خوانند و همان جواب نیز از جانب جناب سالتاب صلی الله علیه و آله وسلم بفرستد بجزایر معجزات جناب  
 سید کائنات بتو را نیست است بشارت های آنجناب بخیل و غیره موجود و ازین امر که کفار بجانب آنجناب  
 نسبت سحر و جادو میکردند هم فرغ منصفین اهل علم و اهل شمس و این من الانس میشود که اموی عارف عادت از آنجناب  
 صادر میکرد و پس با وجود این همه امور بدی که بکافی آنحضرت کردن تقریر کند گوید و ذکر نمودن سراسر بی انصافی است  
 افاده پادری و سبب شایسته می شدن از تخریب موسوی الی هذه الافاده نصیحت نمودند بنای این کلام بر سه  
 طریقه عقاید است و الا در حقیقت چونکه جناب سالتاب صلی الله علیه و آله وسلم را حق سبحانه و تعالی در هر  
 زمان بنا بر تحقیق حکمت و صلیحت حکم باظهار نبوت فرموده بود و لهذا مطابق می آنحضرت اظهار نبوت خود نمود  
 چنانچه حضرت موسی بعد از مدت مدید از زمان لادت شان پس حصول شادی که خدا فی مامور باظهار نبوت  
 گردانید پس چنانکه پیشتر معلوم کردی چنین بدی که بکافی بجانب حضرت موسی هم می تواند نمود و از حال حضرت  
 ام المومنین خدیجه کبری رضی الله تعالی عنهما بر منصفین ظاهر است که آنجناب بقدر مال و اسباب آشته  
 که ایشان را صاحب مال دولت توان گفت چه جای اینکه کسی که سبب شان صاحب مال دولت نشود  
 مال قلیل شان را بر کفایت این نبوده که سبب تالیف قلوب استقامه خلق گشته باشد پس چنین بدی که بکافی  
 گردن محض بی انصافی است و هرگاه حضرت داؤد و ازرن او را بخادای که خدا فی کرده اند پس اگر آنحضرت  
 خدیجه کبری علیها التحیة و التناجی سالتاب صلی الله علیه و آله وسلم هم در حالیکه آن پاک دامنه موسوی بود  
 اندشادی که خدا فی نمودند پس من امر چه جای طعن و تشنیع و نیکه پادری صاحب فاله فرموده که در ابتدا  
 نامد فی پیغمبر خود اخلی را چنین نصیحت می نمود که خدا را برای این فرستاده که دین حضرت ابراهیم حضرت  
 موسی حضرت عیسی را تغییر آن دیگر بطور تعلیم اهل انتمی حاصل افادین تقدیر تسلیم و نصیحت ند کرد  
 از آنجناب هدایت آب هرگاه حضرت عیسی نیز چنین می فرمودند که من را بی تعلیم و احکام من موسی انبیا

و انبیای سابقین آمده اند بر این معطل بلبل نمودن و با وجود این در تحسین شریعت و غیره مخالفت حضرت مسیح  
نمود پس طعن کردن بر جناب سالک صلی الله علیه و آله و سلم از هر یک از اقباع نصیحت که در پیوسته است  
قطع نظر از این تقدیر مذکور از جناب البصیحت منظور این است که مراد از این امر نبوت کرده که هر چه  
دین نبیضات در مقدمه انبیا حق تعالی ترک پرستش اصنام و صفات بتوتیه و سلب خدایا بری بخود  
و در مقدمه حصول معاد و غیره بوده است از آنها که نمی توانیم حصول لعبت خود را برای تعلیم شرایع فرعی طلب  
میفرمودند و چگونه این امر نبوده باشد حال آنکه در جمیع حکام فرعی این حضرت نیز باید که شقوق نبوده اند پس چگونه  
انحضرت دعوی این امر میکردند که من برای تعلیم شرائع اینده دنیا مسبوت شده ام غرض از درصاحب انبیا  
امر مذکور واجب لازم است علاوه برین هرگاه ما مقتضای دل سابقه نبوت انجانیای ثابت کردیم پس  
همگی امور جناب را بحال صحیح حمل کردیم منقض و مستحکم فادیه پادری که هرگاه که باشند بای که دشمنی های بی فایده  
الافاده حال حکم الله تعالی شده که از تشریف نهیب سلام را جاری کنید تا با درصاحب اگر این بی نهیبانی  
نیست دیگر چیست که ملازمان در مقام تعلیم این امر را ذکر فرمودند که در مکه معظمه هم مردم بسیار مثل  
جناب امیر المومنین علیه السلام و حضرت حمزه و حضرت عبیده و حضرت جعفر طیار و فرید بن چهارشنبه و  
مصعب بن بلال رضی الله تعالی عنهم جمیعین الی غیر ذلک عقاد جناب نمودند و معتقد و معتز و پیغمبری  
شان شدند حال آنکه معتقد کشتن انبیا و انصاف صریح ظاهر میشود که انجنا صاحب معجزه بوده اند و حصول  
اقرار و اعتراف نمودن جناب امیر علیه السلام زیرا که صلاح و تقدس انجنا حدیث من کمال عقل  
فهم المکرر است و این کمال است که هیچ دوست و دشمن انکار آن نمیتواند نمود و صاحب معجزه و مقبول  
خدا بودن انجنا هم از ملاحظه حال جناب غیره حالات گاه شمس غنچه الله انبیا را هرگز انکار  
و این نیز از مشاهدات احوال انجنا و واضح و واضح میشود که از دنیا و امور دنیا نهایت تقصیر و کاره بوده اند  
و هیچگونه منفعت دنیوی هم که قابل عدد و شمار باشد انجنا را از اول عمر آفرینش حاصل نشده و نهایت در ترویج انجنا

اعانت سید المرسلین صلی الله علیه و آله وسلم انواع شقه بگشاید و با وجود آنکه دشمنان حق آنحضرت را ازین  
 زنده آنعالی حضرت را نهایت کج و ایدار سازیدند لکن هیچ حال هیچ کلمه تضییع بطلان نبوت جناب سالک  
 علیه السلام نیاورد پس ازین مشهور آنجناب بحال رسوخ با این همه صفات جلیله منصفانه یقین حاصل میشود که  
 جناب سالک صلی الله علیه و آله وسلم پیغمبر حق بوده اند علی هذا القیاس بنیم فی انصافی است که با درصیاب  
 وجه معتقد گردیدن اهل نیه را اصلا ذکر نفرمودند غرض از غیبه امور صاحب معجزه بودن جناب سالک  
 صلی الله علیه و آله وسلم ظاهر بپیشود و الا این غفلا چه بیا فایده معتقد کرده با حق خود را در تعبیه  
 می اندیشند حال آنکه تنعم نعم دنیوی بوده اند با جملة اینهمه صحابه بطور معجزات آنجناب سالک صلی الله علیه و آله وسلم  
 قابل بتوانرا قل آن بوده اند پس اگر با وجود اینهمه درصیاب کانی را دخل خواهند داد اثبات معجزات آنحضرت  
 موسی حضرت عیسی غیره انبیا هم از ایشان ممکن نخواهد شد و اینکه با درصیاب فایده نموده در این هنگام  
 وی فرمود که حالا حکم الله تعالی شده که از تشییر هب سلام را جاری کنی پس گاه که خود حضرت عیسی  
 ارشاد فرموده که شخص کس غالب خواهد آمد بعضای آهنی حکمرانی خواهد کرد و اقوام و قبائل مثل کوزه های کلی  
 تهر و خواهد نمود اگر جناب سالک صلی الله علیه و آله وسلم امر مذکور را اظهار فرمودند پس حضرت انصاری  
 را درین کدام جای اعتراض بلکه ایشانرا لازم است که بنا بر امر مذکور اقرار و اعتراف بحقیقت نبوت آنجناب  
 نمایند با جملة حکم باقیع جاد و کفار و مشرکین با عد و کبر است و برین وجه وین عظم الامر از عطا و ه برین حضرت  
 موسی تو درین شب برای شخصیک حکم به بت پرستی نماید چنین مقرر فرموده که آن شخص که درین شب قتل  
 نموده شود تا که شرارت در بنی اسرائیل راه نیاید پس اگر جناب سالک صلی الله علیه و آله وسلم هم برای رفع  
 فساد و شرارت برمی بنیان کفروت پرستی این عقوبت واحد و سرای کفر مقرر فرمودند که کافروت پرست  
 هر که باشد قتل کرده شود و این امر سبب ترویج اسلام و ایمان هم نمیشد پس بنیقد میجو بر هم نشدن عیسا  
 چیست در باب بنبر و هم کتاب استثنای مسطور است اگر برادر حقیقی تو و پسر دختر تو و بی بی همکار تو یاد تو

سوم که بر ابرجانب عزیز باشد تراد بر دوه ورغلاند و کوبید بیاید بکسی معنویان یکدیگر نایم از معنویان یکدیگر و آثار و احادیث  
از آنها واقف نیند از معنویان آنموم که کردگار دشمنان و یکدیگر و در ازین طرف زمین تا انطرف دیگر میمانند پس  
از وی موافق نخواهی شد و حشر قبول نخواهی کرد و توبی گناه ختم نخواهی اشت تو رعایت می نخواهی  
تو ویرا پوشیده نخواهی کرد بلکه ویرا بالضرر و خواهی گشت بقتل می اول است تو بطنه شود و بعد ازین  
دستهای همه قوم تو ویرا سنگسار خواهی کرد تا که وی میرد چرا که وی خست که تر از زیاده خدای تو  
یکشت ساز و آخذ انیکه تر از قید خانه زمین مصر بیرون آور پس تمام بنی اسرائیل بن آشنیده خواهند رسید  
و در میان شما با چنین شرارت نخواهند نمود الی آخر ما ذکر افاده پادری موسی مردم را الی هذه الافاده  
قبول کنند و جواب قول سابق دینی که هر کس که حکم پرستی نماید چه جای انیکه خود بت پرستی  
مینماید باشد برای می حضرت موسی علیه السلام قتل ابد ترین حالات مقرر فرموده اند و از ان  
پیشتر معلوم کردی که آنحضرت فقط برای کوساله پرستی سه هزار کس از حواریین خود قتل نموده اند قطع  
نظر ازین آنجانب بسیاری از مخالفات احکام فرعی هم قتل اقرار فرموده و هر که امر را از ان امور  
واقع نموده ویرا هاند قتل ساینده چنانچه در تورت مرقوم است هر کس که بر بد خوید یا بد خو  
لعن الله قتل نموده خواهد شد وی بر بد خوید یا مادر خود لعنت کرده خوش بن خود شناسست  
و انکه سیکه یا یکدیگر از زن همسایه خود زن کند از زانی آنزیم هر دو البته قتل کرده شوند و هر که از زن  
بد خود هم بستر شود وی بیکل بد خود را کشوده البته آنه و قتل نموده شوند خونشان بد خود شناسست و  
انگس که از زن سپرد و از یکی نماید آنه و البته قتل کرده شوند انشان کار و از وی نموده اند خونشان  
شناسست اگر کسی از بدی چنانچه با زن خود با آن هر دو کار کرده و زن انشان قتل کرده شوند خونشان بد خود  
شناسست اگر کسی زن دو مادرش هم بکاید این جیاست آنه نه سوننه شود که میان آن جیائی نماید و اگر مردی را  
و انکه کس البته قتل کرده و دشمنان را بر او کشیده اند و از او عذرین سو که از مخالفان خود بکشد که بد خوید

را قتل نمایند و خود ظاهر است که در این امر هوای حکومت و غلبت تحصیل دنیا و خواست سلطنت و ریت که نزد  
پیشش شمع ده که در هیچ زواله نبای کفر بهیات کفایت است این تورات مذکور است هر گاه برای قتل  
نزدیک نویسی لیل بیخام صلح مانا چنانچه شده که اگر ایشان صلح را قبول نهند و در بار کشودند  
خلق که در ان شهرت خراج کوار تو خواهد شد و خدمت تو خواهد نمود و اگر آنها از تو صلح نمایند بلکه از تو قتل  
بکنند پس تو از اجاره بکن هر گاه بیواه خدای تو ویراد و قبضه تو بکنند پس هر مرد انبار از دو شمشیر کش که  
زنان اطفال و موسیقی ابایه و آنچه در ان شهر باشد غارت کن و غنیمت عثمان و را آنچه بیواه خدای تو  
داده است بخوی از تو بیکه از تو بسیار ویراند و از شهرهای ان قوم تمام چنین کنی گن شهرهای ان قوم بیا  
شهر بیکه بیواه خدای تو انهار امیرات تو میکنند هیچ چیز را که دیوچ باشند زن گذاری بلکه ایشان را بقتل  
ما بود حاجتی موسی انکائی و فری حوی موسی انکائی بیواه خدای تو را حکم کرده است تا که آنها بکلی باری  
خود را که ایشان از بنو ماعی و کروزه شمارا نیا نموند که شما کنه کار بیواه خدای تو بنشیند یا تهی از دنا نقله و طبع  
و رغبت و تحریف و سبب هم حضرت موسی خلقی بسیار نموده چنانچه در باب سیم کتاب جبار موم است  
و در باب چهارم که انرا از پیش شمارم و در هر که ایشان بخین عه عملها را نمود از زمین است  
ان انقضت کرد و من شمارا انقضت من آنها خواهد شد و من وی شمارا قابض ام نمود  
و شمارا ان بشوید ان زنی که بران شمر شد و دست من و ایه خدای تا انکه شمارا از میان  
خلقت چیده ام انهمی بار و دنا نقله و در باب سیم و ششم چنین که در کتاب است برای خود  
مخوابید ساخت و نه صورت های ایشان و بنو ما را رساده کنید و بر ان کوه و سنگ و درخت و سایر  
که به استقبال می سخن بکنید برای انکه منم بیواه خدای تو شما محافظت شماست بنام من از هر که  
نرسید من ایدم اگر شمارا غرضه است فدا خواهد کرد و حکمهای حفظ خواهد بود و بران عمل امید  
من بر ان شمارا و بران عمل فدا خواهد کرد و شمارا خواهد داد و در شما میداند و می خواهند

و اذنا که وقت یاست را وقت چیدن انکو و وقت چیدن انکو را وقت کا شتن و این سه شمس طبع  
 خواهد خورد و شما با آرام در شهر خود خواهید نشست من زمین امان است و هم بخشد شما خواهد نمود  
 هیچکس را بدو من کل مکان از آن زمین دفع خواهد کرد و هرگز زمین شما نیز از من نخواهد شد  
 دشمنان نخواهند نمود و ایشان و بروی شما از تنبیه زمین اینها فدا و بکسین شما عاقبت کفر  
 نمودند از شما عاقبت هر که را کس اینها کرد و اعدا شما بروی شما از تنبیه زمین اینها فدا و بکسین شما عاقبت کفر  
 شما را بر دهنده ام که شمار اکثر است و هم بخشد از شما عاقبت هر که را کس اینها کرد و اعدا شما بروی شما از تنبیه زمین اینها فدا و بکسین شما عاقبت کفر  
 به صرف نخواهد رسید که ذخیره موجود خواهد کرد و من سکین در ادب شما تمام خواهد شد و من شما  
 نفرستادم کرد و من میان شما سیرا هم نمود خدای جان شما بود و شما قوم من امید بودیم و به راه خدای که شما  
 از زمین مصر بران آوردم که بنده آنها شود و بعد از آن دانی تاریک است و شما را بهشت و این عالم را  
 شنو است و در این عالم عمل کنید و بشمار آخر عمر بیدار و الهامات الهی را ناپسند که چنانکه شما را حکمای  
 من عمل کنید از من عهد کنی نماید پس من هم از شما هم جانان هم کرد و در بیم و سلط سوزان که از من شما  
 تا کنون ر شود و دلها بی آن بدر آید شما را بپسند خواهد نمود و شما تنها خدی در این عالم که از من شما  
 از خود اینها در شما خود را از این عالم شما بروی شما و شما را بپسند خواهد نمود و شما را بپسند خواهد نمود  
 و این انکه با شما بجنگ بدی پیش آید خواهد کرد و نیت الی آخر ما ذکر آنچه بچنین بارها و تورات با شما کرد و شما  
 احاطه آنها که من شخص است و بچنین طبعها و خوف نمودن این پنج مخالفان معاند از اقل و قدر ادا و در حق  
 روح بخشد و بطبع با اینها در حق آنجناب هم میتوان گفت که ایشان را از بسیار طعم نبوی اده اندامی با این  
 ارشاد فرمود که اگر اطاعت من خواهد نمود و از امان و برکت ای شما خواهد شد حکومت ریاست شما را بدو خواهد  
 و بچنین خل خواهد آمد که در آن نه که میفرستد برایت طاعت من خواهد نمود و شما را بپسند خواهد نمود و شما را بپسند خواهد نمود  
 و در این عالم و خوشید و هر که در حق شما خواهد بود و هر که در حق شما خواهد بود و هر که در حق شما خواهد بود

مهرگاه از خواجه در طریقه سوسیه اختیار نمایند و نمیکند درین کوثر اهل شوند تا بیجان گرد شوند و فایده جانی به خود  
فادیسالی چنین تیرانیا از غلط محض است صدمه مردم اعتقاد کمال ایمان در شتر و دیار عقد جناب سال تمام  
صلی الله علیه و آله و سلم کرد و اندیک در تاجهای انصار این امر که نسبت به دین محرمی نقطه از عرف شش طبع نیاجا شد پس  
مردمان درین نوشتن مسکون مسکون تعصب و ستاف اختیار کردند و فادیه پادارین شرف و یک عقل از در حق دین بود  
به همین طریق بنویسند گفت که مطابق سخا و امتثال مع که مذکور شد طریقه سوسیه طریقه خدا و دین نیتوانند بلکه بقضا و از  
و بر روی طبع قرار یابد فادیه پادار که از خودی خدا الخ طبع معلوم شود که حضرت موسی صدمه مردم ایمان خود و عقل و در جمعی  
فرموده شریعت خود را و ارجح بنشیند است که پادری صاحب لعیاد با صاحب حضرت موسی طبع است و شاه و خانی که جناب  
مردم را مل نموده شریعت خود را و ارجح دادند این از خودی خدا بر خلاف است و عقل بعد که الله تعالی بر شریعتی حق را  
در دنیا جاری کرد و سبب آن که ایمان را زود کفایت است که در صورت زیادی عقلان و در صاحب عقل حضرت موسی  
ثابت می شود پس اگر این التزم می نمایند که التزم نمایند الا در اکل اگر برین تقدیر خدا خواست به بنوی خدا بر می  
ایشان را از سنجیدگی اعتراض کشید پس حکم و شش ایشان را ضرر فادیه پادار و از ابتدای فادیه و در سابق مذکور شد که  
حضرت موسی علیه السلام است که اگر غلغله است پادری صاحبی که می خواهد که در انحراف خودی بهاد و با سیف ظاهر  
ایشان پس که پادری صاحب مذکور را با وجود اینکه سر مشق دین ایمان ندین شریعت اصلاح و سبب بهتر شود  
بوده اند و در نور ظلم می نمود پس آن حضرت عیسی بگویند که چه صاحب و ستایش چنین می فرموده اند که الله تعالی  
بسیج می خداید پادریه را با نور نموده و تجلی پادری صاحب است این نور ظلم چنانچه جناب سال تمام صلی الله علیه و آله و سلم  
کرده اند بلکه در حقیقت همانا آن سبب حضرت موسی را دعوت با دین کل فادیه پادار که چنانچه در کل فرموده  
اگر در خیل این حکم خدا شد و برین مخالفت حضرت عیسی حکم خدا العیاد با دین می آید که تقدیر مذکور که پادریه ایشان را این  
که کم بوده که در تمام دینی برین روید و آن حضرت در حکم ما قیام به شریف بر در چه جای آنیکه در شریعتی و در حدیثی  
تشریف می فرماید چه جای آنیکه نام دینی برین نور قدوم نیست لزوم نور میفرمودند پس هیچ مخالفت آنجا که حکم مذکور

ثابت شد علاوه برین هرگاه آنجا صلح حصول حیات اوده مردم را در پیش خود می کشد و بنا برین اتفاقا و همان وقت آنجا  
 هم شخص الصالحه قرار یافت برین تقدیر اگر کسی که این کتب را می بیند که آنهم معتقدین حضرت عیسی علیه السلام بنابر تفسیر باید و بعضا حیات  
 قرار می یابد که طمع حیات معتقد حضرت عیسی گردیده بودند نه از محبت خدا پس باید و بعضا جواب این اعتراض چه باید  
 افتاده بود که اگر این ترکیب الهی و الا باید و بعضا جواب این اعتراض حضرت گویند که با وجود این تفسیر با وجود این اشیاء  
 را بپایان کرده شریعت خود را و اوج بخشید بلکه بر جای بیاری عواصم العبادت که کلام مذکور معترض نمی تواند زیرا که پیش از  
 تورات معلوم کردی که حقیقتی حضرت مورا چنین حکم فرموده است که در شهرهای آنکه و مساجد آن شهرها را بنیادهای  
 آنها را میراث تو میکنم هیچ چیز را که در هیچ باشد زنده نگذارم بلکه تو اینها را یک قلم با تو غائی الی ان افاض کارها یکی  
 کارهای که در آن اشیاء از معبودهای خود کردند شمار اینها را می آموزند پس سبب است که از آنجا این مطلب شده که بنیاد سبب  
 همین است بر العبادت با الله مردمان بلاد دیگر چنین با جوار اکوش کرده فقط بظواهر خودشان معتقد حضرت موسی شدند  
 و در باطن منکر ماندند تا آنجا از انجیل معلوم میشود که بعضی مردم باطناً منکر حضرت عیسی بودند و الله در ظاهر فقط معتقد  
 بودند نه در باطن پس گاه با وجود آنکه حضرت عیسی هماد را واقع نموده و با آنکه انصار و احوان آنجناب نهایت  
 اقل قلیل بودند باز سبب نفاق نشد پس اگر بنا بر حضرت موسی جناب سالمتاب صلی الله علیه و آله و سلم هم با کل  
 ابواب نفاق سد و ذکر و پیش طبع کنون بر شش بعثت های آنحضرت در عیناً حیثیت و فصل اول از انجیل و فصل  
 متروم است ثم قال لهم من اجل اقلت لكم انه لا يقدر احد ان يقبل الي الان يعطي لك من الاب من اجل انه لا يقدر  
 احد ان يقبل الي الان و انهم لم يكونوا بعد يشكون مع فقال يسوع للاثنى عشر عليكم ايضا تريدون الانطلاق  
 اجابوا فقال لهم انما لا يسعد الي ان ننسب كلام الحيات الى الله لك قد انا نحن في حلقنا اننا لا ننسب كلام  
 الحق فقال لهم اليس انما لا ننسب لكم مع الاثنى عشر و فيكم واحد هو شيطان عني بذلك يقول سمعان الانسجوت  
 لانك ان رجعت الى ان احد الاثنى عشر انتهي اکنون با جواب جلد خبری را شروع می نمایم و سبب این که در ظاهر  
 دلیل است عبارتهای آن پاره پاره نقل میکنم که از آن طریق تشنه شود و در کلام خود می بیند



**قول بنیات** نخستین حال خلاصه همه سخنهای که از سیدهای معتبر بیان شده است سند  
 و نشانهای که نیاز انسان است آنها بر حضرت موهود و عیسی از تورات و انجیل ثابت گردید و عقلند ان  
 و مصطفیان بی برقی بودن آنها و در مذمتی بودن آنها مطلق شک نیست چرا که متقی و پرهیزکار بودند  
 ایشان قدرت معجزات و آسمان سخنهای شیرین و کفایت و طایفه کلامها پیشین بیان کردن اینهمه  
 بر ایشان ثابت است موفقی سوال موهود و یحیی سیدهای بسیار چند دلیل این ساله بیان شد از ان جمله  
 عیسیان سالک محمد صلی الله علیه و آله و سلم را بان بطلان میکنند الحال محمدی عالمان از مصطفی کردن  
 میباشد که ایند لیدها موقع و خورانی اندیانه و عیسیان که انکار نبی الله بودن محمد صلی الله علیه و آله و سلم  
 می نمایند این جا میکنند یا بیجا جواب **حجتها** خلاصه جوابه سابقه که تفصیل در مقابل  
 کلام با دینی که موهود و سطور شده است که هر چند پیغمبر برقی بودن حضرت موسی حضرت عیسی و اینها و علم  
 اسلام و نفس الثابت است لکن باید ریاضات هرگز از نشانها و اوصاف نبوت که در پیغمبران ضرور  
 مستحق میباشد بر آنحضرت بخوبی ثابت نگردانده اند و از انجیل و تورات که بر امور مذکور است لال نموده اند  
 انهم تمام است زیرا که منکرین حضرت مذکورین آنها را کتب منزه من الله عنده اند انچه حال اند ب  
 انچه بود و نصاری است بودند و نبی است ثابت نیست زیرا که انیم در اکثر امور مخالف حضرت موهود  
 حضرت عیسی هم هستند پس باید ریاضات لازم است که مذمتی بودن ایند ثابت کنند  
 از بیان باید ریاضات اصلا بر پرهیزکاری آنها و جناب صاحب معجزه بودن آنها و عالیه انبیا و پیغمبران  
 بودن مطالب که سابقه بیان نمودن بهنجیکه مسکت منکرین باشد ثابت نشده پس اکنون ضرور  
 است که امور مذکور را بر طریقه عقل انرا پسند نمایند بنایه اثبات ساند الا عجزشان از اثبات  
 امور مذکور ظاهر و آشکارا خواهد شد هر چه باید ریاضات در مقدمه الباطل نبوت جناب سالک صلی الله  
 علیه و آله و سلم و خرد از انما بوجه شافیه کافیه مردود و باطل کردیم مقتضای اشارات کثیره حقیقت نبوت

حقیقت نبوت آنجناب بد رجحوت رسانیدیم پس لا اعلایان است عسیر الالفاظ کردن میاید که امور مذکور

ما اقرار و تحقیق و اقرار است نه و عیسایان که آنجناب را پیغمبر حق نیتند بجای نندایا بجایا **ترجمه قول**

**بی ثبات** چرا که ما مردم در فعلها می توانی در قرآن حسیت و دعوی تقوی بر پیرکاری می کردیم که در ظاهر

از ان جایا نیتیم و بغیر انها جایا عیاست که نمی آمد بودن نامکن است معجزات که سند دوم رسول الله

است در و کافیه نشد بلکه وی خود بارها اقرار کرده است که در طاعت آن نیست مگر من فیتا نیتیم نه

اگر چنین است پس کلام بر اجگو نه یقین کنیم شما خود دریافت کنید چندی پیش کجی بروی ثبات نیت شو مگر سخنها ی

بسیار نوشت که در کلام ما شیخین منبج لوده در ان از طرف خود سخنها منضم کرد و کلمات فداوی و

بسیار نوشت بر این خود از ازیاده از همه فضیلت او بدیشل آسمان زمین را نسبت بش تهر نمود و نور خدا را بیشتر

از خلق الله قرار داد و کما فعلها می صدقت این سخن بهم نرسد از رواج مذهل سلام هم رسالت محمد صلی الله

علیه و سلم و همه سخنها می می میشود چرا که آن سخنها لائق الله تعالی قرار نمی یابد چرا که در انها نفسانی طبعی

در دنیا و چه در شست هم داده اند **جواب حشمت** انیکه پادری صاحب این عبارت و دعوی

گفته اند که ایشان در قرآن فعلهای آنجناب بجا حسبت جو کردند و برخلاف اتفاق بر پیرکاری یافتند پس

غلط صریح است زیرا که از آنجناب هیچ امری خلاف تقوی منافی بر پیرکاری هیچگاه نگفته اند و نه گفته اند

از قرآن مجید بر امر مذکور ذالی امور زیرا که پادری صاحب فی اتفاق بر پیرکاری فهمیده اند در ان ایشان

خبر و خطا کرده اند و الا لازم می آید که حضرت داود و حضرت سلیمان و حضرت ابراهیم و حضرت یعقوب

اینهمه نبیاتی بر پیرکاری وجوده باشند العیاذ بالله و انیکه پادری فاده نموده معجزات که سند دوم رسول الله

است تلخیص هم نیتیم است زیرا که اگر پادری صاحب معجزات جناب سالتاب صلی الله علیه و سلم را با وجود

متواتر بودن آن قبول دارند نبوت هیچ نبی عجز از ان ثبات نتواند نمود و آنجناب کجی اقرار این سخن نموده که مرا

طاعت معجزاتی نیست من فیتا نیتیم نه اما هر چه پادری صاحب نیتند که نموده و نیتیم نه غلط فکری است

علاوه برین اگر آنجناب بی بر شیطانی و فقر و هم ارشاد کرده باشد پس از قبیل این سخن باید گفت که حضرت ابراهیم  
 ارشاد نموده اگر چه بن حاکم و خاکسترم با تلمیذی که شدین بجزارت جناب سالتاب صل الله علیه و آله و سلم و  
 نمودن انگو که یاد اصحاب اشغال این مقامات در احوال حقیت آنجناب نوشته در حقیقت جزئی  
 عیسای متخاص کر دست که آنحضرت بشارت آنجناب نبوی آفریده اند چنانچه معلوم کردی و اینکه افاده  
 فرموده هم چنین شریفی بر وی ثابت نمیشود پس برین طرز منکرین حضرت موسی حضرت عیسی علیهما  
 السلام هم میتوانست گفت که بشین کولی شان ثابت نمیشود و بسیار بندگان ایشان از اعیان در این سخن  
 در کتب و صحف سابقه مندرج بوده منضم نموده اند ما هم جوابیه و جوابات افاده کرده کلمات طرفدار را  
 پیشتر مذکور شد که حضرت موسی حضرت عیسی نیز سخنها را بسیار بیان کرده اند که طفره ای از ان  
 ثابت نمیشود پس منکرین در حق شان هم میتوانست گفت که این سخنها را طرفداران ایشان در حق خود ذکر  
 کرده اند لا انکه از فعلهای شان صدق آن سخنها بهم میرسد ازین معلوم میشود که آنحضرت پیغمبران  
 بر حق نبوده اند افاده پاک در از رواج مذهب اسلام هم از برین طرف میتوانست گفت که از رواج مذهب نبوی  
 رسالت آنجناب و همه سخنها رد میشود چرا که سخنها را شان لائق الله تعالی قرار نمی یابد زیرا که آنجناب  
 کلمات خود را با طبع نفسانی داده اند با ایشان ارشاد فرموده که اگر شما اطاعت من را بپذیرید من خدا  
 شما را در زمین دنیا چنین زمین خواهد داد که در آن نه برای شیره و شهد روایت و در آن طعام مال  
 اسباب شما فراوانی خواهد بخشید لی غیر فلک ترجمه قول **لی ثبات ملکوتی** که در این  
 بیان شده که قرآن مجید صدق خدا را چنانکه در تورات و انجیل مقدس آشکارا ملاحظه میکنند  
 و سخنها را پیشین کولی آنها که بروقت کامل شده دروغ می یابند بخشش کنه از اعمال مقرر بسیار  
 برخلاف کلامهای پیشین این کلامها میگوید عیسی مسیح در آن راه و حق و حیات مقرر کرده رفته است  
 و پس چنانکه در صدق قول است اختلاف از وی نامکن ازین سبب که عقل قرآن بر حق قول

خدا نخواستند و محمد رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم قرآنی را بر ابراهیمی برب سلام تمام ظاهر است که اینست  
 مذمت نیست بلکه از زور و ظلم و طمع نفسانیت پس کدام دیهوش عقلمند بود چنین بیسبب خدا قیود کند  
 پس ایاز ابراهیم نیست که هیچ اهل اسلام تا امروز از منصف دریافت نموده مذمت برب سلام را قبول کرده است بلکه  
 عیسایان متعصبه جمیع انبیاء هستند و صحیفه‌های ایشان را کلام خدا فهمید بران عمل میکنند همچنان محمد صلی الله  
 علیه و آله وسلم را هم رسولی فهمید و قرآن را کلام الله باور میکردند بطریقه محمد صلی الله علیه و آله وسلم آن سند  
 داشتی قرآن مطابق کلامهای سابق خدا نه بر خلاف آن خبر دادی **جواب** حشمت است  
 بتفصیل مذکور شد که قرآن مجید اصلا صدق خدا را باطل نمیکند و بیشک کفری انبیاء را دروغ نمیکند و باید پس چه  
 پادری ذکر کرده سابقا از معرض اعتبار است و خلقت اعمال محصول بخشش از شریعت موسوی و عیسوی  
 هم ثابت است زیرا که آنحضرت هم طاعات عبادات و امور خیر را مقرر فرموده اند پس طعن کن بر جناب سالمت  
 صلی الله علیه و آله وسلم بسبب مذکور بود چونکه پادری صاحب عالمی مانند که امر مذکورسانی کتب سابقه  
 است پس همیکه بتفصیل آنرا در جاثبات نرساند کلام شان قابلیت قبول ندارد و افاده پادری  
 پس چنانکه آنرا هم گاه که بیشتر از بیانات واضحی ظاهر و آشکار شد که هرگز قرآن مجید صادق القول بود  
 خدا را باطل نمیکند و کتب سابقه را دروغ قرار نمیدهد و از فصاحت و بلاغت و نظم عجیب و جدید آن ظاهر  
 عیانست که کلام انسان نیست پس بر کلام خدا انعمون و جناب محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم  
 را رسول حقی فهمیدن صریح بی اضافی است افاده پادری از ابراهیمی بیسبب سلام تمام چنین حکما و ظاهرا  
 هم میباید گفت که نظر لقا ابراهیمی مذمت سوی هم ظاهر که آنهم مذمت نیست بلکه از زور و ظلم و طمع نفسانیت  
 است چرا که ایشان هم را بسیار طمع نیاداده و هر که مخالفت شان کرده ویرانچنان نموده اند پس کدام  
 دیهوش عقلمند چنین مذمت را مذمت خدا میخواند گفت و الجواب الجواب فامره پادری عیسایان را یقین نیست  
 اگر میبود و گویند ابراهیم نیست که کسی از عیسایان تا امروز را بنصاف ندیده اند و عیسایان را قبول کرده است

چنانچه موسایان بتمامه جمیع انبیاء کردند و صحیفهای ایشان را کلام خدا شد و بران عمل خود را همچنان عیسی  
هم برین حق فهمید و کلام الله بودن انجیل را قبول میکرد و نیز بطریقه عیسی آن سند را داشتی و در  
انجیل خبرهای نامطابق با کتب سابق مثل دعوی نبوت الوهیت و غیره بیان نکردی پس چه صاحبان

جواب این کلام بآن صاحبان خواهند داد همان جواب از طرف ما هم بفرستند **ترجمه قول**

**بی ثبات** پس بسیار مناسب است که همه اهل اسلام هم تحقیقات این سخن بکنند و یقین  
آید که اگر ایشان از خدا دعوت را منصفی دریافت نمایند پس الله تعالی این سخن را بر ایشان

خواهد کرد که محمد بنی خدا صلی الله علیه و آله وسلم صادق القول نبود و رسول الله بوده که بهترین خلق خود  
میخواهد رسول الله را پاکیزگی خوش است و خود پاکیزه است نه رسول الله که خلق الله را محبت میفرماید

**جواب حشمت** هرگاه که ما حشمت نبوت جناب سالوات صلی الله علیه و آله وسلم و بطلان ادله  
منکرین را بخوبی ثابت کردیم پس ما هم مناسب است که بطریقه یاد صاحب بگوئیم پس بسیار مناسب است که

جمیع عیسائین هم تحقیقات این امر بکنند و البته اگر ایشان بنیت خالص از خدا دعوت خواهند و  
بأنصاف میافزایند که الله تعالی این امر را بر ایشان آشکار خواهد کرد که محمد صلی الله علیه و آله

وسلم بنی صادق القول رسول خدا صلی صادق القول بوده و فرستاده همان پروردگار بوده که  
خلق خود را بخواند و در کار که حضرت موسی و حضرت داود را مبعوث نموده ایشان را برای ترمیم

دین حکم فرمود که مخالفان حج در ایک قلم قتل بکند و رسول پیغامبران خداوند بوده که پاکیزگی  
خوش است خود پاکیزه است و خلق الله را محبت میفرماید و پاکیزه بوقت صلح عذاب ابرام نازل کرده گناه

هزار بار از خلعت خود بکشد و بگوید چنانچه خود یاد صاحب قرار و اعتراف این امور فقرات آئینده  
**ترجمه قول بی ثبات** مگر این سخنها از قرآن و از فعلهای محمد صلی الله علیه و آله وسلم حکم

اند که اگر آنها پاکیزگی خدا ثابت نمیشود **جواب حشمت** هرگز جناب سالوات صلی الله علیه و آله



و مورد کوه چنانست صاحب کتاب صلی الله علیه و آله وسلم میباید العیاذ بالله من غلبه لم یصبیه و الهوی باجمله  
 بر این تقدیر خود میبندد که هرگاه از برای کسانی که در مشقه محفوظ نامند اند بگذرانست در ترائکی دوزخ و  
 عذاب نداخته شده و هرگاه که الله تعالی از سبب کینه و زنا بیخ اکثر مخلوقات خود را نیست و نماند و کرده و چند  
 شهرهای ولایت کفاز از آسمان آتش افکند و بارانیده خاکستر نموده پس فساق و فجار اهل ملت عیسوی بکینه  
 از عذاب محفوظ خواهند ماند ترجمه قول بی ثبات مکر و شرعیت و انجیل فرموده است  
 لعنت بر آنکس که بر هر چیز عمل نیکند اگر آن شرعیت را الله تعالی کامل نپسند و بی صادق القول چگونه  
 قرار یابد جواب حشمت آنکه این انجیل از کتاب رسول من الهی نمیباشد بلکه از نظم و نسق آن  
 ظاهر و آشکار است که منزل این بد نیست مگر شمار البته عمل من ضرور پس درین هنگام بیان  
 گفتند که هرگاه عیسایمین شر را حلال میدانند و خود انوشجان میفرمایند و از امر حقان اعراض میکنند  
 دارند حال آنکه خدا در تورات بجا آمده و حکم خیر فرموده است از هر دو اموال نهایت مانعت نموده  
 پس چنان از لعنت که محفوظ خواهند ماند و هرگاه که عیسایمین در امور مذکوره شرعیت موسوی را کامل  
 پس آیا ایشان صادق القول و خدا را باطل گردانیدند ترجمه قول بی ثبات مکر  
 در انجیل مقدس خبر داده است که الله تعالی چگونه صادق است و چنان وی کند کار از آنچه بخواهید  
 چه که در یک مقام کلام الهی مرقوم است که عیسای سح عوض که نکالان لعنتی شد تا که مردم را سبب  
 خدا نیست باز قرار یابیم جواب حشمت او لا انجیل مقدس بود و این انجیل خود را ثبات  
 نماید بعد از آن چنین خبر خواهد داد و نمایان این لعنتی شدن برای بخشش عیسایمین صاف ظاهر شود که  
 حضرت عیسی از آنجا که العیاذ بالله فرمودم باطل نصاری ایشان را لعنتی نموده جدا بوده اند و آنها را ثبات  
 میشود که انجیل خود خدا نبوده زیرا که لعنتی شدن اقیح قبل از بدترین امور است خود با در صاحب  
 سابق از آن نموده که خدا را بیک قیاس منزه و پاکیزه است تا آنکه نام ظلم و جبر فی الضافی ازین زائد خواهد بود که خدا

خدا معاذ الله انجذاب را که معصوم و بیگناه بوده اند بعضی گناهکاران لغتی ساخت سبحان الله و صلی الله علیه و آله  
 با وجود نسبت کردن چنین بی انصافی بجان نبی ابا رجو نه بجناب سالک صلی الله علیه و آله و سلم نسبت  
 اسناد امر مذکور طعن و تشنیع میکنند شاید تا حال این شعر را معذراتش نشده هر که حال عجیب و غریب است  
 طعنه عجیب یک را این چیزند در ابعاد اخلاص بکسید که رضای بجان انجذاب معصوم و مطهر برای منفعت خود  
 نسبت لغتی کردیدن العیاذ بالله من هذا منتهی چنان قبح قیاس را بر آن حضرت روا میدارند لکن اهل اسلام  
 را اینقدر بپس بکار تعظیم و توقیر انجذاب است که هر که چنین امور مستفحجه را بجان انجذاب نسبت میکنند  
 بین تفاوت راه از کجاست تا کجا پس اکنون اهل انصاف بیان فواید که تاج حضرت عیسی علیه السلام  
 اند یا حضرت انصاری ترجمه **قول بی ثبات** از سخن فرمایید که نزد اهل اسلام ثابت بشود  
 که عیسایان از محمد صلی الله علیه و آله و سلم نه آنچه اهل اسلام بغض میدارند که صرف ازین طریق که وی  
 مقرر کرده است و بهلاکت میرساند چرا که آنطریق خدا و از محبت و اعتقاد از اسلامی و نجات برخلاف  
 است اینهمه سخنها ثابت شد به **جواب حشمت** اگر عیسایان از پیروی او از بغض و عداوت  
 ندارند پس اینقدر دانی و در تیره شناسی ایشانست حقیقتی بعضی این را ایشان از توفیقات نیکو عباد  
 کنند و الحق که ایشان اینقدر حق ایشانند که ما قابل بغض و عداوتیم لکن اکنون از ایشان این امید  
 و سلوک مسلک انصاف را اختیار کرده مقرر و معترف حقیقت این طریق حق هم بشوند و از بغض و عداوت  
 این صراط مستقیم توبه انابت نمایند زیرا که اینطریق بهلاست که حضرت عیسی خبرش در انجیل داده است  
 و هر که از اینطریق بهلاکت میرساند و اصلاً از عقل محبت خدا و نجات و سلامتی بعید و غلاف نیست  
 چنانچه از اجوبه سابقه این امر بخوبی ظاهر و آشکار میگردد ترجمه **قول بی ثبات**  
 ای مسلمانان اگر اکنون منصفی کنید یقین است که شما هم اقرار خواهید کرد که ایندهست عیسایان را  
 بخود خدا هرگز نسبت اندرسانید **جواب حشمت** مطابق همین کلام هم میگوئیم که بعد



اوله واضح و اجوبه بسیار پلوسب که در سابق آنها را بیان نموده ایم خودتان ای گروه ملت عیسویه اگر انصاف  
کنید پس یقین است که شما هم اقرار خواهید کرد که این مذهب شما با وجود اینکه در عقایدات شما داخل است که خدا  
موجود اند و حضرت عیسی را بنی نفع خود و عباد الهی میگردانید حال آنکه ما اول صریح مستوجب که او اثرانی در دنیا  
مستلزم داشتند لکن حضرت عیسی تا آنکه غیر ذلک من عقاید و کلام الفاسده که هرگز ظاهر یا نه بلکه هیچکس را بعضی  
خدا و معز و متول نمیدانند رسانید ترجمه **قول بی ثبات** پس این عزیزان عیسایان را الزام نمیدید که  
رسالت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را باطلان میکنند و خود را الزام میدید که بغیر دریافت کردن متعصبین  
سخنانشید **جواب حشمت** چرا ما خود را الزام بدیم که بخوبی دریافته متعصب نبوت جناب  
زنا کتاب صلی الله علیه و آله و سلم شده ایم و از ویلهای یکدیگر در شرافت نبوت انبیای یقین ثابت شده است بهمان  
جهان لائل خواهی بهتر از آن نبوت آن جناب ثابت شده و چگونه عیسایان من غیر هم را در متعصبه الزام نمیدیم  
حال آنکه ایشان صریح در بیان غفلت بی انصافی مینمایند ترجمه **قول بی ثبات**  
از سبب همچنین غفلت یا مسفتی زیرا که در ما بنودان و امتهای دیگر ملاک شدند و از همین سبب متعصب  
باشند و در ما محمدی هلاک گردیدند و شما از غفلت بیدار محفوظ خواهید شد اگر از خوف و از نامل از انصاف  
در یافتن مذهب حق که در تورات و در بوکتا بهای انبیاء و در انجیل مقدس مندرج است آنکه از زمانه آدم  
شروع شده تا زمانه آخری قائم خواهد ماند قبول نخواهند نمود **جواب حشمت** ما هم با کسی اقتدار  
پادری صاحب را می غلط و نصیحت بر همین طریق نمیکویم که از سبب همچنین غفلت یا مسفتی که عیسایان را شما  
و در آن خود کرده اند هزارا و کرد و را بنودان و امتهای دیگر براد و ملاک شدند و از همین سبب متعصب و عارف  
باشند و در ما سوسایان عیسایان هلاک گردیدند و چنانچه قطع وقوع یهود و در آنچه در عهد آمده است و جناب  
رسالت صلی الله علیه و آله و سلم واقع گردید و اهل مرتبش این من لا اله الا الله و آنچه در بعضی عهد و  
حال عیسایان شده و انکم در تورات مندرج قطع نظر از آن همیشه در زبان سابق عیسایان زودیت

بود نهایت فضل مندانند و کمال خائف ترسانانند و خود حضرت عیسی با عارف صاحبان ملت عیسوی از  
 دستشان مقتول و جلوت گیده نماییه و با نوجوانان با تجمعه شاعر غصب آیند و محفوظ نخواهند ماند اگر از خوف  
 و عامل انصاف نمی یافتند بهر حق اسلام را که خبرش از آخیل منیر و مندرج و موجود است تا زمانه آخری باقی خواهد  
 قبول نخواهند کرد و وانیکه پادری صاحب دعا کرده که خبر ملت عیسوی در قوریت زبور و کتاب انبیاء و اقصین  
 است پس چونکه بود این امر را اصلا مسلمندان از مذمت کردن آن پادری صاحب واجب لازم و هرگاه آنرا که منی  
 ثابت خواهند کرد ما هم بخوبی ثابت خواهیم نمود که نبیارت مذمت سلام در آخیل موجود است بلکه پیشتر که درین ساله  
 بجهاد اندر این انابت هم کرده ایم چنانچه بر نصیفین ظاهر بود است آنکه در ترجمه کلام پادری صاحب گوشه آنکه از  
 آدم شروع شده تا زمانه آخری قائم خواهد ماند ازین فاده متنبه شو که آدمی بر پادری صاحب کنون پیدا خواهند  
 گزیند و ایشان بهر عیسوی شروع شده تا زمانه آخری قائم خواهند شد پس پادری صاحب اصلاح عبارت رساله خود  
 و اصل لازم ترجمه قول بی ثبات پس است که بران نجات دهنده که الله تعالی می ارزود  
 ازل مقرر نموده و بر جمیع قبولان و برگزیدگان آشکار کرده اعنی بکفار جهان عیسای مسیح ایمان بیاورد  
 تا که از پیش خدا و اوست نجات بشود یا ندهد عاقلی موم برای مسلمانان یکی باشند کان بند و جمیع قبال جهان  
 خدا حاقمان با حق و در اینجا ترجمه عبارت رساله پادری صاحب است که در اینجا **حقیقتات** در مقام که پادری  
 حضرت عیسی از نجات دهنده و کفار جهان گفته اند پس چنانچه با آنکه نجات دهنده حقیقی و واضحی ای یکبارگی  
 نیست اینها از نجات دهنده گفتن هم نباید لکن اگر ازین بگذریم که عقدا حقیقت ایشان از غیبت و نجات است  
 اطلاق لفظ مذکور را نیز هم داریم پس لفظ دیگر که در مقام یقینا غیر صحیح است زیرا که کفار جهان بودن منع  
 شهادت و پیشتر معلوم کردی که احتجاج را که قتل نموده و بیکس نهی و عنود خواهد بران عیسیان قادر  
 نشود غرض هرگاه که با وجود قائل بودن اسلام حقیقت حضرت عیسی علیه السلام پادری صاحب بیان نشان محاسب  
 شده کلام آنکه از اخیر تر نموده اند پس تمجید نشان عرض میکنیم که شما را یکدوره ملت عیسوی لازم است که

نجات دهند که الله تعالی ویرایش کند باین از روزگار منور شده است عینی عیسای مسیح ایمان باریز ایشان را  
 بنده قبول کند این همه سزاوارچ بودی حقارت بجان ایشان مکنید آنچه بیکه آنجناب خبرش داده است خدا بر همه قبول  
 و بر کزندگان بر آتش کار کرده را و بیکرم جناب محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم را بر آنجناب هم ایمان ببارید تا که از  
 بخشش خدا و اوست نجات بشوید اینده عاقلی مردمان بجهت عیسایان و جمیع باشندگان هندوستان تمام توان  
 و قبایل جهان است خدا با دستان نابد و در مقام جواب کلام پادشاه صاحب تمام رسید الحمد لله علی نعمه و الشکر علی الا  
 اکنون آنکه واجب الغرض است بخدمت عیسایان معروض بشود **صحیح** که کمال اصحابان ملت  
 عیسوی این ساله اطلاع کند و بر مضامین جلیله و مطلع شود پس دل ویر این امر لازم است که مقتضای الحق حق  
 بالاتباع از القدر عادت و محبت این بابی دست بردارنده از یکدیگر انصاف بجان دل باعقاد کامل مقرو  
 معترف بجهت جناب سالناب صلی الله علیه و آله الاطیابین چرا که در حقیقت ایندین هیچ مقام شکست باه  
 نمیداشد اگر احیاناً ازین اوضاع و احوال کفر کرده متوجه اید بی بشود پس خدمت بی این انماست که خنیاچه خود را درین  
 رساله از رشتی نماندند اینچنین می بگویم که درستی و خوشنویسی او را بنمودند و کنگره و الاخصیبت بی اضافی می نویسد  
 مصنفین ظاهر و آشکارا داشت علی هذا القیاس که توجیه امر مذکور شود و بر واجب لازم است که مضامینی که ما آنها را در  
 خود منع کرده ایم جواب آنهمه طلحه علیهم السلام تفصیل فرماید و جواب هیچ کلام را فرود گذشت قلم انداز نماید و کار بر این باب  
 عاجز بودن انگشتی تحریر و اثبات آنکه کردید بلکه در ضمیمه این حقوق ضرورت خنده باز کرده جواب می نویسم پس شخص و سببه  
 احوال است خواهند شد و محله تحریر جواب این ساله جلیله الحمد لله عایشه و کفر و فریض و محبت آنجناب محبت علی علوت اینده و التماس است که از  
 مضامین حقیقت گناین این اصحابان عیسوی را مع تمام توانم قبول این همه سزاوار و بر همه انوار رحمت عطا فرماید و بولایت و هدایت  
 و اکنون این ساله را بر حمد الهی فوت حضرت سالت پناهی تمام می کند چنانچه از ما بمرکز و شمع خود را اینهمه می گویم که  
 علی خیریل النعم و المصلی و الصلوة علی نبینا محمد و آله و اسادات البرایا تمام شد رساله تائید المسلمین فی  
 اثبات نبوة خاتم النبیین صلوات الله و سلامه علیه و آله و جمیع الطایفین الطاهرین



CALL No.

۲۹۴۶۲

ACC. No.

۱۳۹۵۵

AUTHOR

صالح بن عبد الرحمن

TITLE

تأثير الحديث في اثبات نبوة محمد صلى الله عليه وسلم

THE BOOK MUST BE CHECKED AT THE TIME  
OF ISSUE



# MAULANA AZAD LIBRARY ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

## RULES:—

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over - due.

